ابن خلدون و تیمور لنگ

تألیف
والتر ج. فیشل

ترجمه
سعید نفیسی
و
نوشین دخت نفیسی

ابن خلدون و تیمور لنگ

والتر ج. فیشل

ترجمه

سعید نفیسی

و

نوشین دخت نفیسی

کتابفروشی زوار - خیابان شاه آباد

چاپ هنر

باهمکاری مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین

تهران ـ نیویورک

This is an authorized translation of
IBN KHALDUN AND TAMERLANE
by Walter J. Fischel.

Published by University of California Press.
Berkley and Los Angeles, California.

فهرست مطالب

دیباچه

بررسی که درین کتاب هست شرح مبسوطی است ازسخنرانی که در بیست ویکمین کنگرهٔ بین‌المللی خاور شناسی درپاریس درماه ژوئیه ۱۹۴۸ ایراد شده‌است. این سخنرانی شامل‌شرح‌مختصرومقدماتی ازروابط تیموربا ابن‌خلدونست که ازروی نسخهٔ خطی کامل‌وچاپ نشدهٔشرح‌حال ابن‌خلدون که درقاهره است‌تهیه شده است .

چندی بعد درتابستان ۱۹۵۰ نویسنده سفری‌باستانبول کرد ودر آن سفرتوانست تحقیقاتی درنسخ‌خطی مختلف ازاین اثرابن خلدون که در کتابخانه‌های استانبول‌هست‌بکند. درمیان آنهادونسخهٔ خطی دیگریکی درکتابخانهٔ ایاصوفیه ودیگری درکتابخانه اسعد افندی یافت. این هردو نسخه شامل‌متن‌کامل شرح حال ابن خلدونست که تاکنون انتشار نیافته است . ترجمهٔ انگلیسی از این متن‌کامل با حواشی لازم اکنون در دست تهیه است . این بررسی تنها ترجمه با حواشی از قسمتی از این متنست که دربارهٔ ملاقات تاریخی ابن‌خلدون وتیمور دردمشق در سال ۱۴۰۱م (۸۰۳هـ) فراهم شده است . چاپ انتقادی ازمتن عربی که ترجمهٔ حاضر ازروی آن شده‌برای‌انتشار آماده‌است. پس‌ازاتمام‌این‌بررسی کتابی‌بدست

نویسنده افتاد که متأسفانه بواسطهٔ دیر رسیدن نتوانست در تنظیم این بررسی از آن بهره‌مند شود . این کتاب ازمحمد بن تاویت الطجی بعنوان «التعریف بابن خلدون ورحلته غربا وشرقا» ـ چاپ قاهره ۱۹۵۱ است و آن نیز شامل متن عربیست که این بررسی متکی بر آنست . چون متن این شرح حال در دسترس عربی دانان قرار گرفته است نویسنده مصمم شد متن عربی مصحح را که برای این بررسی آماده کرده بود حذف کند .

در نقل نامها و کلمات عربی و شرقی بخط لاتین ازروش دایرة المعارف اسلامی پیروی کرده است . اصطلاحات و نامهای عربی که در کتابهای لغت و تاریخ انگلیسی وارد شده دراین کتاب بی نقطه وعلامت آمده است ونیز حرف تعریف نامهای عربی بسیار معروف را حذف کرده است . بیشتر تاریخها بسنین هجری و تاریخ میلادی معادل آن داده شده است زیرا زمان مؤثرترین وسیله برای روشن کردن ودرك کردن موضوع مورد بحث درتعلیقات این کتابست .

دراین مورد وظیفهٔ دلپذیری برای نویسنده است تامراتب سپاس خودرا نسبت به همکار و سلف عالی مقام خود «پرفسرر ویلیام پاپر» William Popper متذکر شود که امتیاز همکاری و یاوری اورا در تمام مدت تهیهٔ این کتاب داشته‌ام . پرفسرر پاپر همواره آمادهٔ راهنمائی بود ووقت ومعلومات خود را در زبان تازی بی دریغ دراختیار نویسنده گذاشته است ومهربانی او درخواندن نسخهٔ اصل وپیشنهادها وتصحیح‌های گرانبهای وی بزرگترین منبع تشویق نویسنده بوده است و با کاملترین احساسات قدرشناسی از آنها در این جا متذکر میشود. برای همهٔ نواقصی که دراین جا ممکن است رخ داده باشد نویسنده خود مسئولست .

نویسنده مراتب قدردانی خود را از یاوری مالی که بنگاه بولینجن Bollingen Foundation برای مطالعه وتحقیق وتنظیم این کتاب کرده است تقدیم میکند. مخصوصاً از دکتر مصطفی کویمن رئیس کتابخانه سلیمانیه دراستانبول که در تهیه نسخهٔ عکسی مساعدت نموده و رؤسای کتابخانه ملی پاریس که بمحض درخواست از ایشان عکس نسخه‌های عربی مورد لزوم را دراختیار نویسنده گذاشتند قدردانی میکند. ازاداره روابط درمیان کتابخانه‌های دانشگاه کالیفرنیا که برای تدارکات لازم از کتابخانه‌های دیگر امریکا خصوصا کتابخانهٔ کانگرس Library of Congress وکتابخانهٔ عمومی نیویورك New York Public Library وکتابخانه‌های پنج دانشگاه شیکاگو وکلمبیا وهاروارد وپرینستون و ویسکانسین اقدام سریع کرده است سپاسگزاری میکند.

و. ج. ف.

دانشگاه کالیفورنیا

برکلی اوت ۱۹۵۱

مقدمه

گزارش ابن‌عربشاه دربارهٔ تیمور و ابن‌خلدون :

درسال ۱۶۳۶ میلادی کتابی بزبان تازی درلیدن انتشار یافت بنام «عجایب‌المقدور فی اخبار تیمور» (شرح‌زندگی و سلطنت تیمور که معمولا بنام‌تیمورلنك معروفست تاریخ احمد بزبان تازی .

Ahmedis Arabsiadae, Vitae et rerum gestarum Timlri, qui vulgo Tamerlanes dicitur, Historia

تالیف احمد بن محمد بن عربشاه چاپ جاکوب گولیوس Jacob Golios چنانکه ازنام کتاب برمی آید شرحی اززندگی‌وکارهای تیمورفاتح مغول معروف به تیمورلنگست(۱)

مؤلف این شرح حال تیمور که درتاریخ ۱۴۳۵ م . (۸۳۹ ه .) به پایان رسیده یکی از نامی ترین مورخان زبان تازیست که مخصوصاً سزاوار این مقام بوده است. وی در ۱۳۹۲ م .(۷۹۱ ه .) دردمشق ولادت یافته است . درفتح‌دمشق بدست تیمور درسال ۱۴۰۱م . (۸۰۳ه.) وی را که کودکی دوازده ساله بود با مادر وبرادرانش بسمرقند باسارت‌بردند.

۱ــ برای حواشی‌مقدمه رجوع کنید به«حواشی برمقدمه کتاب»

سالیان دراز در قلمرو تیمور و تیموریان زیست و آگـاهی نزدیك از زندگی و کردارورفتار تیمور بدست آورد. زبانهای فارسی وترکی ومغولی را فرا گرفت و براهنمائی دانشمندان بزرك آسیای مرکزی بکسب دانش پرداخت. بعدها سفری بادرنه کرد ودر آنجا بسمت کاتب اسرارسلطانمحمد اول پسر بایزیدبر گزیده شد ودرسال ١٤٢١م . (٨٢٤هـ.)بدمشق باز گشت. سرانجام در سال١٤٣٦م . (٨٤٠ هـ.) در قاهره استقراریافت ودر همین شهردرسال١٤٥٠م. (٨٥٤هـ.)پس اززندگی ادبی پربهره ای درگذشت .(٢) .

انتشار شرح حال تیمور(٣)بزبان تازی بقلم عربشاه بوسیلهٔجاکوب گولیوس نه تنهانخستین بارنشرمسجع ومقفی زبان تازی‌را بجهان غرب معرفی کرد، بلکه تصویری ازکارهای‌تیمورراازنظریك مورخ زبان‌تازی قرن پانزدهم بـدنیای مغرب نشان داد . هرچند این تصویریست یك‌طرفی‌ومغرضانه .

کتاب ابن‌عربشاه شامل‌شرح مختصریست ازملاقات تیموروموخ تونسی ولی‌الدین عبدالرحمن بن خلدون (٤) قاضی القضات سابق شهر قاهره‌دردورهٔ حکمرانی‌ممالیك. ابن‌عربشاه‌تااندازه‌ای جزئیات گفتگوئی راکه احتمال میرود درمیان‌تیمورو ابن‌خلدون در آغاز سال ١٤٠١م . (٨٠٣هـ.) روی داده باشد شرح میدهد.

بنا برروایت‌ابن‌عربشاه موضوع گفتگوی‌ابن‌خلدون‌وتیمورمنحصر بمسائل‌علمی وتاریخی‌بوده‌است. مانند وصف‌دقیق‌سرزمین مغرب (شمال افریقا) ونسب تیمورومقام وی درتاریخ‌و نیز وارد مسایلی شده‌اندکه از نظرشرح حال‌نویسی برای شخص ابن‌خلدون اهمیت بسیارداشت(٥).

ابن‌عربشاه ازمآخذکتبی ویا شفاهی که آگاهی خود را در بـاره

گفتگوی ابن‌خلدون و تیمور بدست آورده است مطلقاً ذکری نمیکند. چون ابن‌عربشاه نتوانسته است شخصاً ابن خلدون را بشناسد و آثار وی را نیز نخوانده بود چنانکه خود میگوید نام کتاب «تاریخ العجیب» ابن خلدون را تنها از دانشمندی شنیده که نام وی را نیز نیاورده است. بنابراین شگفتست که چگونه دانشمندان مغرب زمین کورکورانه و ناسنجیده روایت ابن عربشاه را پذیرفته‌اند و اعتبار و ثوق بآن در چند قرن مسلم بوده‌است (٦).

نکتهٔ مهم اینست که تا پیش از انتشار کتاب ابن عربشاه نام ابن ـ خلدون را در خارج از دنیای اسلام نبرده‌بودند پس اهمیت واقعی وی‌را بدشواری میتوان از اشارت ابن عربشاه دریافت. تنها دویست سال بعد از آن درقرن نوزدهم نسخه‌های خطی آثار ابن‌خلدون را پی‌درپی کشف کردندوچاپ کردند ودر آن‌زمان‌بود که توانستند مقام‌بی‌نظیرابن‌خلدون را در تاریخچهٔ دانش اسلامی و اروپائی معلوم کنند (٧).

بهر حال گرچه‌نام ابن‌خلدون نخستین بار در اروپا از سیصد سال پیش بمناسبت ملاقات وی باتیمور در دمشق بسال ١٤٠١م. تا اندازه‌ای معروف شده است، برای بررسی انتقادی شرح ابن‌عربشاه ازین ملاقات تیمور با ابن‌خلدون و روشن کردن یکی‌ازملاقاتهای دو شخصیت بزرگ تاریخ اسلام هیچگونه اقدامی نشده بود.

تحلیل انتقادی شرح ابن‌عربشاه میبایست مدت زمانی پیش‌از این تهیه شده باشد، نه از نظر آنکه بیانات مورخ ترك مصطفی بن عبدالله معروف بحاج خلیفه (١٦٠٩ ـ ١٦٥٧) که در کتاب کشف‌الظنون بزبان تازی نوشته شده‌است تقریباً همهٔ جزئیات آن مغایر با روایت ابن‌عربشا ـ

هست (۸) . حاج خلیفه می‌گوید هنگام تصرف حلب‌بدست تیمور ابن‌خلدون قاضی آن شهربود وچون شهربدست فاتحان افتاد واسیرشد (۹) تیمور با او یاری کرد وی‌را بسمرقند بـرد و درسالهای بعد بـاو جازهٔ بازگشت بقاهره داد .

ابهامی که اختلاف روایات ابن عربشاه و حاج خلیفه فراهم کرده است‌بمروررزمان‌دامنه‌پیداکرد ،تاهنگامی که ب . دربه‌لو B.d'Herbelot (۱۶۹۷) (۱۰) نظر نادرست حاج خلیفه را پـذیرفت و بر آن عقاید ناروای‌خودرا نیز افزود از آن‌جمله میگوید ابن‌خلدون در سمرقند در ۱۴۰۶ م . (۸۰۸ هـ .) از جهان رفت. پس از آن نیز یکی از کاشفان ارجمند برخی ازنسخه‌های‌خطی آثارابن خلدون‌ژاکوب گربرك‌دوهموز Jacob Graeberg de Hemose در۱۸۳٤ اظهار کرد که : «ابن خلدون اندك‌زمانی در عصر تیمورمقام قاضی‌القضات شهردمشق را داشته وسفری بسمرقند کرده . . . » (۱) . بنابرین مرحلهٔ مهمی از زندگی و شخصیت رنگارنك ابن خلدون چندقرن پر از ابهام و تضاد باقی‌ماند .

۳ ـ مآخذ باستانی‌دیگردربارهٔ تیمور

سه مدرك مختلف اکنون در دست‌است که میتوان از آنهابروابط ابن‌خلدون وتیمور پی‌برد . این‌مدارك عبارتست از آثار فارسی و تازی و اروپائی معاصر وی . شرف‌الدین علی‌یزدی (متوفی در ۱٤٥٤) مورخ ایرانی دربارتیمور درکتاب ظفرنامه که درسال ۱٤۲٤ م . بپایان‌رسانیده است و دقیق‌ترین و متملقانه‌ترین شرح حال تیمور است (۱۲) موضوع ملاقات مخدوم خود وابن‌خلدون راکاملا مسکوت گذاشته است . حتی نظام‌الدین شامی که کتاب ظفرنامهٔ او بدستور تیمور نوشته شده‌واندکی

پیش ازمرك او در ۱۴۰۵ باو تقدیم کرده است . روش ساده و موجز این کتاب نویسندهٔ آنرا ازگروه مداحان مانند شرف الدین متمایز میکند . در این کتاب نیز از هرگونه اشاره دربارهٔ ملاقات تیمور و مورخ تونسی خودداری کرده است (۱۳) . بسیار شگفتست که این‌دوتن و مورخان دیگر در دربار تیمور مأمور بوده‌اند همهٔ جزئیات گفتار وکردارتیمور راچه در میدان جنك وچه در پایتختش و چه در سراپردهٔ او بنویسند و ایشان نیز مشتاق بوده‌اند همهٔ‌جزئیات خصوصی وسیاسی تیمور رابدقت شرح دهند (۱۴) .

شایسته‌ترین کسی که میتوانست شرحی نزدیك بوقایع و عاری از نظرشخصی از این ملاقات برای ماباقی گذارد الجباربن نعمان دانشمند حنفیست‌وچنانکه‌خواهد آمدتیموروی رارسماً برای‌ترجمه‌با ابن‌خلدون برگزیده بود و درهمهٔ گفتگوهای این دوتن حاضربوده است . ولی‌او نیز هیچگونه گزارشی دربارهٔ این ملاقات نداده‌است (۱۵) .

آثار اروپائی معاصر کـه در آنها اشاره‌ای بلشگر کشی تیمور بسوریه است مانندکتاب «خاطرات دربارهٔ تیمورلنك ودربار وی بوسیلهٔ یك کشیش دو مینیکن (۱۶) در ۱۴۰۳

Mémoire sur Tamerlan et sa Cour par un Dominicain en **1403**.

یا کتاب شرح سفارت اسپانیائی در دربـار تیمور در سمرقند در سالهای ۱۴۰۳ - ۱۴۰۶

Narrative of the Spanish Embassy to the Court of Timur at Samarkand in the years **1403 - 1406**.

بتوسط روی گونزالس دو کلاویخو . Ruy Gonzales de Clavijo

سفیر کبیر اسپانیائی هانری سوم (۱۷) یا اسارت و سفرهای یوهان شیلتبرگر در اروپا، آسیا، افریقا، ۱۳۹۶ ـ ۱۴۲۷ (۱۸)

The Bondage and Travels of Johann Schiltberger in Europe, Asia, and Africa **1396 1427**.

یا کتاب زندگی تیمورلنك از ب. دومیگنانلی (۱۹)

B. de Mignanelli's Vita Tamerlani .

نوشته شده‌است اگرچه شامل آگاهی بسیار دربارهٔ تیمورهست ذکری از ابن‌خلدون و ملاقات اوبا تیمور ندارد (۲۰)

تنها از کتابهای تاریخ نویسان تازی درقرن پانزدهم که بموضوع زد وخورد ممالیك ومغولان ولشگرکشی تیموربسوریه اشاره کرده‌اند، میتوان آگاهی‌های مهم بدست آورد مهمترین آنها عبارتست از آثار ابن‌الفرات (۲۱) (متوفی در ۱۴۰۴) قلقشندی (۲۲) (متوفی در ۱۴۱۸) مقریزی (۲۳) (متوفی در ۱۴۴۲) ابن قاضی شهبه (۲۴) (متوفی ۱۴۴۸) ابن‌حجرالعسقلانی (۲۵) (متوفی‌در۱۴۴۹) بدرالدین‌العینی (۲۶) (متوفی در۱۴۰۱) ابن‌تغریبردی (۲۷) (متوفی در۱۴۶۹) السخاوی (۲۸) (متوفی در۱۴۹۷) السیوطی (۲۹) (متوفی‌در۱۵۰۵) وآخرین آنها ابن‌ایاس (۳۰) (متوفی‌در۱۵۲۴) (۳۱).

بیشتر ایشان لااقل رابطه ومعاشرت تیموروابن‌خلدون را حقیقت مسلم وقاطع تاریخی دانسته‌اند وانگهی جزئیات تاریخی مهمی بر آن افزوده‌اند، اما این اندك اشارات پراکندهٔ ایشان ممکنست به دشواری اصل کافی برای ارزیابی وسنجش انتقادی شرح ابن‌عربشاه قرار گیرد و

ممکن نیست تصویر مناسبی از این ملاقات رسم کند و وارد موضوع گفتگوی تیمور با ابن خلدون نمی‌شود.

تنها منبع موثق دربارهٔ رابطهٔ تیمور با ابن‌خلدون را در آثار خود ابن‌خلدون می‌توان یافت و آنهم در کتابی که نسخهٔ خطی آن پیدا شده و هنوز انتشار نیافته است یعنی نسخهٔ خطی کامل شرح حال وی.

۳ـ کتاب العبر ابن خلدون

کاملا معروفست که ابن خلدون مؤلف کتاب تـاریخی بزرگیست بنام «العبر و دیوان المبتدی و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر و من عاصرـهم من ذوی السلطان الاکبر» یا باختصار «کتاب العبر» (۳۲) که اکنون درهفت مجله چاپ بولاق ۱۸٦۷ـ۱۸٦۸ در دسترسست (۳۳).

ابن‌خلدون این کتاب را بسه قسمت عمده تقسیم کرده است:

مجلد اول شامل دیباچه ومقدمه‌ایست بعنوان «المقدمه فی فضل علم التاریخ» که در آن ازنظام اجتماع ودولت بتفصیل بحث کرده و مؤلف درضمن آن عقاید اجتماعی وفلسفی خود را بیان کـرده‌است (۳٤).

قسمت دوم که برابر مجلد دوم تا پنجم چاپ بولاقست با شرحی از تاریخ ملل باستان آغاز میکند که مانند عرب پیش از اسلام بابلیان و نبطیان، قبطیان، اسرائیلیان و یهود، صدرعیسویت، ایرانیان، یونانیان، رومیان، گوتها و دیگران. سپس وارد تاریخ اسلام می‌شود بنی‌امیه، بنی‌العباس و سلسله‌های دیگر را تاروزگار خود شرح میدهد.

قسمت سوم (که مطابق مجلدات ششم وهفتم چاپ بولاقست) در بارهٔ تاریخ بربرها وزناته است (۳۵).

ابن‌خلدون کتاب العبر را بفصلهائی دربارهٔ زندگی و کارهای خود

بپایان میرساند. این قسمت که معمولا بنام «شرح حال» نامیده میشود شامل چندین فصلی درازست که در آن از اصل و نسب خود از تحصیلات استادان کتابهائی که مطالعه کرده کارهای سیاسی خود درمیدانهای سیاست شمال افریقا و اسپانیا، مقاماتی را که در دستگاه تقریباً همهٔ فرمانروایـان و پادشاهان مهم آن روزگار در دیار مغرب و در دربار تونس بجایه، تلمسان وفاس مانند کاتب، حاجب، مرد سیاسی، مشیر، وکیل و سفیر بدست آورده است. از سفر بغرناطه مأموریت وی بدربار پادشاه عیسوی پدرو Pedro ستمگر بحث میکند سپس در قلعة بن السلامه برای تألیف کتاب تاریخ خود منزوی میشود سپس بـازگشت بتونس و دوباره رهسپار شدن از تونس بمصر در سال ۱۳۸۲م. (۷۸٤ه.) .

دربیان شرح زندگی خود درمصر ابن خلدون از روابط خویشتن با برقوق ازممالیك مصر، ازکارهای علمی که در جامع الازهر ومدارس و مؤسسات دیگر باو رجوع کرده است و از نصب او بسمت قـاضی القضات مالکیه و توطئه دربارهٔ او، استعفا ازمقام قضا، زیارت حج و بازگشت بمصر بتفصیل بحث کرده است .

متن شرح حال راکه پیوسته بمجلد هفتم چاپ بولاق کتاب العبرست (مجله هفتم صحیفهٔ (۳۷۹-٤۲٦) از ایـن پس برمز «د» نموده می‌شود و همین متن که با تصحیحاتی درحاشیهٔ مقدمهٔ چاپ قاهره ۱۳۲۲ه.(۱۹۰٤م.) بتوسط عبدالجواد خلف چاپ شده ازاین پس برمز «ع» نموده می‌شود و در آن شرح حال ابن خلدون بسال ۱۳۹۵م. (۷۹۷ه.) بپایان میرسد. این تنها قسمتی ازشرح حالست که متن چاپی آن دردست ماست(۳٦). پیداست که این متن تنها شامل قسمتی ازشرح حالست زیرا ابن خـلدون تا سال

۱۴۰۶م. (۸۰۸هـ) زیسته است و شرح یازده سال پایان زندگی و کار او درقفس (۱۳۹۵ـ۱۴۰۶) چنان نموده است که یاخود آنرا ضبط نکرده و یا آن که ازمیان رفته است و دربارهٔ این سالهای پایان زندگی او تنها اشارات پراکنده‌ای درمآخذ معاصرعربی بدست میآمد.

درهرحال با جستجوهای تازه درکتابخانه‌های خاورنزدیك چندین نسخهٔ کامل شرح ابن خلدون را یافته‌اند که شامل شرح وقایع یازده‌سال پایان زندگی وی نیزهست وبیش از این تصور میرفت نوشته نشده است وبچندماه پیش ازمرك وی درسال ۱۴۰۶ بپایان میرسد. دو روایت آن در استانبول موجود است یکی درکتابخانهٔ ایاصوفیه (۳۷) که‌ازین پس برمز «آ» نموده می‌شود، دیگری درکتابخانهٔ اسعدافندی(۳۸)(نسخهٔ ب)، نسخهٔ سوم که اصل آن در قاهره است (نسخهٔ «ج») (۳۹).

بوسیلهٔ این متن‌های کامل (۴۰) ولازم برای مطالعه در شرح حال طولانی وتازه یافتهٔ یکی ازبزرگترین تاریخ نویسان وحکماکه پیش از این دردسترس ما نبود توانسته‌ایم تصویر روشن ومعتبری ازمحیط و مقتضیات ملاقات تاریخی ابن‌خلدون وتیمور و مباحث مورد گفتگوی ایشان‌رسم کنیم. وانگهی اسناد ومدارك لازم واساسی برای قضاوت در اعتبار تاریخی مطالب ابن عربشاه ومورخان تازی دیگررا دراختیار ما گذاشته است.

۴ـ روابط میان نسخه‌های خطی

ازسه نسخهٔ خطی شرح حال کامل ابن‌خلدون (آ و ب و ج) که بررسی کنونی‌متکی‌بر آنها است ظاهراً نسخهٔ «آ» کهنه ترین ومعتبرترین نسخه‌است. سنجش جزء بجزء این نسخه‌ها میرساند که دونسخه «ب‌وج»

را ازروی نسخه «آ» برداشته‌اند .

وصف نسخهٔ خطی آ: ده نسخهٔ خطی آ آنچنان که‌در استانبول بدست آمده دارای طول وعرض ۲۵۲ میلیمتر (ده‌اینچ) در ۱۸۰ میلیمتر (۷ اینچ) است. این نسخه یا قسمتی از آن در هر حال وقتی بار دیگر صحافی‌شده پس اندازهٔ اصلی آن ویا لااقل قسمتی از آن اندکی بیشتر بوده است. ستونهای آن ببلندی ۲۰۰ میلیمتر(هشت اینچ) و پهنای ۱۳۵ میلیمتر (۵$\frac{1}{2}$ اینچ) است . صحافی شدن آن آشکارست زیرا بعضی ازکلماتی که در آخرحاشیه نوشته‌اند بریده شده است .

این نسخه دارای ۸۳ ورقست با ۱۶۶ صحیفه ، شماره سطرهای هرصحیفه تفاوت دارد . قسمتهای گشادتر آن ۲۵ سطر و قسمتهای‌دیگر هریك ۲۹ سطر در هرصحیفه دارد .

خط آن خوب و خواناست . نقطه‌گذاری حروف در قسمتهای مختلف نسخه فرق دارد . درقسمت عمده از اوراق و قسمتی که مورد بحث ماست (ورق ۷۸ ب تا ۸۳ آ) تقریباً نقطه ندارد و در آنجا که قراین بدرست خواندن یاری نمیکند یك یا دونقطه اضافه دارد وگاهی نیز اعراب گذاشته‌اند .

در یادداشتهای فراوانی که درحاشیه‌است برخی تصحیحات عادی کاتب نسخه است وبازماندهٔ آن بخط دیگریست . بلندترین حواشی از پای حاشیهٔ‌راست ورق ۱۱ ب شروع شده وتا حاشیهٔ پائین ادامه دارد و آنجا بحاشیهٔ‌راست ورق ۱۲ آ تاسطرنهم سپس چندسطر شروع می‌شود که کمتر ازقسمت نثر جای افقی‌راگرفته است و درنتیجه جای وسیع‌تر و مناسب‌تری برای‌حاشیه باقی‌مانده‌است . این یادداشتها در واقع خود

مقالهٔ کاملیست که شامل شرح دقیقیست از دانشمندان و مردانی که در اواسط همان قرن بهمراهی سلطان ابوالحسن علی از خاندان بنی مرین بتونس رفته‌اند و ابن‌خلدون در جوانی بدیدار ایشان رسیده‌است .

احتمال‌قوی‌میرود که این‌یادداشتهای طولانی بخط خودابن‌خلدون باشد (رجوع کنید بگراورهای صحیفه روبرو وصحایف بعد).

درپایان‌این یادداشتها که درپای حاشیه اوراق ۱۱ ب نسخهٔ‌خطی «آ» است کلمات ناقصی‌هست که چون ورق ۲۰ نسخهٔ ب را از روی آن استنساخ کرده‌اند (چنانکه‌بعدها خواهیم دید) چنین خوانده می‌شود : « بقیهٔ این (قسمت) در صحیفهٔ مقابل بخط نویسنده در حاشیه است » . در نسخهٔ آ باوضع کنونی تنها کلمات «مقابل‌درحاشیه » بچشم‌می‌خورد و عبارت «بخط نویسنده» را بنابرین کاتب بخط خودافزوده‌است .

وانگهی روش تحریر مخصوص برخی از حروف هجا بسیار شبیه است بخط صفحهٔ‌الحاقی که در مجلد چهارم کتاب‌العبرموزهٔ بریتانیاست و ویلیام‌رایت William Wright (٤۱) آنرا خط ابن‌خلدون می‌داند . این‌نسخهٔ‌خطی که‌درموزهٔ‌بریتانیااست‌بانسخه آ شباهت‌کامل داردحتی‌در اندازهٔ تقریبی صحایف (۱۱ در $\frac{۳}{۸}$ ۷ اینچ دربرابر ۱۰ در ۷ اینچ است) ودرشمارهٔ سطرهای هرصحیفه و روش نقطه گذاری و اعراب نیز گفته می‌شود که درمصر برای مؤلف‌استنساخ‌کرده‌اندپس نسخهٔ آ را نیزظاهراً درهمان جا برای او نسخه‌برداشته‌اند .

برخی حواشی‌درنسخهٔ «آ» هست‌که‌هرچند بخط خودابن‌خلدون نیست احتمال میرود بدستور وی نوشته باشند برای مثال رجـوع کنید بکتاب‌تعریف‌نسخهٔ خطی آ ورق ۷۸ ب س ۷ ـ ۸ (٤۲) .

ابي العباس ابن البنا وكان اماما في علوم التعاليم واحكامها وما يتعلق بها ورجع
الى اللسان بعلم كبير واستخلصته الدوله فلما هلك ابو تاشفين وملك
السلطان ابو الحسن نظمه في جملته واجرى له رزقه لحضر معه بافريقيه
وهلك في الطاعون ومنهم ابو العباس احمد بن شعيب من اهل فاس
برع في اللسان والادب والعلوم العقليه من الفلسفه وغيرها
ونظمه السلطان ابو سعيد في جملة الكتاب واجرى عليه الرزق مع الاطباء
لتقدمه فيهم فكان كاتبه وطبيبه وكذا مع السلطان ابي الحسن بعده لحضر بافريقيه
وهلك بها في ذلك الطاعون وكان له شعر سابق به الفحول من المتقدمين
والمتاخرين وكانت له امامه في نقد الشعر وبصر به ومما حضرني الان

من شعره

دارُ الهوى نجدٌ وساكنها أقصى أماني النفس من نجدِ
هل باكر الوسميُّ ساحتها واستنّ في قيعانها الجُرْدِ
أو بات معتلّ النسيم بها مستنشقاً بالبان والرندِ
بباوا أحاديث الذين هُمُ قصدي وان جاروا عن القصدِ
أيام سمرُ ظلالها وطني منها وزرق مياهها وِردي
ومسارحُ النظرات في رشإٍ أحوى المدامع أهيف القدِّ
نرنو اليك بعين جازيةٍ قتل المحب بها على عمدِ
من أجل بهم على عجلٍ زانت الخطوب وعاثر الجدِّ
فقدوا فلا وأبيك بعدهُمُ ما عشتُ لا آسى على الفقدِ
وغدوا وادنينا قد تضمّنهُ بطنٌ وفارقهُ اللحدِ
ومشرّداً من دون رؤيته قذفُ النوى وتنوفةُ البعدِ
أحدى على العيشُ بعدهُمُ أني فقدتُ جميعهم وحدي
لا الحي يا صاح بي شجنٌ أخفيتُ منهُ فوق ما أُبدي
بالغرب في سكنٍ نأى وبنيّ من ذكرهم سُهدٌ على سُهدِ
فرخان قد تركا بمضيعةٍ ذو بت عزائي فداك والرفدِ

ثم هلك ابو سالم سنه ستين وستين واستبد الوزير عمر بن عبد الله على من
كفله من ابنايهم فجعل العلامه لابن رضوان سائر ايامه وقتله عبد العزيز
ابن السلطان ابي الحسن واستبد بملكه فلم يزل ابن رضوان على العلامة وهلك
عبد العزيز وولي ابنه السعيد في كفالة الوزير ابي بكر بن غازي بن الكاس وابن
رضوان على حاله ثم غلب السلطان احمد على الملك وانتزعه من السعيد وابي بكر
ابن غازي وقام بتدبير دولته محمد بن عثمان بن الكاس مستبدا عليه والعلامه لابن
رضوان كما كانت الى ان هلك بازمور في بعض حركات السلطان احمد الى مراكش
لحصار عبد الرحمن ابن بويفلوسن بن السلطان ابي علي سنه

في جملة

وكان مع السلطان ابي الحسن جماعة كبيرة من فضلاء المغرب واعيانه هلك
كثير منهم في الطاعون الجارف بتونس وغرق جماعة منهم في اسطوله لما غرق
وتخطت النكبة اخرين الى ان استوفوا ما قدر من اجالهم وممن حضر معه بافريقيه
من العلماء شيخنا ابو العباس احمد بن محمد الزواوي شيخ القراءات بالمغرب
احد العلم بها والعربية عن مشيخة فاس وروى عن الرحاله ابي عبد الله
محمد بن رشيد وكان اماما في القراءات وصاحب ملكة فيها لا تجارى
وله مع ذلك صوت من مزامير ال داود وكان يصلي بالسلطان التراويح
ويقرا عليه بعض الاحيان حزبه وممن حضر معه بافريقية الفقيه
ابو عبد الله محمد بن محمد بن الصباغ من اهل مكناسة مبرزا في المنقول
والمعقول وعارفا بالحديث وبرجاله واماما في معرفة كتاب الموطا
واقرائه اخذ العلوم عن مشيخة فاس ومكناسه ولقي شيخنا ابا
عبد الله الابلي ولازمه واخذ عنه العلوم العقليه فاستفد بقيه طلبه
عليه فبرز اخرا واختاره السلطان لمجلسه فاستدعاه ولم يزل معه الى ان
هلك غريقا في ذلك الاسطول ومنهم شيخ التعاليم ابو عبد الله محمد
ابن النجار من اهل تلمسان اخذ العلم ببلده عن مشيختها وعن شيخنا
الابلي وبرز عليه ثم ارتحل الى المغرب فلقي بسبته امام التعاليم ابا عبد الله
محمد بن هلال شارح المجسطي في الهيئة واخذ بمراكش عن الامام

ابي العباس

نقص عمدهٔ این نسخه‌ها که تاکنون متذکر نشده‌اند فقدان ظاهری چندین ورق درمیان ورق ۷۲ ب و ۷۳ آ است. ابن خلدون میگوید که عزل او از تدریس در مدرسهٔ بیبرسیه چگونه بوده است ولی بیان وی ناگهان بریده میشود ودر نسخهٔ آ ورق ۷۲ ب آخرین کلمات اینست «وجعله» یعنی آنهادادند ودرحاشیهٔ پای صحیفه نوشته‌شده : «له‌التولیه» باو سرپرستی، این رابطه را نشان میدهد که صحیفه بعدی می‌بایست با این کلمات شروع شده باشد ولی صحیفهٔ بعد یعنی ورق ۷۳ آ با این کلمات رابطه شروع نمی‌شود بلکه با سطر اول یك قطعه شعر پانزده بیتی شروع می‌شود بی آنکه هیچ مقدمه‌ای سبب نظم آنها را روشن کند. دراین اشعارابن خلدون‌از زندگی بتلخ کامی شکایت‌میکند. چه‌وسیلهٔ معاش اورابریده‌اندیعنی‌خرجی قابل ملاحظه‌ای که ازموقوفات خانقاه میگرفته است. در پایان اشعار میگوید که چندبیت بعداز آن دربارهٔ عزیمت‌الجوبانی بسوریه‌است ودر آنها کامیابی الجوبانی‌را آرزو کرده وپیشرفت اورا در برابر (منطاش) در جمادی یا کمی بعد از آن پیش‌گوئی کرده‌است ولی‌در حقیقت‌اندکی پس از آن جوبانی را بخیانت می کشند.

پیدا است که‌درمیان‌ورق ۷۲ ب واشعاری که در ورق ۷۳ آ هست صفحاتی چند از میان‌رفته است که شامل وقایعی بوده است که بطغیان الناصری واخراج ابن خلدون از بیبرسیه می‌انجامد.

ازخصوصیات دیگر نسخهٔ آ اینست که نیمه دوم ورق ۲۱ ب سفید مانده است‌ودر پائین‌ورق ۲۰ ب نیزسه سطررا خط کشیده‌اند، چنانکه قسمت پائین‌ورق۴۸ ب نیز سفیدمانده است و۱۵سطرتمام از ورق ۴۹ آ

را نیز خط کشیده‌اند . این تصحیحات و تغییرات احتمال میرود در زمان خود ابن خلدون انجام گرفته باشد و نشان میدهد که نسخهٔ آ نسخهٔ مقابله شده از مسودهٔ پیش‌از آنست .

در بالای کلمات خط خورده گاه‌گاهی حروفی نوشته شده که میتوان« ضَرَبَ » یا (ضُرِبَ)خواند و آن اصطلاح فنی برای خط خوردگی و قلم‌خوردگیست(٤٣) . در پایان نسخهٔ آ ورق ٨٣ آ س ١٠ در یادداشتی بخط مغربی (باطرز مخصوصی نقطه گذاری حروف ف و ق) بتاریخ مرگ ابن‌خلدون اشاره کرده‌اند (٤٤) .

وصف نسخهٔ خطی ج

نسخهٔ‌خطی که‌در قاهره‌است و بنام نسخهٔ ج نامیده شده ، ظاهراً مستقیماً‌از روی نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ ایاصوفیه یعنی نسخهٔ آ رونویس شده‌است یا‌از نسخه‌ای که آنرا از روی نسخهٔ آ استنساخ کرده باشند .

کاتب این نسخهٔ ج دررقم آخر کتاب(ورق١٤٩ س ٢٦)بنظم میگوید که نسخهٔ وی با نسخهٔ اصل مقابله شده که « خط خود مؤلف » در آن هست (٤٥) .

اگر گفتهٔ او را کاملا بمعنی تحت‌الحفظ بگیریم منظور اینست که نسخهٔ او با نسخهٔ دیگری مقابله شده که‌در آن برخی جمله‌ها بخط‌مؤلف بوده است والبته مقصودش این‌نیست که حتماً همهٔ کتاب بخط مؤلف‌بوده است واین بیادداشتهای حواشی که درنسخه «آ» هست برمیگردد که گمان میکنند بخط ابن‌خلدون باشد .

سنجش حواشی‌این دو نسخه آن‌چنانکه از نسخهٔ آ بنسخهٔ ج‌نقل کرده‌اند وابستگی نسخهٔ ج را بنسخهٔ آ مسلم میکند . برخی از کلمات

٧٩ 79

ه

ثم ملك بلاد الروم وخرب سيواس ورجع الى الشام وجمع السلطان عساكره وفتح
ديوان العطاء ونادى في الجند بالرحيل الى الشام وكنت انا يومئذ معزولا عن
الوظيفة فاستدعاني دواداره يشبك واراد[ني] على السفر معه في ركاب السلطان
فتجافيت عن ذلك ثم اظهر العزم علي بلين القول وجزيل الانعام فاصحبت وسافرت معهم
منتصف شهر المولد الكريم من سنه ثلاث فوصلنا الى غزه فارحنا بها اياما نترقب
الاخبار ثم رحلنا الى الشام مسابقين الططر الى ان نزلنا شقحب واسرينا فصبحنا دمشق
والامير تمر في عساكره قد رحل من بعلبك قاصدا دمشق وضرب السلطان خيامه وابنيته
بساحه قبه يلبغا ويئس الامير تمر من مهاجمه البلد فاقام بمرقب على قبه يلبغا يراقبنا
ونراقبه اكثر من شهر تجاول العسكران في هذه الايام مرات ثلاثا او اربعا فكانت حربهم
سجالا ثم نمي الخبر الى السلطان واكابر امرائه ان بعض الامراء المنغمسين في الفتنه يحاولون
الهرب الى مصر للثوره بها فاجمع رايهم للرجوع الى مصر خشيه من انتقاض الناس وراءهم
واختلال الدوله بذلك فاسروا ليله الجمعه من شهر   وركبوا جبل الصالحيه ثم انحطوا
في شعابه وساروا على شافه البحر الى غزه وركب الناس ليلا يعتقدون ان السلطان سار على الطريق بو
الاعظم الى مصر فساروا عصبا وجماعات على شقحب الى ان وصلوا الى مصر واصبح اهل دمشق
متحيرين قد عميت عليهم الانباء وجاءني القضاه والفقهاء واجتمعت بمدرسه العادليه واتفق
رايهم على طلب الامان من الامير تمر على بيوتهم وحرمهم وشاوروا في ذلك نائب القلعه
فابى عليهم ذلك ونكره فلم يوافقوه وخرج القاضي برهان الدين ابن مفلح الحنبلي ومعه شيخ الفقراء
بزاويته   فاجابهم الى التامين وردهم باستدعاء الوجوه والقضاه فخرجوا اليه متدلين من السور
بما صحبهم من التقدمه فاحسن لقاءهم وكتب لهم الرقاع بالامان وردهم على احسن الامال واتفقوا
معه على فتح المدينه من الغد وتصرف الناس في المعاملات ودخول امير ينزل بمحل الاماره منها
ويملك امرهم بعز ولايته واخبرني القاضي برهان الدين انه ساله عني وهل سافرت مع عساكر
مصر او اقمت بالمدينه فاخبره بمقامي بالمدرسه حيث كنت وبتنا تلك الليله على اهبه للخروج
اليه فحدث بين بعض الناس تشاجر في المسجد الجامع وانكر البعض ما وقع من الاستنامه الى القول
وبلغني الخبر من جوف الليل فخشيت البادره على نفسي وبكرت سحرا الى جماعه القضاه عند
الباب وطلبت الخروج او التدلي من السور لما حدث عندي من توهمات ذلك الخبر فابوا علي
اولا ثم اصخوا لي ودلوني من السور فوجدت بطانته عند الباب ونائبه الذي عينه للولايه به
على دمشق واسمه شاه ملك من بني جقطاي اهل عصابته فحييتهم وحيوني وفديت
وفدى لي وقدم لي شاه ملك مركوبا وبعث معي من بطانه السلطان من اوصلني اليه فلما
وقفت بالباب خرج الاذن باجلاسي في خيمه هنالك تجاور خيمه جلوسه ثم زيد في

نسخهٔ آ در نتیجهٔ روش مخصوص تحریری آنها درست خوانده نشده است و همین شکل نادرست را عیناً در نسخهٔ ج نقل کرده اند .

در نسخهٔ ج جای برخی از کلمات را باز گذاشته اند و این نمایندهٔ کلمات نسخهٔ آ است که در نتیجهٔ صحافی برخی از صحایف ناقص شده و تشخیص داده نمیشود . در نسخهٔ ج کلمات نادرستی دیده میشود که در آن متن بی‌مورد و نامفهوم است و یا ترکیبی از حروفست که هیچگونه کلمهٔ عربی از آن بر نمی آید(٤٦) .

وصف نسخهٔ خطی ب

نسخهٔ ب صحیفهٔ عنوان آغاز کتاب را ندارد . ظاهراً این نسخه را نیز ازروی نسخهٔ آ (یا نسخهٔ اصلی آن) هنگامی که هنوز در مراحل نخستین بوده است برداشته‌اند یعنی پیش از آنکه نسخه آ کاملا بصورتی که امروز دارد در آمده باشد .

درحالی که نسخهٔ ب دارای برخی از تصحیحات موجود در نسخهٔ آ هست (قسمتهای اول آن) مقدار کثیری از حواشی و قسمتهای طولانی متن را آنچنانکه درنسخهٔ آ آورده شده است ندارد و همچنین غلط های پاکنویسی فراوان دارد که بیشتر آنها دلیل روشنی بر غلط خواندن نسخهٔ آ هست .

درهرحال نسخهٔ ب مانند نسخهٔ ج بر اساس نسخهٔ آ قرار گرفته یا کاملا از روی آن برداشته شده است و در نتیجه ارزش آن بعنوان یك روایت مستقل کم می‌شود پس نسخه آ معتبرترین نسخه است (٤٧) .

۵ ـ عنوان «شرح حال»

درنسخهٔ چاپ بولاق ازشرح‌حال‌نسخهٔ د وهم‌چنین درچاپ‌قاهره ازمقدمهٔ‌نسخهٔ ع قسمتی که ما آنرا شرح حال‌ابن‌خلدون می‌نامیم عنوان کتابی ندارد بلکه تنها آغاز آن عنوان فصل دارد یعنی « التعریف بابن خلدون » آگاهی‌دربارهٔ ابن‌خلدون (مؤلف کتاب) همین عنوان‌فصل‌است که ابن‌خلدون درجای دیگر درکتاب‌العبر در مورد شرح حالهای‌دیگر نیز بکار برده‌است. مثلا«التعریف بجنجیرخان» (العبرج ۵ ص ۵۲۵س۱۱) و «التعریف بیوسف‌بن کریون» (العبرج ۳ ص۱۱۶) (۴۸).

درنسخهٔ آ درصحیفهٔ‌عنوان کتاب(ورق ۱ آ)که ظاهراً اصلی‌نیست در حاشیهٔ بالا در طرف چپ بخط ریز چنین عنوانی نوشته شده است: « رحلة ابن خلدون» و با همین عنوان درفهرست کتابخانه ایاصوفیه‌وارد شده است (شماره ۳۲۰۰ ص ۱۹۲). اما در حقیقت عنوان در ورق ۱ ب نسخهٔ آ « التعریف بابن‌خلدون مؤلف‌الکتاب » است، که نزدیك حاشیهٔ بالا « و رحلته غرباً و شرقاً » بآن افزوده شده است.

درصحیفهٔ عنوان‌کتاب جائی که معمولا عنوان‌کتاب و نام نویسنده را فرامی‌گیرد کلمات «هوحسبی‌فی کتب‌العبدوس»یعنی او(خدا) مرابسنده است، ازکتابهای عبدوسی‌است » (یعنی از آن‌عبدوسیست)(۴۹).

نزدیك حاشیهٔ بالا بخط ریز نوشته شده « رحلة بن‌خلدون بخطه رحمت‌الله تعالی» (سفرنامهٔ ابن‌خلدون بخط وی...).

نامهای صاحبان پی در پی آن نیز در بالای صحیفهٔ عنوان کتاب باعتباراتی مانند «من‌کتب » یا «ثم بنوبةالعبد» و غیره (از جملهٔ‌کتابهای فلان یا درتصاحب بندهٔ خدا فلان) نشان داده شده‌است.

درنسخهٔب صحیفهٔ عنوان کتاب نیست و ورق ۱ همان عنوان نسخه آ را دارد یعنی « التعریف بابن خلدون » در فهرست کتابخانهٔ اسعد افندی چنین آمده است :

«رحلة ابن خلدون» وحاج خلیفه(۵۰) ووستنفلد(۵۱) **W**ustenfeld وبروکلمان (۵۲) Brockelmann بهمین عنوان ناقص ذکر کرده‌اند . این نسخهٔ شرح حال دارای ۹۳ ورق ۲۵ سطریست بی هیچ تاریخ و نام کاتب .

نسخهٔ ج یك صحیفه عنوان دارد اما درجائی که برای عنوانست فتیله‌ایست بی هیچ نوشته‌ای که دربالای آن یك مارپیچ برای زینتاست که سراسر آنرا گرفته ودارای عنوانیست که درصحیفهٔ اول نسخه نوشته‌اند دربالای صحیفه عنوان دیگری نوشته شده : «رحلة بن خلدون» که سپس روی آنرا خط کشیده‌اند وزیر آن بازبخط دیگری نوشته شده « تعریف (بدون ب) ابن خلدون باخط (کذا) تعلیق سطر ۳۱» (تعریف ابن خلدون بخط (معروف) بفارسی ۳۱ سطر(درهرصحیفه) .

دربالای حاشیه طرف چپ بزبان تازی نوشته شده: «خدا برای من بسنده است، نوشته شده برای بندهٔ خدا، مسکین ترین آنها(؟) خداوی و نیاکانش را بیامرزد.» این نسخه خطی شرح حال درفهرست کتابخانهٔ قاهره(رجوع کنید بیاد داشت شمارهٔ ۳۹) بعنوان « التعریف بابن خلدون ورحلة شرقاً وغرباً » ثبت شده، اگرچه درخودنسخه ترتیب لغات درست‌ترست «غرباً و شرقاً » . این کتاب شامل ۱٤۹ ورق بزرگست که ۳۱ سطر دارد .

۶ ـ شرح حال اثر مستقلی است .

این تفاوت درمیان عناوین نسخه‌های مختلف شرح‌حال شاید دلیل بر آن باشد که نسخه‌های کامل آن (ا و ب و ج) برخلاف متون ناقص د و ع بعنوان اثر مستقل وجداگانه‌ای تنظیم شده اند .

این نکته قابل توجهست که ابن‌خلدون در هیچیك از آثار خود اشاره‌ای نکرده است که قصد نوشتن شرح حال خود را بعنوان اثر جداگانه‌ای داشته باشد وفصولی که شامل شرح حال اوست تنها قسمتی یاذیلی از کتاب العبر بوده‌است، چنانکه درمجلدهفتم کتاب‌العبر نیز آمده است . درنسخهٔ خطی کتاب‌العبر که درپاریس هست(۵۳)قسمت شرح‌حال در آغاز مجلد سوم آمده یا درنسخه لیدن (۵۴) درپایان‌مجلدپنجم‌یادر نسخه‌ای که در تونس هست (۵۵) در آغاز مقدمه . اگر چه کاتبان این فصلهارا درجاهای مختلف آورده‌اند با اینهمه جزئی لازم از کتاب‌العبر و پیوسته‌بآنست ونه‌اثرمستقل‌و جداگانه‌ای .این نکته‌رانیزالمقری(۵۶) مورخ (متوفی در ۱۶۳۲) تایید کرده است که میگوید درفارس‌یك‌نسخه خطی دیده‌است با امضای ابن‌خلدون درهشت مجلد و در آخر آن‌ابن‌-خلدون داستان زندگی خودرا مفصلا آورده است (عرف بنفسه) تا آنجا که درقاهره مستقر گشته وقاضی‌القضات آن شهر شده است و این کاملا مطابق قسمت معروف شرح حالست که در مجلد هفتم کتاب العبرچاپی آمده است .

در خودشرح حال نیزابن خلدون اغلب اشاره‌کرده است که این فصلی ازکتاب‌مفصل‌تریست مثلادرعبارتی (درنسخهٔ آورق۱ ب، ۷) اشاره

کرده‌است بعده‌ای از نیاکان دورش و درباره‌ایشان میگوید : «این در حدود بیست (پشت) خواهد بود، سه پشت برای هر صد سال، آنچنانکه پیش از این هم در آغاز مجلد اول (کتاب) یاد کرده‌ایم .»

از کلمهٔ مجلد اول مقصود وی مجلد اول کتاب العبر است، مجلدی که معمولا بنام مقدمه معروفست و در آن مطالب عمومی دربارهٔ انساب هست (۵۷).

عبارت قاطع نسخهٔ آ ورق ۶۲ ب، ۲ که در آن پس از نقل کلمه بکلمهٔ نامه‌هائی که باو رسیده‌است این مطلب را می‌افزاید که (نسخه آ ورق ۶۲ ب، ۲۰) اگرچه این کار با این موضوع «یعنی شرح حال نویسنده» رابطه ندارد محتویات نامه‌ها بعضی از وقایع را که درین کتاب بجای خود آمده‌است «تایید خواهد کرد» و مراد وی از ذکر کلمهٔ الکتاب بنابر معمول زبان تازی اشاره‌ایست بکتابی که این مطلب در آن آمده و مقصود از « الکتاب » چنانکه منظور از «مـؤلف » مؤلف کتاب حاضر است یعنی کتاب العبر .

سبب اینکه ناشر متن چاپی دربارهٔ شرح حال اشاره‌ای نمیکند، چنان مینماید که در نسخهٔ خطی کتاب العبر که وی بکار برده شرح حال جزء لازم و ذیل یکی از مجلدات مفصل‌تر بوده است .

بوسیلهٔ این انتشارات می‌توان پی برد که ابن خلدون در آغاز شرح حال خود را بقصد فصلی از کتاب العبر تنظیم کرده و بعدها چون کتاب را دنبال کرده‌است. (بعد از ۷۹۷ هجری، ۱۳۹۵م .) در دوران اقامت در مصر فصول تازه‌ای بر آن افزوده و تطویل آن باعث شده‌است که نتواند آنرا به مجلد آخر بیفزاید، سپس دستور داده است که قسمت نخستین و مواد اضافی را بصورت مجلد جداگانه‌ای پاکنویس کنند .

نوشتن این مجلد جداگانه ابن خلدون را مجبور کرده است که

چندسطر آغاز شرح حال خودرا آنچنانکه درنسخهٔ د چاپ شده است (کتاب‌العبر ج ۷ ص ۲۲،٤٦۲) تغییر بدهد آنجا که میگوید هم خود را مصروف مطالعه کرد «تازمان‌حاضر آغاز سال ۷۹۷» (۱۳۹۵ م.) وعبارت خودرا باجمله زیربپایان میرساند :

«این‌پایان آن چیزیست که من‌بدان رسیده‌ام بعداز انجام‌قصدی که‌منظورمن‌بوده‌است (ـِ ممّـا) »وسپس‌حمدمختصری آورده‌است.

در متن کامل ومستقل شرح حال پس‌از آنکه ابن‌خلدون‌مطالب تازه‌ای افزوده‌است این‌نتیجه دیگر بی‌مورد است وآنرا بجا حذف‌کرده است(نسخه آ ورق ٦۲ب، ۲۳) . وکلمهٔ«این» درباره نویسندهٔ این‌کتاب را نیز میبایستی حذف‌کرده‌باشد، زیرا این متن‌دیگرمربوط بکتاب‌نبوده وازپایان کتاب‌العبر برداشته شده‌است .

جالب توجه اینست کـه هیچیك از نسخه‌هـای خطی شرح حال مطلقاً مقدمه‌ای آن چنان‌که معمولا نویسندگان تازی درکتابهای خـود می‌آورند ندارد وچنانکه دیدیم همهٔ آنهـا نیز عنوان مخصوص بخود و متمایز ندارند .

محتویات نسخهٔ کامل‌شرح حال

باوجود اختلاف وتفاوت درعنوان نسخه‌های مختلف چنانکه‌پیش از این گفته شد اهمیت‌بسیاراین نسخهٔ تازه دراینکه نسبة شرح‌زندگانی ابن خلدون را کامل میکند جدول مقایسهٔ نسخه‌ها که ازیـن پس خواهدآمد تقسیم محتویات وجای سرفصلها را در آن نسخه‌های آوب‌و ج نسبت بیکدیگرنشان میدهد ونیزنسبت بمتن‌های ناقص شرح‌حال‌که دردآمده است (چاپ بولاق از کتاب‌العبر مجلدهفتم) وبا تصحیحاتی‌در ع دوباره چاپ کرده‌اند(حاشیه مقدمه چاپ قاهره۱۹۰٤)رامعلوم‌میکند.

جدول مقایسهٔ نسخه‌های خطی آ و ب و ج با متون چاپی

	سرفصلها	نسخهٔ آ	نسخهٔ ب	نسخهٔ ج	نسخهٔ د	نسخهٔ ع
۱	تعریف با بن‌خلدون	ورق۱ ب	ورق ۱ ب	ورق ۱	عبر ج ۷ ۲۲،۳۷۹	ص۱،۲
۲	در بارهٔ اجداد وی در اسپانیا	۲آ،۷	۲آ،۲۰	۱۲،۲	۲۰،۳۸۰	٤،٥
۳	دربارهٔ اجداد وی در افریقا	۳آ،۸	۳ب،۷	۷،٤	٥،۳۸۲	۲،۱۰
٤	تحصیلات و استادان وی	٤ب،۸	٥آ،۲۰	۲٦،٦	۱۰،۳۸٤	۱۰،۱۷
٥	انتخاب او بسمت علامه درتونس،سفر بمغرب، انتصاب بسمت کاتب سلطان ابوعنان	۱٤ آ،۱۹	۱٥ب،۱٥	۸،۲٤	۲۳،۳۹۸	۲۲،٦۲
٦	موردبی‌لطفی سلطان ابوعنان قرار گرفتن	۱۷ب،۸	۱۹آ،۱۲	۲۱،۲۹	۱۷،٤۰۳	۱٤،۷۷
۷	انتخاب وی بسمت کاتب دیوان سلطان ابوسلیم	۱۸آ،۹	۱۹ب،۱۳	۱٦،۳۰	۱۱،٤۰٤	۱۷،۷۹
۸	سفر باسپانیا	۲۲آ،۱۳	۲۳ب،۱۳	۲٥،۳٦	۱٤،٤۱۰	۲٦،۹٦
۹	سفر از اسپانیا بجایه و انتخاب او بسمت حاجب	۲٥ب،۲٤	۲۷ب،۱۳	۳۱،٤۲	۲۹،٤۱٦	٤،۱۱۸
۱۰	درخدمت سلطان ابوحموسلطان تلمسان	۲۸آ،٤	۲۹ب،۲۰	۱۳،٤٦	۲۲،٤۱۹	۲۰،۱۲۷
۱۱	درخدمت سلطان عبدالعزیز حکمران مغرب	۳٦آ،۲۰	۳۸ب،۱۱	٤،٦۰	۱٦،٤۳۲	۱٦،۱٦۷
۱۲	بازگشت بمغرب الاقصی	٤۹آ،۱٦	٥٥آ،۱٥	۲٦،۸٤	۱۰،٤٤۰	۱،۱۹۳
۱۳	اجازهٔ دوم برای سفر باسپانیا و مراجعت بتلمسان و پیوستگی بقبایل اعراب چادرنشین و اقامت نزد اولاد عریف	[illegible]	۱۸،[illegible]	۲۳،۸۸	۲۸،٤٤۳	۱٥،٥٤

جدول مقایسهٔ نسخه‌های خطی آ و ب و ج با متون چاپی

	سرفصلها	نسخهٔ آ	نسخهٔ ب	نسخهٔ ج	نسخهٔ د	نسخهٔ ع
١٤	بازگشت نزد سلطان ابوالعباس در تونس	٥٢آ،١٥	٥٨ب،٨	٨٩،٣٠	٤٤٥،٣	٢٠٨،٣
١٥	سفر بمشرق و انتصاب بمسند قضا در قاهره	٥٦آ،٢١	٦٢ب،٤	٩٦،٢٨	٤٥١،٢٨	٢٣٢،٢١
١٦	سفر حج	٥٨ب،٣	٦٤ب،٢٤	١٠٠،١٨	٤٤٥،١٨	٢٥٥،٥
١٧	انتصاب بتدریس در خوانیق	٦٣آ،٤	٦٩آ،٢٣	١٠٧،٢٧		
١٨	انتصاب وی درخانقاه بیبرسیه و عزل از آن	٧٠آ،٢٤	٧٨آ،٢٥	١٢٢،٦		
١٩	طغیان الناصری	٧٠ب،٩	٧٨ب،٥	١٢٢،١٩		
٢٠	مقام او در معاوضهٔ هدایا در میان پادشاهان مغرب و ملك الظاهر (برقوق)	٧٣آ،١٦	(٨٢آ،١)	١٢٧،٣١		
٢١	انتصاب دومی او بقضا درقاهره	٧٥آ،٢٤	٨٤ب،٢١	١٣٣،١٣ در حاشیه		
٢٢	سفر سلطان (فرج) بسوریه برای بازگردانیدن تاتارها از دیارخود	٧٦آ،١٩	٨٦آ،١٢	١٣٥،٤		
٢٣	ملاقات با امیر تیمور پادشاه مغولان و تاتارها	٧٥ب،٢٨	٨٩ب،١٥	١٤٠،١٤		
٢٤	بازگشت از نزد امیر تیمور بقاهره	٨١ب،٢	٩٢ب،١٣	١٤٥،٢٥		
٢٥	سومین و چهارمین و پنجمین انتصاب وی بقضا درقاهره	٨٢ب،٢٦	٩٤آ،٨	١٤٩،٦		

۸- مندرجات این بررسی

جدول مقایسهٔ جزء بجزء نشان میدهد که نه فصل شرح حال که شامل یازده‌سال پایان‌اقامت‌ابن‌خلدون درمصر ست تا کنون انتشار نیافته است (۵۸). اگرچه مراجعات مختلف باین‌قسمت منتشر نشده‌در کتابهای چاپی دیده‌می‌شود (۵۹) . تاکنون هیچ کوششی برای ترجمهٔ آن بانگلیسی یا قسمتی از کامل‌شرح‌حال نکرده‌اند.

نویسنده این‌وظیفه‌را بعهده گرفته وترجمهٔ انگلیسی سه‌فصل آخر شرح حال‌ابن‌خلدون را باتوضیحاتی تقدیم می کند. برخی ازدلایل‌وادار می کند که مواد این سه فصل را مقدم بدارد . این‌قسمت است که روابط تیموروابن‌خلدون راکه یکی ازقطعی‌ترین مراحل کشمکشهای ممالیك با مغولان است روشن میکند و این مرحله است که بیانات متضاد ابن‌عربشاه وحاج خلیفه ودیگران آنرا تاریك ومبهم کرده بود وتاکنون ممکن نبود روشن شود (٦٠) .

اثری که وجود ابن‌خلدون درین زدوخوردها در۱٤۰۱ دردمشق داشته است چیست؟ کارهای اوشامل‌چه بوده است؟ آیا شخصاً با تیموردر بارهٔ شرایط تسلیم دمشق گفتگوکرده است؟ آیا ریاست هیئت نمایندگی راکه نزد تیمور رفته داشته است؟ چندمدت نزد تیمورماند ؟ چگونه توانست ازدمشق‌بقاهره‌باز گردد؟ بوسیلهٔ این‌قسمت‌ازشرح‌حال‌ابن‌خلدون اکنون میتوان باین پرسشها پاسخ داد . اهمیت آنها بخودی خود روشنست .

با این‌فصل‌ها ابن‌خلدون نویسندهٔ کتاب‌العبر که پیش‌از آن تنها در بارهٔ مغرب چیز نوشته بود اینك در بارهٔ مشرق هم مینویسد، مخصوصا نخستین مورخ تازی‌است که در بارهٔ تیمور بحث کرده است (٦۱) .

ابن‌خلدون در کتاب العبر مجلد پنجم شرحـی در بـارهٔ تاتارها ، چنگیزخـان وپسرانش ولشکرکشیها وجنگهای خارجی تیمور تـا سال ۱۳۹۵م. (۷۹۷هـ.) آورده است (٦۲). دراین فصلهای آخر شرح حال خـود شرح زندگی وکارهای تیموررا تا ۱٤۰۱م. (۸۰۳هـ.) دنبال کرده . اهمیت این شرح بیشتر ازاین جهتست که براساس تماس مستقیم و آگاهی از نزدیك ازشخصیت فاتح مغول نوشته شده است (٦۳) .

ترجمهٔ انگلیسی که اینجا تقدیم‌میکند ازروی متن عربی سه‌فصل آخرنسخهٔ آ (ورق ۷۸ب-۸۳آ) که قدیم‌ترین ومعتبرترین از سه نسخهٔ موجودست فراهم شده است، در هرحال متن را با نسخه‌های ج و ب نیز مقابله کرده‌ام .

اشکال در درست خواندن کلمات اغلب‌فراوان بود نه تنها بواسطهٔ نبودن اعراب ونقطه‌بلکه نیزبواسطهٔ روش مخصوص‌ابن‌خلدون ازمدتها پیش از این متوجه شده بودم که ابن‌خلدون برای آنکه معلومات وسیع خودرا درجمله‌هاوعبارتهائی خـلاصه کند، ازقـوانین درست دستوری و جمله بندی پیروی نکرده است وبیاناتی‌دارد که مبهم وتاریکست(٦٤). آنچه در بارهٔ روش اودرمقدمه وکتاب‌العبر گفته شده درمورد شرح حال

نیز میتوان گفت وچنان که دوسلان de Slane متوجه شده‌است. روش او درحقیقت بیانیست که متبادر بذهنست، کوشش ذهنیست که درپی آنست می‌خواهد افکاری را که چنان روی هم انباشته‌شده که درحال لبریز شدنست در چندکلمه وبشتاب بیان کند. بخود مجال آنرا نداده است که روش خود را بیش ازعرضه‌داشتن بخوانندگان اصلاح کند. بنابرین اثری برای ما گذاشته است که باهمهٔ اهمیت وجنبهٔ علمی آن همیشه آنرا خوب ننوشته‌است.

یادداشتهائی که دردنبال ترجمه آمده است صورت توضیحاتی را دارد که کوشیده‌ام وقایع مشروح را درمکان ومنظرهٔ مخصوص خودقرار دهم و زمینهٔ تاریخی را از حیث زمان ومکان روشن کنم. درنامهای کسان وجاها واصطلاحات مخصوص توضیح داده شده وبالاتر ازهمه کوشیده‌ام شخصیت ابن‌خلدون‌را معرفی کنم(٦٦) وشرح حال ابن‌خلدون مخصوصا چند فصلی که‌دراینجا آورده شده قطعاومحققا آیینه‌ای‌از آنست. توضیحات جامع که در آن ازهمهٔ منابع مربوط معاصرعربی وفارسی و واروپائی بهره‌مند شده است بنظرمی آید روش کافی ومناسبی برای کشف مقاصد مخفی وبسیارمختصر واغلب اشارات و جملات وعبارات تاریک باشد. درهمهٔ این موارد باید درنظرداشت که ابن‌خلدون در شرح حال خود در درجهٔ اول مصمم نبوده است تاریخ زمان معاصر خود را بنویسد بلکه‌بشرح حال‌نویسی وروابط شخصی وی‌بیشتردلبستگی داشته تا آنکه نقش وسهم خودرا درواقعهٔ خطیری که‌شرح میدهد روشن کند.

حواشی بر مقدمه کتاب

۱ـ تیمور دراروپا بنام «تامرلان» معروفست و آن تحریفی است از کلمهٔ «تیمور» و کلمهٔ فارسی (لنك). درضمن این بررسی کلمهٔ تیمور را که درزبان تازی رایج ترست بکاربرده‌ایم.

۲ـ رجوع کنید بکتاب تاریخ ادبیات عرب بروکلمان
Brockelmann, Ceschichte der Arabischen Literatur
(که ازین بعد برمزت ا ع نموده‌میشود) ج ۲ ص۲۸ـ۲۹، ضمیمهٔ ج۲، ص ۲۵ کتاب ادوارد براون ادبیات فارسی دردورهٔ استیلای تاتارها چاپ کیمبریج ۱۹۲۰ ج۳ ص۳۵۵ ـ ۳۵٦
E.G.Browne, Persian Literature under Tatar Dominion, Cambridge 1920 III 355-356

ف. بابینگر تاریخ ادبیات‌عثمانی چاپ لایپزیك ۱۹۲۷ ص۲۰ـ۲۳
F.Babinger, Die Geschichtsschreiber der Osmanen, Leipzig pp.20- 23

دایرة‌المعارف اسلام ج ۲ ص ۳٦۲ـ۳٦۳
Encyclopedia of Islam, II,362-363

۳- چاپ‌دومی ازمتن آن در آکسفورد۱۷۰۳-۱۷۰٤ منتشرشده است. ترجمهٔ فرانسهٔ کتاب ابن عربشاه را پیرواتیه انتشارداده است:

Piere, vattier vol.I, L' Hstoire du Grand Tamerlan, vol. II,Portrait du Grand Tamerlan, Paris,1658

پیرواتیه۰ج۱- تاریخ تیمورلنك‌بزرك، ج۲ سیمای‌تیمورلنك‌بزرك پاریس۱٦۵۸. متن‌عربی‌بااصطلاحاتی وترجمهٔ لاتین را سامول‌هنریکوس مانگردرلیوواردن ج ا، ۱۷٦۷،ج ۱۷۷۲،۲ چاپ کرده‌است.

Samuel Henricus Manger, Leeuwarden vol I 1767 vol. II 1772

چاپهای بعد درکلکته در۱۸٤۱ وقاهره۱۸٦۸ انتشار یافته است ترجمهٔ‌انگلیسی آن‌بتوسط ج. ه. ساندرس درلندن۱۹۳٦منتشرشده‌است

J. H.Sanders, Tamerlane, or, Timur, Great Amir, appeared in London 1936

درهمهٔ مراجعاتی که درپای صفحه‌ها بکتاب ابـن عربشاه می‌شود اگربنام نسخهٔ تصریح نشده باشد مقصود همان چاپ مانگراست.

٤ ـ متولد در تـونس در اول رمضان ۷۳۲ ه. ۲۷ مه ۱۳۳۲م. متوفی درقاهره در۲۵ رمضان۸۰۸ه. ۱۷ مارس ۱٤۰٦ م.

۵-چاپ مانگرج۲ ص٦۲-۷۰،چاپ کلکته‌ص۲۱۱-۲۱٤،٤۳۹-٤٤۳، درکتاب‌دیگرخودبعنوان«کتاب فاکهة‌الخلفاء»(چاپ فریتاك ،بون، ۱۸۸۲ج۱ص۱۵۱،۱۳ ، ج ۲ ص ۹٤

Fructus(Imperatorum ed. G. Freytag, Bonn 1832 I,151,13 add II,94

بملاقات ابن‌خلدون وتیمور اشاره میکند.

۶ـ قسمت مربوط کتاب ابن عربشاه را دوسلان de Slane بار دیگر بفرانسه ترجمه کرده ودر مجلهٔ آسیائی ۱۸۴۴، ص ۳۴۶ـ۳۵۲ انتشار داده Journal Asiatique 1844 pp. 346-352 ازنتیجهٔ مقدمه ج ۱ ص ۸۸ ـ ۹۲ و Prolegomena I,LXXXVIII-XCII۱۱ منبع بیشتر از نویسندگان اروپائی شده است.

۷ـ یافتن تدریجی اثر ابن خلدون ورهایی آن ازفراموشی بوسیلهٔ عربی دانان اروپائی مانند سیلوستر دوساسی Silvestre de Sacy (۱۸۰۶) هامرپورگشتال Hammer - Purgtall (۱۸۱۶) ف. ا. شولتز F. E. Schulz (۱۸۲۵) تورنبرك Thornberg (۱۸۴۰)، دوزی Dozy (۱۸۴۶)، دوسلان de Slane (۱۸۵۷) ودیگران داستان جالبیست که تکرار آن دراینجالازم نیست (رجوع کنید بفهرست مآخذ درذیل کتاب).

۸ ـ فرهنك کتابها ودایرة‌المعارف چاپ ژ. فلوگل ۷ ج. لایپزیك Lexicon Encycl,opaedicum ed. G. Flügel, 7 ۱۸۳۵ـ۱۸۵۸ Vols. Leipzig 1835-1858 مخصوصاً ج ۲ شمارهٔ ۲۰۸۵ـ ص ۱۰۱، دربارهٔ مؤلف آن رجوع کنید بکتاب بروکلمان ت ا ع ج ۲ ص ۴۲۷ـ ۴۲۹ ضمیمهٔ دوم ص ۶۳۵ـ۶۳۷، دایرة‌المعارف اسلام ج ۲ ص ۲۰۴، کتاب بابینگر ص ۱۹۸ـ ۱۹۹.

۹ـ اسیرشدن ابن‌خلدون بدست تیمور حقیقت مسلمیست که در بیشترشرح حالهای ابن‌خلدون در آن تردید نکرده‌اند. نیزرجوع کنید بکتاب ژ. دوروسی فرهنك تاریخی مؤلفین تازی چاپ پارم ۱۸۰۷ ص ۶۵

J. de Rossi, Dizionario Storico degli Autori Arabi, Parma

1807 P.65 و بکتـاب دوساسی منتخبات عـربـی ۱۸۲۶ ج ۱ ص ۳۹۳

de Sacy, Chrestomatie Arabe, 1826 I393 .

مقالهٔ آ. فن کرمر، ابن خلدون و تاریخ فرهنك عالم اسلامی او، در مجلهٔ فرهنگستان وین ۱۸۷۹ ج ۹۰ ص ۵۸٤

A. von Kremer, Ibn Khaldun und seine Kulturgeschichte der Islamischen Völker, Sitz ungsberichte d. Wiener Akad. 1879Xc584.

۱۰- کتابخانه شرقی، پاریس ۱٦۹۸ ج ۲ ص ٤۱۸ رجوع کنید بکلمهٔ خلدون . درحقیقت اگر ابن خلدون آخرین مراحل زندگی خـود را در پایتخت تیمور در آسیای مرکزی گذرانده بود و از پـدر و ستمگر تـا تیمور فاتح مغول را از شمال افریقا و اسپانیا تا سمرقند دیده بود زندگی رنگارنك و پرهیجان او جالبتر میشد .

۱۱- در کتاب یادداشت مختصر در بارهٔ اثر تاریخی معروف ابن خلدون چـاپ فـلورانس ۱۸۳٤ - Notizia intorno alla famosa opera istorica d'Ibn Khaldun, Firenze 1834. و نیز کتـاب شرح تاریخی بزرك فیلسوف افریقائی ترجمهٔ انجمن آسیایی شاهی لندن ۱۸۳۵ ج ۲ ص ۳۸۷-۳۸۸

An Account of the Grsat Historical Work of the African Philotopher, Trans. Roy. Asiatic. Soc London 1835 II, 388-387.

۱۲- ظفرنامه ازمولانا شرف الدین علی یزدی، چاپ مولوی محمد الهداد در کتابخانهٔ هندی ۲ ج کلکته ۱۸۸۷-۱۸۸۸

The Zafarnamah by Maulana Sharfuddin Ali of Yazd ed. Mowlawi Muhammad Ilahdad, Bibliotheca Indica 2 vols. Calcutta 1888-1887.

ترجمهٔ فرانسهٔ آن از پتیس دولاکروا تاریخ تیمور بک ٤ ج پاریس ۱۷۲۲

Petis da la croix, L'histoire du Timur Bec, 4 vols Paris 1722.

رشته یادداشتهای ذیل ما منقول از شرف الدین ازترجمهٔ فرانسهٔ آنست که بامتن فارسی نیز مقابله شده است. اگرجزاین باشد منبع آن ذکرخواهد شد. رجوع کنید بکتاب ا. ج براون ادبیات ایران در دورهٔ تسلط تاتارها ج ۳ ص. ۳٦ ـ ۳٦٥

E.G. Browne, Persian Literature under Tatar Dominion, III

وکتاب و. بارتولد ترکستان درزمان استیلای مغول لندن۱۹۲۷ ص ۵۳ ـ ۵٦

V.Barthold, Turkistan at the Time of the Mongolian Invasion, London 1927, pp. 53-56

وکتاب ی. ا. ستوری، ادبیات‌ایران،خلاصهٔ‌کتاب شناسی،لندن ۱۹۳٦ ص. ۲۸۳ـ۲۸۷

C. A. Storey, Persian Literature, A Bibliographical Survey, London 1936, pp. 282-283

۱۳ـ ظفرنامه، تاریخ فتوحات‌تیمور چاپ ف. تاور، پراک ۱۹۳۷ مخصوصاً ص ۲۳۰ـ ۲۳٤

Zafarnama, Histoire des conquêtes de Tamerlan, ed. F.Tauer Prague 1927 esp.pp.230-234

نیز رجوع کنید بمقالهٔ ف . تاور مقدمه بر تصحیح ظفرنامه درمجلهٔ آرشیواوریا نتالنی (بایگانی شرقی) پراك ۱۹۳۲ ج ٤ ص ۲۵۰، ۲۵٦ ج ٦ ص ٤۲۹-٤٦۵

F.Tauer, Vorbericht über die Herausgabe des Zafarnama, Archiv Oirentalni, Prague **1932**, lv, **250-256** and, vI, **429-465**

۱٤- رجوع کنید بمقدمهٔ ظفرنامه شرف الدین متن ج اول ص ۲۳-۲٤ وبکتاب باوشه مقدمه بر تاریخ مغولها، لندن ۱۹۱۰ ص ۸۱-۸۳

F.Blochet, Introduction à l' histoire des Mongols, London **1910- pp81-83**

۱۵- برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۵۸

۱٦- چاپ ه . مورانویل در کتابخانهٔ مدرسهٔ شارت، پاریس ۱۸۹٤ ج ۵ ص ٤۳۳ - ٤٦٤

Ed.H.Moranville in Bib. de l' École des Chartes, Paris, LV,**433-460**

نیز بمقالهٔ دوساسی یادداشت دربارهٔ یك مکاتبهٔ چاپ نشده تیمورلنك درکارنامهٔ فرهنگستان کتیبه‌ها، پاریس ۱۸۲۲، ج ٦ ص ۵۲۲- ٤۷۰

de Sacy, Mémoire sur une correspondance inédite de Tamerlan avec Charle VI, Mémoires de l, Académie des Inscriptions Paris, **1822**,VI,**420-522**

۱۷- چاپ انجمن هکلویت ترجمه چارلزمرخم لندن ۱۸۵۹

Published by the Hakluyt Society Trans. Charles Markham, London, **1859**

و نیز ترجمهٔ گی لوسترنج لندن ۱۹۲۸ درسلسلهٔ سفرنـامه‌های برودوی .

Guy le Strange, London 1928, in the Broadway Travellers Series.

ازین کتاب دوم در حواشی نیز نقل کـرده‌ایم بـرای چاپ تـازهٔ زبان اسپانیائی رجوع کنید بکتاب سفارت نـزد تیمـورلنك چاپ ف ر . لوپزاسترادا، مادرید۱۹٤۳،

Embajada a Tamerlan ed. Fr. Lopez Estrada Madrld 1943.

Hakluyt Society 1879 ۱۸- چاپ انجمن هکلویت ۱۸۷۹

۱۹- مؤلف تاجریست عیسوی از مردم سینا که در خاور نزدیك سفرهای بسیار کـرده و از ۱۳۹٤ ببعد چند سال در دمشق مقیم بـوده درزمستان ۱٤۰۰- ۱٤۰۱ در اورشلیم بود و آنجا خبر ویران شدن دمشق را بدست تیمور شنید بمصر گریخت ولی پس از مراجعت تیمور دوباره به دمشق بازگشت کتاب خود را بعنوان زندگی تیمور Vita Tamerlani. در ۱٤۱٦ در کونستانس Coustance نوشته کـه عنوان ویرانی دمشق را Ruina Damasci هم دارداز انتشارات ستفانوس بالوزیوس میسکلانیا لوکا ۱۷٦٤ چاپ ژ. د. مانسی ج٤ص۱۳٤ تا ۱٤۱

Stephanus Balugius, Miscellanea, Luca 1764, ed. . D.Mansi IV de Mignanelli 134 - 141.

مؤلف تاریخ برقوق نیز هست کـه شخصاً او را میشناخته و عنوان جلوس برقوق Ascensus Barcoch دارد . برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ میگنانلی رجوع کنید بکتاب پ گولوبویچ کتابخانهٔ شرح حال و کتاب شناسی فلورانس ۱۹۲۷ ج٥ ص۳۰۱-۳۰٤

P. Golubovitch,Bibliotheca Bio - Bibliographica, Florence 1927, V, 301 -304

و مقالهٔ ن. ژورگا N.Jorga در کتاب یادداشت‌ها ومنتخبات‌برای استفاده درتاریخ جنگهای صلیبی درقرن پانزدهم پاریس ۱۸۹۹ ج۲ ص ۵۴۲-۵۲۹

Notes et exeraits pours servir à histoire des croisades au XVe siécle, Paris, 1899

دیگر ازنخستین تراجمی که دربارهٔ تیمور نوشته شده ازپدرو پروندینو دپراتو Pedro Perondino de Prato است بعنوان زندگی.. تیموربزرك،فلورانس ۱۵۵۳ .

Magni Tamerlanis ... Vita, Florence, 1553.

ودرآن هیچگونه مطلبی که سودمند باشد نیست .

۲۰-منابع عثمانی وبیزنتی‌عموماًدربارهٔ فتوحات‌تیموردرانگوریه (آنکارا) بحث کرده اندوذکری ازمحاصرهٔ دمشق بدست تیمور در آنها نیست درهرحال جزئیات گرانبهائی از دورنمای تاریخی این عصردرآنها هست رجوع کنید بمقالهٔ ژ. رولوف،جنك انگوریه۱۴۰۲درمجلهٔتاریخی ۱۹۴۰،ج۱۱۶ ص۲۴۴-۲۶۲

J. Roloff, Die Schlacht bei Angora 1402, Histor.Zeitschrift, 1940, C X VI, 244-262

وبمقالهٔ د. ا. راس،تیمورلنك وبایزید، درکارنامهٔ کنگرهٔ بیستم بین‌الملل خاورشناسان لیدن۱۹۴۰

D.E. Ross, Tamerlane and Bayazid, Actes du XX e congrès International des orientalistes, Leiden 1940.

و کتاب فرقه کوماندان عمرهالیس : تیموراون آندولوسفری و آنکارا ساواشی استانبول ۱۹۳۴

Firka Kumandant Ömerhalis, Timurun Anadolu Seferi ve Ankara Savasi, Istanbul **1934**.

۲۱- التاریخ چاپ بیروت ج۹-۱۹۳۶-۱۹۳۸.

۲۲- صبح الاعشی-۱۴ج-قاهره ۱۹۱۳-۱۹۱۹.

۲۳- کتاب السلوك نسخهٔ خطی پاریس شمارهٔ ۱۷۲۸.

۲۴- الذیل علی تاریخ الاسلام، نسخهٔ خطی پاریس شماره های ۱۵۹۸-۱۵۹۹. این نام را دوسلان de Slane درفهرست خود آورده است رجوع کنید ببروکلمان ت‌اعج۲ ص۵۱، ضمیمهٔ۲ ص۵۰.

۲۵- ابناء الغمر، نسخهٔ خطی پاریس شماره‌های ۱۶۰۳-۱۶۰۴.

۲۶- عقدالجمان، نسخهٔ خطی پاریس شمارهٔ ۱۵۴۴.

۲۷- المنهل الصافی، نسخهٔ خطی پاریس شمارهٔ ۲۰۶۹-۲۰۷۱ و- النجوم الزاهره چاپ و. پوپر، برکلی، ج۵، ۱۹۳۲-۱۹۳۶، ج۶ ۱۹۱۵ - ۱۹۲۳

W.Popper, Berkeley, vol. V, **1932 - 1936** vol. VI **1915-1923**

۲۸- الضوء اللامع، ۱۲ج- قاهره ۱۳۵۳ ه.

۲۹- حسن المحاضره ۲ج- قاهره ۱۳۲۱ه.

۳۰- بدایع الزهور ۲ ج بولاق ۱۳۱۱-۱۳۱۲ه.

۳۱- مراجعی که پس ازین بآنها رجوع کرده‌ام عبارتست از: المقری (متوفی در ۱۶۳۲)

نفح الطیب، بولاق ۱۳۱۱ - ۱۳۱۲ه . ،ابـن العـماد (متوفی در ۱۶۷۹)

شذرات الذهب،۸ج قاهره۱۳۵۰-۱۳۵۱ ه . برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید بدایرة المعارف اسلام،لیدن۱۹۰۸ وسالهای بعد .

Encyclopedia of Islam, Leiden **1908** et seq.

ك . بروکلمان - تاریخ ادبیات عرب۲ ج،وایمار - برلن۱۸۹۸ و سالهای بعد

C.Brockelmann, Geschichte der arabischen Lit ratur 2 Vol. Weimar - Berlin **1898** et seq.

وضمیمهٔ آن سه‌جلد لیدن ۱۹۳۷-۱۹۴۲

Suppléments, 3 vol, Leiden **1937 1942**

وکتاب دوسلان فهرست کتابهای خطی عربی کتابخانهٔ ملی‌پاریس۱۸۸۳-۱۸۹۵

de Slane, Catalogue des manuscrits arabes de la Bibliothèque 3 vol. Paris**1883- 1995**

۳۲- ترجمهٔ رضایت بخشی برای این‌عنوان دراز وپیچیده هنوز پیدا نشده‌است. برای‌پیشنهاد سابق رجوع کنید بکشف الظنون‌چاپ ك . فلوگل‌لایپزیك ۱۸۵۸ ج۴ ص۱۸

G. Flügel, Lexicon Bibliog.. et Ency. Leipzig **1858 IV, 185**

که چنین ترجمه کرده است :

Exampla proposita et sylloge originum nationum et eventorum succedentium de diebus Arebum, Persarum et Berberum.

دوساسی درکتاب تراجم جهانی‌پاریس۱۸۱۸ج۲۱ص۱۵۴

De Sacy, Biographie Universell, Paris **1818 XXI, 154**

چنین ترجمه کرده است :

Le livre des exemples instructifs et le recuil des évènements anciens et ceux dont le souenir s'est conservé concernant l'histoire des Arabes, des Persans, des Berber et des natives contemporaines les plus puissentes.

ن. شمیددر کتاب ابن‌خلدون ، نیویورك،۱۹۳۰ص۱۰ـ۱۱

N. Schmidt, Ibn Khaldun, New York, **1930**, pp. **10-11**

چنین ترجمه کرده‌است :

A book of instructive example and a collection relating to the subject (thə Development of Man' s Social Life) and the attirbute (particular events of the Development) in the days of the Arabs the Persians and the Berbers and the great rulers who were their contemporaries.

ر. کوبرت در مجلهٔ شرق،روم۱۹۴۶ج۱۵ص۱۵

R. Kobert, Otientalia, Rome **1944**, XV, **15**.

ترجمه کرده است :

Buch der philosophischen Eroerterungen und Ausgangszu - staende sowie des geschichtlichen Gesehichens. Diegrossen Taten der Araber, Nicht Araber und Berber und ihrer jeweils zeitgencossischen grosseren Dynastien.

نیز رجوع کنید بمقالهٔ ژ. گابریلی در مجلهٔ مطالعات شرقی۱۹۲۴ ج ۱ ص۱۷۲

G. Gabrieli, Revista degli Studi Orientali, **1924**, X,**172**

ومقالهٔ . پلسنر درمجلهٔ ادبی شرق۱۹۳۳ج۳۶ص۱۰۹

M. Plessner, Orientalische Literaturzeintung, **1933**,XXXVI, **109** .

۳۳ـ چاپ شیخ نصر الهورینی،بولاق ۱۲۶۷ ه.،ازسال ۱۹۳۶ در

قاهره اقدام بچاپ تازه وتصحیح آن کرده اند اما تاکنون تنها از کتاب العبر ج۲ ص۱-۳۳۸ وضمیمهٔ ج۲- ص۱۹۰ منتشر شده است. این چاپ دارای تعلیقات وحواشی وفهرست دقیقی است که علال الفاسی، عبدالعزیز بن ادریس وامیر شکیب ارسلان فراهم کرده‌اند.

۳٤- این مقدمه است که ابن خلدون رااز مشهور ترین تاریخ ـ نویسان اسلام و پیشرو جامعه شناسی جدید و نخستین مورخ فرهنگ معرفی کرده است . ا . ژ . توینبی مطالعاتی در تاریخ، لندن ۱۹۳٤ ج۳ ص ۳۲۲

A. J. Tognbee, A Study of History, London, **1934, III 322**

دربارهٔ این مقدمه چنین میگوید : « بزرگترین اثری که فکر بشر درهر زمان ومکانی بوجود آورده است» وژ. سارتن، مقدمهٔ تاریخ علوم، بالتیمور ۱۹٤۸ ج۳ ص۱۷۷۵

C. Sarton, Intoduction to the History of Science, Baltimore, **1948**, III, **1774**.

مقدمه را شریفترین وگیرنده ترین اثر فکر قرون وسطی میداند. ر. نیکلسون تاریخ ادبی اعراب لندن ۱۹۲۳ ص ٤۳۸

R. Nicholson , A Literary History of the Arabs, London, **1923**, p. **438**

ارزش این مقدمه را چنین بیان کرده است :

«هیچ مسلمانی حتی نظری چنین فلسفی وجامع بیان نکرده است هیچکس بترسیم عمیق نیروی مخفی وقایع اقدام نکرده است عرضه داشتن نیروهای جسمانی وروحانی که در زیر سطح نهفته است و تقسیم کردن قوانین ترقی وتنزل ملل را...

بسیار بالاتر از عصر خود بود و هموطنانش بیش از آن که مقصودش را دریابند وی را تحسین کرده‌اند اسلاف فکری او مورخین بزرگ قرون وسطی و معاصر اروپا مانند ماکیاولی Machiavelli و ویکو Vico و گیبون Gibbon بودند.»

نیز رجوع کنید به کتاب ش . عیسوی، فلسفهٔ تاریخ عرب و منتخباتی از مقدمهٔ ابن خلدون تونسی ۱۳۳۲ـ۱۴۰۶، لندن ۱۹۵۰

Ch. Issawi, An Arab Philosophy of History: Selections from the Prolegomena of Ibn Khaldun of Tunis, 1332–1406, London 1950.

و نیز بنظریات این نویسنده، در مجلهٔ تاریخی امریکا نیویورك ژوئیهٔ ۱۹۵۱ ص ۸۶۲ـ۸۶۳

Amer. Hist. Rev, New York, July, 1951. pp. 862-863.

مقدمه نخست باین عنوان چاپ شده: ا . کاترمر. مقدمهٔ ابن خلدون (متن عربی)

E. Quatremère, Les Prolégomènes d'Ebn Khaldun (texte arabe)

در نشریهٔ یادداشتها و منتخبات ج ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ پاریس ۱۸۵۸

Notices et Extraits X VI, XVII, XVIII, Paris, 1878

(در اینجا ازین پس تنها بنام مقدمه ذکر خواهد شد). چاپهای دیگر مقدمه دربیروت و قاهره و بولاق انتشار یافته است . بفرانسه نیز باین عنوان ترجمه شده است : دوسلان مقدمهٔ ابن خلدون در نشریهٔ یادداشتها و منتخبات ج ۱۹، ۲۰ و ۲۱ پاریس ۱۸۶۶ـ۱۸۶۳

de Slane, Les Prolégomènes d'Ibn Khaldun, in Notices et Extraits, Vol, XIX, XX,XXI,Paris, **1863-1868**.

(این کتاب نیزازاین‌پس بنام مقدمه خوانده می شود)چاپ‌دومی ازاین ترجمه بوسیلهٔ چاپ‌عکسی درپاریس در۱۹۳٤-۱۹۳۸انتشاریافته است .

ترجمهٔ ترکی (مقدمهٔ‌کتاب ۱-۵) را ازسال۱۷۲۵پیری‌زاده‌افندی بنام «عنوان السیر» آغازکرده واحمد جودت پاشا در سه مجلد درسال - های۱۷۳۵-۱۷۲۷ دراستانبول چاپ‌کرده است ودر۱۸٦۰(کتاب٦ آن) بپایان رسیده، است رجوع شود بکتاب سابق‌الذکر بـابینکر ص ۲۸۲ ، ۳۷۹

ترجمهٔ اردوی مقدمه بوسیلهٔ احمدحسین الله‌آباد ومولوی عبد - الرحمن‌درلاهور در ۱۹۲٤ انتشار یافته است . فهرستی ازبرخی کتابهای ابن خلدون‌یا آنچه در بارهٔ او . نوشته‌اند ه . پرسH.Pérès درکارنامهٔ شرقی‌مطالعات‌الجزیره ۱۹٤۳ص٥٥-٦۰

Bulletin des Études Arabes, Alger,**1943** pp.55-60

و (ذیـل آن از ر. بـرونشویك Brunschwig)ص ١٤٥-١٤٦ انتشـار یافته است .

۳۵- این‌قسمت ازکتاب العبر (ج٥و۷)پیش ازانتشارمتن‌کامل آن دربولاق متن عربی آن انتشار یافته است رجوع شود بکتاب دوسلان و تاریخ بربرها وسلسله‌های اسلامی شمال افریقا(متن‌عربی) ۲ج، الجزیره ۱۸٤۷-۱۸٥۱

de Slane, Histoire des Bertberes et des Dynasties musulmanes de l'Afrique Septentrionales (texte arabe) 2 vol, Alger,**1847-1851**.

ترجمهٔ فرانسهٔ آن ٤ ج ١٨٥٢ - ١٨٥٦ چاپ دوم ٣ ج پاریس ١٩٢٥-١٩٣٤.

٣٦- هنوز روشن نیست نسخهٔ خطی متن «شرح حال» که در چاپ بولاق از آن نقل کرده اند کدامست .

ترجمه‌ای از خلاصه موجز «شرح حال» را دوسلان درمجله آسیائی Journ. Asiatique ١٨٤٥ ص ٥-٦٠، ١٨٧- ٢١٠، ٢٩١-٣٠٨، ٣٢٥-٣٥٣ انتشار داده و با تصحیحاتی درمقدمه ج ١ ص ٦-٨٣ چاپ شده‌است. این ترجمه متکی بر نسخه‌های خطی است که درپاریس ولیدن هست وظاهراً آنهارا ازالجزیره برده اند .

یك نظر کامل برهمهٔ نسخه‌های خطی شرح حال ابن خلدون هنوز دردسترس نیست برای فهرست نسخ شرح حال از کتاب العبر، رجوع کنید بمقالهٔ ژ. گابلریلی نظری بفهرست نسخ وتطبیق تاریخ ابن خلدون درمجلهٔ مطالعات شرقی، روم ١٩٢٤، ج ١ ص ١٦٩-٢١١

G. Gabrieli, Saggio di bibliographia e condanzor della storica d'Ibn Haldun, Rivista degli Studi Orientali, Roma,**1944**, **X, 169-211**.

ن. شمید مجلهٔ انجمن شرقی امریکا که پس از آن در JAOS نقل کرده‌اند، ١٩٢٦ ج ٤٦ ص ١٧٧

N. Schmidt, Journal of American Oriental Society (hereaftet cited as JAOS **1924**,XL VI, **177** pp.)

وکتاب ابن خلدون او، نیویورك ۱۹۳۰ ص ۴۷-۵۳ نیز رجوع کنید بمقالهٔ م . پلسنر در مجله اسلامیکا لایپزیك ۱۹۳۱ ج ٤ ص ۵۳۸ - ۵٤۲

M. Plessner, Islamica, Leipzig, 1951,IV, 538-542.

ف.روزنتال شرح حال عربی در مجلهٔ مطالعات عربی (ج ۱ روم ۱۹۳۷ ص ۳۳-۳٤

F. Rosenthal, Die Arabische Autobiographie, in Studia Arabica, I, Roma 1937, pp. 33-34.

۳۷- فهرست کتابخانه ایاصوفیه استانبول ۱۳۰٤ ه. (۱۸۸٦-۱۸۸۷ م.) شمارهٔ ۳۲۰۰ ص ۱۹۲.

۳۸ - فهرست کتابخانهٔ اسعد افندی استانبول ۱۳۰٤ ه. (۱۸٤٦م.) شمارهٔ ۲۲٦۸ ص ۱۳۲.

۳۹- فهرست الکتب العربیة المحفوظة بالکتبخانة الخدیویة - المصریة، قاهره ۱۳۰۸ ه. (۱۸۹۱م.) ج۵ ص ۳٦ .

عکسی از این نسخهٔ قاهره پیش از این در ۱۹٤۸ در نتیجهٔ الطاف آقای داوید آ. ساسون David A. Sasson فراهم شده است .

٤۰- جستجوی کامل و منظم در کتابخانه های خاور نزدیك و شمال آفریقا بی شك باعث یافتن نسخهای خطی دیگر از آن خواهد شد

٤۱- انجمن نسخ خطی، عکس نسخهای خطی و کتیبه ها (مجموعهٔ شرقی) لندن ۱۸۷۵-۱۸۸۳ شرح تصویر شمارهٔ ۸٤

The Paloeographical Society, Facsimiles of Manuscripts and Inscriptions(Oriental Series), London 1875-1883, Description of PL LXXX I V

٤٢- رجوع کنید بیادداشتهای توضیحی شمارهٔ ۱۰۱،۲۲٤

٤٣- رجوع کنید بکتاب ا . فانیان،اضافات قوانین عرب،الجزیره ۱۹۲۳ ص۹۹-۱۰۰

E. Fagnan, Additions sur dictionnaires, Alger 1923. pp. 99-100.

ونیز بمقالهٔ ف. روزنتال اصول فنی و تطبیق معارف قدیم اسلامی درمجلهٔ آنالکتا اوریانتالیا،روم ۱۹٤۷ج۲٤ص ۱٦

F. Rosenthal, The Technique and Approach of Muslim Scholarship, Analecta Orientalia, Roma, 1947, XXI V,16.

٤٤- رجوع کنید بیادداشت توضیحی شمارهٔ ۲٤۰

٤٥- «این کتاب بسیارخوب باتوجه وعلاقهٔ مفرط بصحت آن تصحیح شده است-دقت شده است که درموارد مشکوک غلط نوشته نشود-بامتن اصلی که خط نویسنده در آنست مقابله شده طلب آمرزش از خدامی کند- این ازمؤلفات ابن خلدون است که در میدان بلاغت پیروز شده است-ان شاءالله خدا وی را در بالاترین جاهای بهشت درروزرستاخیز پاداش دهد -ان شاء-الله این کتاب متعلق بهرکس بشود بالاترین خوبیها رابدست آورد-خدا باو برکت دهد ! »

٤٦- رجوع کنید بنسخهٔ ج . قسمت‌های سفید اوراق ۱۱:۸،۸:۱۷، ۱۲:٤٥،۱۰:٥٦،۱٤:٥۸،۱۲:٦۱،۱۱:٦۷ برای کلماتی که نادرست خوانده شده رجوع کنید بنسخهٔ ج اوراق ۲۰:۲٦،۲۳:۹۷،۲٥:۱۲۲،۲۳:۱۲۹،۲۳:۱۳۳ ، ۲۳:۲۱ ، ۲۳:۱٤۷ .

٤٧- جزئیات بگرفتن چنین نتیجه ای انجامیده است وتوصیف کامل ازاین سه نسخهٔ خطی درمقالهٔ دیگری خواهد آمد .

٤٨- برای استعمال کلمهٔ «تعریف» در ابن خلدون رجوع کنید به نسخهٔ آ ورق ١٠ ب و٦٢ب:٢١ . اصطلاح«ترجمه را مورخین‌مصری آن زمان(ابن‌تغری بردی ،سخاوی، سیوطی ودیگران) بکاربرده‌اند و این خلدون نیاورده است .

٤٩- شاید همان دانشمند مغربی عبد العزیزبن موسی العبدوسی باشد (متوفی‌در٨٣٧ ه . ١٤٣٤ م.) رجوع کنید بمقاله سابق الذکر و . برونشویك Brunschwig ج ٢ ص٣٦٢-٣٦٣ و نیز بکتاب سخاوی ج ٤ ص٢٣٦ .

٥٠- کشف الظنون چاپ فاوگل ٣١ ص٣٥٠ .

٥١- تاریخ نویسندگی اعراب، مجلهٔقسمت تاریخ وفلسفهٔ انجمن خاورشناسان گوتینگن ١٨٨٢ج ٢٩ ص٣١٠

Die Geshichsschreiber der Araber, Abhandl. d. hist- phiol. Class d. gesellchaft d. Wiss. Göttingen **1882**.**XXIX,31**.

٥٢ - تاریخ‌ادبیات عرب . ضمیمهٔ دوم ص ٣٤٢. ظاهراً بروکلمان پی نبرده است که این نسخهٔ خطی‌شامل متن کامل شرح‌حال ابن‌خلدون است واشارهٔ او بابن تغری‌بردی‌چنین بایدخوانده شود ج ٦ ج ص٢٧٦ و ٢٧٧ .

٥٣ - پاریس نسخهٔ خطی شمارهٔ ١٥٢٨ . رجوع کنیدبدوسلان، فهرست ص ٢٨٩ .

DeSlane, Catalogue, p. **289**.

این نسخهٔ پاریس ظاهراً در ۱۱۹۲ (۱۷۷۷ م.) نوشته شده. پس احتمال میرود که از روی نسخهٔ خطی ۱۵۲۷ (ج دوم کتاب العبر) باشد که بگفته دوسلان همین تاریخ را دارد.

۵۴ - فهرست کتابهای عربی چاپ دوخویه وها وتسما، لیدن ج ۱، ۱۸۸۸ شمارهٔ ۱۳۵۰:۵.

Catalogues Codicum Arabicorum ed. de Goeje and H. Th. Houtsma Leiden, I, **1888**, **1350**. 5

۵۵ - ب. روا، منتخبی ازفهرست نسخه‌های خطی وچاپی کتابخانهٔ مدرسهٔ بزرك تونس. تونس ۱۹۰۰ شمارهٔ ۶۲۱۶.

B. Roy, Extrait du Catalogue des manuscrits et des imprimés de la Biblicthèque de la grande Mosquée de Tunis, Tunis, **1900**, No. **6216**.

این نسخهٔ خطی (بخط عربی) قطعاً تازه است و در ۱۲۶۸ ه. (۱۸۵۱ م.) بپایان رسیده است. نیز رجوع کنید بشماره ۴۸۹۴.

۵۶ - مقری نفح الطیب، چاپ بولاق، ۱۲۷۹ ه. ج ۴ ص ۴۲۵.

۵۷ - مقدمه، چاپ کاترمر ج ۱ ص ۳۰۸.

۵۸ - شرح مختصر و جامعی از محتویات آنهارا نویسندهٔ این کتاب انتشار داده است بعنوان «فعالیت ابن خلدون در زمان ممالیك مصر» (۱۳۸۲-۱۴۰۶).

Ibn Khaldun's Activities in Mamluk Egypt (**1382-1406**)

در کتاب «مطالعات سامی و شرقی تقدیم بویلیام پاپر».

Semitic and Otiental Studies Presented to Willam Popper

از انتشارات دانشگاه کالیفورنیا درباره زبان شناسی سامی ۱۹۵۱

ج ۱۱ ص ۱۰۵ - ۱۲٤ .
Univeraity of Califonia Publications in Semitic Philology, 1951,XI,105-124.

وقایع زندگی ابن خلدون در مصر دراین شش فصل تنظیم شده است : (۱) ابن خلدون در حمایت برقوق (۲) معلم (۳) قاضی (٤) مشاور مغربی (٥) جهانگرد (٦) مؤلف . نیز رجوع کنید بخلاصه‌ای از سخنرانی مؤلف «ابن خلدون و تیمور لنك» Idn Khaldun and Tamerlane در «کارنامهٔ بیست و یکمین کنگرهٔ بین‌المللی خاورشناسان» پاریس ۱۹٤۹ ص ۲۸٦ - ۲۸۷ .

Actes du XXI e Congrès International des Orientalistes,1949, pp286-287.

ومجلهٔ مطالعات عربی چاپ ه . پرس الجزیره ۱۹٥۰ ص ٦۱ .

Bulletin des Études Arabes ed. H. Pérès , Alger,1950,p.61.

قسمت دوم در «یادنامه ایگناس گولدزیهر»
Goldziher Memorial Volume
می‌بایست منتشر شود و ظاهراً منتشر نخواهد شد. در هرحال این بررسی کنونی جانشین آن خواهد بود .

٥۹ - برای آگاهی بیشتر دربارهٔ نسخهٔ خطی قاهره رجوع کنید بجرجی زیدان تاریخ آداب اللغةالعربیه قاهره ۱۹۱۳، ج ۳ ص ۲۱٤ و بکتاب طه حسین، فلسفهٔ اجتماعی ابن خلدون، پاریس ۱۹۱۸ ص ۱٥ ،

Taha Husain, La philosophie Sociale d' Ibn Kkaldun, Paris 1918. P.15.

وکتاب ناتانیل شمید، ابن خلدون، نیویورك ۱۹۳۰ ص ۳۹ .

Nathaniel Schmidt, Ibn Khaldun, New York 19301. 39.

وبمقالهٔ جیمز . آ . مونتگمری .

James A. Montgomery

در مجلهٔ انجمن آسیابی۱۹۳۹ ج ۵۱ص۳۲۸ .

JAOS **1939**, LI, **328**

وکتاب م . آ . انان ابن‌خلدون : زندگی ومیراث فکری اوقاهره

۱۹۳۳لاهور ۱۹۴۱.

M. A. Enan, Ibn Khaldun: His Life and Intellectual Heritage, Cairo, **1933**, London, **1941**.

و مخصوصاً بکتاب ساطع الحصری دراسات عن‌مقدمه ابن‌خلدون بیروت ۱۹۴۳ ج ۱ ص ٦٧ و مقالهٔ کرد علی در مجلهٔ مجمع‌الغوی دمشق ۱۹٤٦ ـ ۱۹٤٧ ص ۳۹۹.

M. Kurd Ali, Revue de l'Academie Arabe à Damas, **1946-1947** p. **399**.

هنگام اقامتم در استانبول مطلع شدم که برخی از دانشمندان ترك از آن جمله ضیاء الدین فخری فندك اوغلو ، حلمی ضیاء اولکن ، بنسخهٔ استانبول توجه کرده‌اند . آخرین و مهمترین آنها آ . زکی ولیدی طوغان ، در کتاب تاریخده اصول استانبول ۱۹۵۰ ص۱۷۰ - ۱۸۰ است .

٦٠ ـ چون شرح ابن‌خلدون ازملاقات وی با تیمور دقیق‌ترین و معتبرترین گزارش از این واقعه است،ازارزش تاریخی‌واعتبار گزارشهای بعدی مانند ابن‌عربشاه‌ودیگران‌تا اندازه‌ای میکاهد .

درتعلیقات نشان‌داده خواهدشد که روایات بعدی‌کمتر ارزش دارد زیرا که متکی‌برشایعاتست وجزئیات تاریخی بدشواری در آنها آشکارست

ومخلوطیست از افسانه و حقیقت . آنها را میتوان تعبیرات بعدی از یك واقعهٔ تاریخی دانست .

٦١- بارتولد در کتاب ترکستان ص ٣-٤ می گوید : «دربارهٔ تاریخ آسیای مرکزی ابن خلدون که در اسپانیا وافریقا میزیسته درمقایسه با ابن الاثیر چیز تازه‌ای نمیگوید» پس از کشف این نسخه های خطی قهراً این گفته بارتولد دیگر ارزشی ندارد .

٦٢- رجوع شود بروایت ابن خلدون دربارهٔ فتح تبریز بدست تیمور (کتاب العبر ج ٥ص ٥٣٢) وماردین (ج٥ص ٥٤٠) و بغداد (ج٥ص ٥٥٤) وشیراز (ج٥ص ٥٥٧) وغیره .

٦٣- نخستین تراجم تیمور که درادبیات عرب هست بجز شرح ابن عربشاه (متوفی در ١٤٥٠) عبارتست ازشرح ابن قاضی شبهه (متوفی در ١٤٤٨)واین تغری بردی (متوفی در ١٤٦٩)، نجوم الزاهره ج٦ص ٧٣-٨٥و ٢٧٩-٢٨٢ ومنهل ورق ١٤٢-١٥٣ سخاوی (متوفی در ١٤٧٩)، ضؤ اللامع، ج٣ص ٤٦-٥٠ که تا اندازه‌ای متکی براثر نایاب مقریزی (متوفی در ١٤٤٢) و ابن-ایاس (متوفی در ١٥٢٤) است .

٦٤ - د . ب . ماکدونالد ، منتخبی از مقدمهٔ ابن خلدون لیدن ١٩٠٥ص ٦ .

D.B. Macdonald, A Selection from the Prolegomena of Ibn Khaldun, Leiden, 1905, p. VI.

درست میگوید که : «هیچ گونه بحث صرف ونحوی در بارهٔ زبان عربی ابن خلدون تاکنون نکرده اند .»

٦٥- دوسلان، مقدمه، ج١ص ١١٢-١١٣.

٦٦- بیانات م. سایریر Syrier دربارهٔ ابن خلدون بسیار مؤثر است:
«نویسندهٔ کتاب جهانی معروف مقدمه هنوز یکی از معما های روانشناسی است، دوئیت شخصیت وی، تفاوت درمیان عقاید و رفتارش، اختلاف درمیان عقاید و اصلاحات اجتماعی و سرپیچی وی از قوانین اجتماعی حس عمومی وخودخواهی آشکارش، بی طرفی علمی و تمایلات آشکارا وفهم سیاسی و غرور شخصی او- همهٔ این تضاد ها در مردی که هم دانشمند جدی و هم ماجری جوی مقام دوست بسیار جاه طلبی بوده تکلیف کسانی را که بخواهند شرح حالش را بنویسند دشوار کرده است. بیشتر این تضاها را می توان بدوئیت طبع همهٔ نوابغ نسبت داد (مجلهٔ فرهنك اسلامی، حیدر آباد ١٩٤٧ ج ٢١ ص ٢٦٤.

(Islamic Culture, Hyderabad 1947, XXI, 264.

ترجمه

ملاقات باتیمور سلطان مغولان و تاتارها (۱)

هنگامی که خبر فتح آسیای صغیر بدست تیمور و ویران شدن سیواس و بازگشت او بسوریه (۲) بسلطان فرج (۳) بمصر رسید وی لشگریان خود را گرد آورد دیوان عطا (٤) را بازکرد و بلشگریانش فرمان داد بسوریه رهسپار شوند (٥).

درین موقع من خارج از خدمت بودم (٦) ولی یشبك (۷) دوادار سلطان مرا خواند و ناگزیر کرد که بادسته لشگریان سلطان رهسپار شوم. هنگامی که کوشیدم این پیشنهاد را رد کنم (۸) او در برابر من رویهٔ مطمئنی پیش گرفت (۹) و نرمی گفتار وجوانمردی قابل توجهی بکار برد (۱۰).

بنابر این بامداد روز بعد عازم حرکت شدم، در نیمه ماه ولادت رسول (۱۱) سال ۳ (۸۰) بغزه رسیدم (۱۲)، چند روز بانتظار رسیدن خبر بودیم (۱۳). پس بامید آنکه از تاتارها زودتر برسیم بسوی دمشق رهسپار شدیم، در شقحب (۱٤) چادر زدیم، دوباره شبانه از آنجا رفتیم و بامداد بعد بدمشق رسیدیم (۱٥). امیر تیمور ولشکریانش نیز از بعلبك بدمشق رهسپار شده بودند (۱٦).

سلطان چادرهاو وسایل (دیگر)(۱۷)خودرادردشت‌قبة یلبغا(۱۸) برپا کرد. امیرتیمور چون‌ازگرفتن شهر بیورش نومیدشد، بیش‌از یکماه دربالای تپه‌ای (۱۹) نزدیك‌قبه یلبغادر کمین ما بود، مانیزاورامی‌دیدیم. دو لشگر سه‌چهار باردراین مدت(۲۰) زدوخورد کردند و پیروزی ازدو طرف بود(۲۱).

سپس سلطان و امیران‌بزرك وی آگاه شدندكه برخی از امیران دیگراندیشهٔ‌توطئه‌وفرار بمصرو برپا کردن‌انقلاب‌در آنجادارند (۲۲). پس جزبازگشت بقاهره چاره‌نبود تا ازرو برگرداندن،ایشان وانقراض دولت جلوگیری کنند.

شب جمعه (بیست‌ویکم)ماه(جمادی الاولی) شبانه‌حرکت‌کردند. ازکوه صالحیه(۲۳)بالارفتندازتنگه‌های آن‌فرود آمدند وازکرانهٔ دریا سفربسوی غزه (۲٤) رادنبال کردند.

مردم (۲٥) بتصور آنکه سلطان از شاهراه بسوی‌مصر رفته است همان‌شب سوارشدند ودسته دسته ازراه شقحب (۲٦)بقاهره رفتند.

مردم‌شهردمشق‌سرگردان شدندزیرا آنچه‌روی داده‌بود مبهم‌بود. قضاة وفقها بدیدن‌من (۲۷) بمدرسه‌عادلیه (۲۸) آمدند وپذیرفتندازامیر تیموربخواهند خانه‌وخانواده‌شان درزینهار باشد (۲۹). نایب قلعه‌چون باوی شورکردند این کاررا نپذیرفت وبآن پرخاش‌کرد (۳۰). باوجود این‌قاضی برهان‌الدین مفلح‌الحنبلی(۳۱) وشیخ‌صوفیهٔ خانقاه .... بملاقات (باتیمور) (۳۲) بیرون رفتند. اوپذیرفت زینهار بدهد (۳۳) وایشان را فرستادكه اعیان وقضات‌دیگر (۳٤) رابتسلیم وادارکنند.

دستهٔ دیگرنیزبنوبت ازدیوار فرودآمدند (۳٥) وباهدایایی که

باخود داشتند(٣٦) نزداو رفتند (٣٧) . تیمور ایشان را بخوشروئی پذیرفت وزنهار نامه ای بر ایشان نوشت (٣٨) وایشان را باامیدواری تمام روانه کرد. آنها باوی قرار گذاشتند که روز بعد شهر باز شودو مردم در پی کار خود بروند ویك تن از امیران شهر را اداره کند ودر کاخ حکمرانی اقامت کندو با نیرو و قدرت خود در آنجا فرمانروایی کند(٣٩). قاضی برهان الدین مرا آگاه کرد که تیمور سراغ مرا گرفته(٤٠) وپرسیده است آیا با لشکریان بمصر رفته ام یا هنوز در شهر هستم (٤١) .وی(قاضی)پاسخ داده است که من هنوز درمدرسه ای که پیش از آن در آنجا بوده ام (٤٢) هستم . آن شب را بنابر قراری که گذاشته بودیم صرف آماده شدن برای رفتن نزد او کردیم (٤٣) .

درمسجد بزرك درمیان برخی ازاشخاص گفتگویی در گرفت وبرخی مخالف اعتمادی بودند (که درباره تسلیم شدن) بایشان داده شده بود. خبر آن شب دیر بمن رسیدو من ترسیدم درزندکی پیش آمد بدی رخ بدهد(٤٥). دربر آمدن آفتاب بیدار شدم وبدسته ای ازقضات که بردر دروازهٔ شهر(٤٦) بودند پیوستم. از ایشان اجازه خواستم که ازشهر بیرون بروم ویاازدیوار فرو آئیم، بسبب ترسی که درمن پیدا شده بود. ایشان درنخست اجازه ندادند ولی فردا صبح مرا ازدیوار پائین فرستادند (٤٧) .

نزدیك دروازه چندتن ازهمراهان (٤٨) او(تیمور) ونماینده ای را که بفرمانروائی دمشق برگزیده بودیافتم . نام وی شاه ملك (٤٩) و یکی اززیردستان جقطای (٥٠) او(تیمور) بود بایشان گفتم: «خدای من عمر شمارا دراز کند» وایشان بمن گفتند : «خدای من عمر شما رادراز کند» . من گفتم « فدای شما باشم ایشان گفتند : « فدای شما باشیم « (٥١) شاه

ملك مركبی بمن داد(٥٢) وهمراهان سلطان رابامن فرستاد که راهنمای من باشند .چون بمدخل (سراپردهٔ سلطان) رسیدیم، اجازه رسید که در سراپردهٔ نزدیك آن که سراپرده‌ای برای پذیرائی بودبنشانند (٥٣) .

چون نام مرا باو گفتند و گفتند: «قاضی مالکی مغربی» (٥٤) مرا بخود خواند . هنگامی که وارد سراپرده شدم(که باو نزدیك شوم) بر روی آرنجش خم شده بودوقابهای خوراك رااز پیش اومیگذراندند وپی درپی برای دسته هایی ازمغولان که در برابر سراپرده اش (٥٥)گرد هم نشسته بودندمیفرستاد .

همینکه وارد شدم نخست لب گشودم و گفتم «سلام علیکم» و در برابرش فروتنی کردم (٥٦). سپس سرش رابلند کرد ودستش را بسوی من گستردومن آنرا بوسیدم (٥٧) . بمن اشاره کرد بنشینم من همانجا که بود نشستم از میان همراهانش یکی از علمای حنفی فقیه خوارزم را که عبدال - جبار بن نعمان(٥٨) بود بخود خواندو دستور داد بنشیندو مترجم من باشد(٥٩)

ازمن پرسیداز کجای مغرب آمده اموچرا آمده ام. من پاسخ دادم: «کشورم را(٦٠)برای زیارت ترك کرده‌ام ازراه دریا بآنجا (بمصر)رسیده اموو ارد بندراسکندریه (٦١) شده‌ام در روز شکستن روزه درسال ٤ (و ٨٠) ازین قرن هفتم (٦٢)،درحالی که جشن ها(ادامه داشت)درپای دیوار- ها (٦٣) زیرا که الظاهر (برقوق) نشسته (بارمی داد) برتخت شاهی در همین روزها » (٦٤) .

تیمورازمن پرسید :«الظاهردر بارهٔ شما چه کرد ؟ » (٦٥). جواب دادم «اودر شناختن مقام من کرم کرد(٦٦)پذیرائی بسیار گرمی ازمن کرد و برایم وسایل زیارت (٦٧) رافراهم کرد. چون بازگشتم مقرری بسیار در

باره‌ام معین کرد و درپناه لطف اوباقی ماندم (٦٨) ـ خدای بزرگ به او پاداش دهد.»

ازمن پرسید: «چه‌شد که اوشمارا بمنصب‌قضا برگزید؟» پاسخ دادم: «قاضی مالکیان یکماه‌پیش ازمرگ او(الظاهر) (٦٩) درگذشته‌بود واوفکر کرد که من‌شرایط لازم‌را برای احرازاین مقام‌دادم (٧٠)ـ رعایت عدل ودرستی وزیربار نفوذ بیگانه‌نرفتن ـ اما چون پس‌از یکماه وی (الظاهر) مرد کسانی که‌حکومت رابدست گرفتند ازمقام من‌راضی‌نبودند وقاضی‌دیگری (٧١) بجای‌من برگزیدند ـ خدای‌من جزایشانرابدهد».

سپس‌پرسید: «زادگاه‌شما کجاست؟» (٧٢) پاسخ دادم«در مغرب (آنجابوده‌ام)کاتب بزرگ پادشاه آنجا» (٧٣).

پرسید: «یعنی دورترین،زیراکه تمام‌مغرب ازکرانه های جنوبی دریای مدیترانه در آنجا قرار گرفته‌است‌وقسمت‌های نزدیک‌تر آن‌عبارت است ازبرقه وافریقیه،میان‌مغرب شامل تلمسان وناحیه‌زناته است(٧۵)، دورترین جای‌مغرب فارس‌ومراکش‌است معنی مغرب «داخلی» اینست.»

سپس ازمن‌پرسید (٧٦): «درمغرب وضع‌طنجه چیست؟» پاسخ‌دادم: «در گوشه‌ایست درمیان دریای مدیترانه ونهری که بآن «الزقاق» می گویند که‌تنگه مدیترانه (جبل‌الطارق) است».

سپس ازمن‌پرسید: وسبته (Ceuta)؟». پاسخ‌دادم: «در یکروز راه ازطنجه درکرانهٔ‌تنگه.از آنجا میتوان‌باسپانیا رفت،زیراکه‌راه‌کوتاه ترست، نزدیک‌بیست میلست».

پس از آن پرسید: «وسجلماسه». «پاسخ دادم در کنارکرانه در میان زمینهای مزروع وشنهای جنوب».

گفت: «من خرسندم» میل دارم برای من (شرح) همهٔ نواحی مغرب را بنویسید، نقاط دور و نزدیك آنرا کوهها و رودهای آنرا، دهها و شهرهای آن را ـ چنانکه گوئی من خود آنرا دیده ام».

گفتم: «بلطف شما انجام خواهم داد.»(۷۷).

پس از آنکه از پیش او رفتم، آنچه را که از من خواسته بود نوشتم و از آنچه منظور او بود مختصری وارد کردم که معادل دوازده دسته کاغذ نیم ورقی می شد(۷۸).

سپس بخدمت گزارانش اشاره کرد که از سراپردهٔ او نوعی از خوراك که آنرا «رشته» (۷۹) می نامند و در تهیه آن مهارت بسیار دارند بیاورند. چندقاب از آن آوردند اشاره کرد پیش من بگذارند. من برخاستم آنها را برداشتم و خوردم و پسندیدم و این کار اثر خوبی در او کرد (۸۰).

سپس نشستم و خاموش ماندیم، زیرا بدبختی برای صدرالدین المناوی (۸۱) قاضی القضاة شافعیان روی داده بود، وی را در شقحب کسانی که لشکریان مصر را دنبال میکردند اسیر کرده بودند، او را برگردانده و زندانی کرده و از وفدیه می خواستند. بهمین جهت من در ذهن خود سخنانی آماده کرده بودم که باو (تیمور) بگویم و چون روش حکمرانی او را بستایم باعث خشنودی وی شود.

پیش از آن هنگامی که هنوز در مغرب بودم پیش گویی های بسیاری از قیام او شنیده بودم(۸۲). ستاره شناسانی که در بارهٔ قران دو ستارهٔ عالی سخن می راندند و همین قران را درمیان سه ستاره منتظر بودند (۸۳) و در سال ٦٦ قرن هفتم (۸٤) منتظر آن بودند. یك روز در سال[٦١] در فاس در مسجد القارویین واعظ قسطنطنیه (Constantine) ابوعلی بن بادیس(۸۵)

را که رای‌او درین حجتست‌دیدم .از وودربارهٔاین قرانی که بایدواقع‌شود وعواقب آن پرسیدم . او بمن‌پاسخ‌داد: «این دلالت دارد بــرظهور شخص مقتدری(٨٦) درجایی درشمال‌شرقی‌مردم‌صحرانشین‌که برین پادشاهان فیروزخواهدشد دولت ها را منقرض خــواهد کرد و قسمت عمدهٔ ربع مسکون راخواهدگرفت . »پرسیدم: «کی‌رخ خواهدداد ؟ » . گفت « در سال ٨٤[٧] خبر آن‌جهانگیرخواهد شد .

ابن زر زر(٨٧) طبیب و منجم یهودی‌ابن‌الفونسو،پادشاه فرنك، همین‌را بمن‌نوشته است. نیز استاد من‌محمدبن ابراهیم الآبلی (٨٨)که رای‌او درحکمت ماوراءالطبیعه حجتستــ خدای‌من بیامرزدش‌ــهرگاه بااو گفتگو میکردم‌وازومیپرسیدم‌بمن‌می گفت :«این واقعه‌نزدیك‌می‌شود واگرزنده ماندیدگواه آن‌خواهیدبود » .

مامی‌شنیدیم که متصوفهٔ مغرب‌نیز انتظاراین واقعه‌را دارند .درین حال‌می‌پنداشتند که این‌واقعه متوجه‌یکی ازفاطمیان (٨٩) خواهدشد که درسنن‌و پیشگوئی‌و شیعه‌ودیگران‌بآن‌اشاره‌شده‌است.یحیی‌بن‌عبداله،پسرــ زادهٔشیخ ابویعقوب البادسی(٩٠) پیشوای‌زهاد مغرب بمن گفت شیخ وی روزی‌در بازگشت ازنماز ظهر باوگفته است : «امروز آن‌خلیفهٔ فاطمی بجهان آمده است» . آن‌در ربع‌چهارم قرن‌هشتم بود.

برای‌همهٔ اینهامن منتظراین واقعه‌بودم . بواسطهٔ هراسی که‌درمن بودبیادم افتاد که چیزی‌درین باره‌باو بگویم تابدین وسیله‌او راسرگــرم کنم وشایدبامن مهربان شود.

پس بگفتن آغازکردم وگفتم: «خدای یارشما باشد ــ امروز سی

یاچهل سالست که من آرزوی دیدار شمارا داشتم » . عبدالجبار مترجم پرسید: «سبب آن چه‌بود ؟ » .

پاسخ‌دادم : «دوچیز: نخست آنکه شماسلطان جهان‌وفرمانروای گیتی‌هستید نپندارم‌که ازروزگار آدم‌تا این‌زمان فرمانروائی چون‌شما درمیان آدمی زادگان آمده‌باشد (۹۱) .من ازکسانی هستم‌که من‌درهر زمینه‌از قراین استنباط‌می‌کنم زیرادانشمندی هستم‌واین را شرح خواهم داد. زیراسلطنت تنها‌بوسیله «عصبیت» (۹۲)گروه مردم پایدارمی شود و وسعت قلم‌وتنها بدین‌وسیله فراهم‌می گردد . دانشمندان‌اولین و آخـرین متفق‌اندکه بیشتر فرزندان آدم ازدو دسته‌اند تازیان‌وترکان (۹۳) . می- دانید چگونه‌برتری تازیان فراهم‌شد.هنگامی‌که بـا پیروزی رسولشان (محمد) درمذهب توحیدهمداستان شدند . اماترکان فیروزی‌ایشان بـر پادشاهان ایران گشادن خراسان‌بدست افراسیاب (۹۴)دلیل هویدایی بر شاه‌پرستی آنهادر «عصبیت» هیچ‌کس باایشان برابری‌نمیکند نه خسرو نه‌قیصر ونه‌اسکندر ونه بخت‌نصر.خسرو(۹۵) سرکردۀ ایرانیـان و شاه ایشان‌بود اماچه‌تفاوتی نازمیان ایرانیان وتـرکان‌هست؛قیصر واسکندر شاه‌یونانیان (۹۶) بودندباز چنین‌تفاوتی درمیان یونانیان وترکان‌هست؛ امابخت نصرسرکردۀ بابلیان ونبطیان‌بود،اماچه تفاوتی درمیان ایشان و ترکان‌بود؛این‌دلیل روشنیست برای اثبات عقیده ای‌که دربـارۀ این شاه (تیمور) دارم(۹۷) .

«دلیل دوم‌که مرابه‌آرزوی‌دیدار اوبرانگیخت آن چیزیست‌که زهادو مشایخ‌اسلام درمغرب گفته اند» . آنچه راکه پیش ازین آورده ام بیان‌کردم (۹۸).

سپس او بمن گفت: «من دیدم شما نامی از بخت نصر و خسرو وقیصر و اسکندر بر دید، اگرچه من از طبقهٔ ایشان نبودم، ایشان پادشاهان بزرگ بودند، درصورتیکه من از سرداران ایرانم(۹۹). همچنانکه من نیز بر تخت نمایندهٔ سلطانم(۱۰۰) . (دربارهٔ شخص پادشاه) او آنجاست وجنبشی بسوی صف (مردان) که در پشت او ایستاده بودند کرد. کسی که درمیان ایشان منظور بودنیز (ایستاده) بود. ناپسری وی بود که با مادرش پس از مرگ پدر (این پسر) زناشویی کرده وساطلمش(۱۰۱) بود. ولی او رانیافت و کسانیکه در آن صف بودند گفتند بیرون رفته است.

سپس بسوی من برگشت : «بخت نصر از کدام قوم بود ؟» من پاسخ دادم : «درمیان مردم درین زمینه عقاید متفاوتست. برخی میگویند نبطی بوده است یعنی از آخرین شاهان بابل (۱۰۲) و برخی می گویند اولین ایرانیست .

گفت: «یعنی او از بازماندگان منوجهر است (باجیم نوشته میشود و با تلفظی که درمیان جیم و شین است خوانده میشود)، نام یکی از نخستین ایرانیانست، معنی این «سیمین روی» است و این بواسطهٔ زیبائی اوست، از کلمهٔ فارسی «مینو» بمعنی سیم باحذف حرف «یا» و تخفیف آن به «منو» و کلمهٔ «بهر» یا «شهر» بمعنی روی پس «منوشهر می شود»(۱۰۳) گفتم : آری چنین آمده است».

سپس گفت: «من از سوی مادر بمنوشهر می پیوندم». در اهمیت این گفته با مترجم بحث کردم و گفتم :«این دلیل دیگر برفزونی اشتیـاق من بدیدار او(تیمور) است» (۱۰۴) .

سپس شاه گفت : «کدام یک ازاین دو نظر دربارهٔ او (بخت نصر) به

عقیدهٔ شمادرست تراست ؟» . پاسخ‌دادم : «آنکه‌او از آخرین پادشاهان بابلست ». وی‌در هرحال بیان کرد که عقیدهٔ‌دیگر برتری دارد . گفتم : «بگذارید بعقیدهٔ‌الطبری (١٠٦) برگردیم‌زیرااو مورخ ووارث سنن‌مردم است وهیچ‌عقیده‌ای‌رواتر ازعقیدهٔ او نیست(١٠٦). گفت : «ازطبری(١٠٧) پیروی نخواهیم کرد بگذاراو (مترجم) دربارهٔ تاریخ تازیان وایرانیان با شما گفتگو کند». گفتم: «من‌نیز بسهم خوداز نظرطبری گفتگوخواهم کرد» (١٠٨) . باین‌بحث پایان داده‌خاموش شد .

برایش‌خبر آوردند که دروازه های شهررا باز کرده اند وقضاتی که‌بیرون رفته‌بودند (١٠٩) ووعدهٔ (تسلیم) داده بودند تصور کرده اند (١١٠)که بجوانمردی(١١١) عفوعمومی داده‌است .

برای جراحتی که درزانویش داشت‌اورا ازبرابر ماهردند(١١٢) و براسبش نشاندند لگام‌اسب رامحکم گرفت وراست روی زین نشست (١١٣) وسازندگان درگرداگرد وی‌می‌نواختندوبا آهنگ آن‌براه‌افتادند؛ بسوی‌دمشق راندتا ازقبر منجك گذشت وبدروازهٔ جابیه‌رسید (١١٤).

در آنجابباره‌عام‌نشست وقضاة واعیان شهربروارد شدند و من‌نیز باایشان بودم،بایشان‌اشاره کرد که باید بروند وبشاه‌ملك نایب‌خود گفت بایشان‌خلعت‌بدهدتامقام‌رسمی‌ایشان‌را [تایید کند](١١٥)،اما بمن‌اشاره کرد بنشینم ومن‌در برابرش جای گرفتم .

سپس‌امرای دربارش راکه مامورکار های ساختمانی بودند بخود خواند، ایشان‌سرکاران‌ومهندسان راآوردند ودر ین گفتگو کردند که اگر آب ها را ازخندقها بکشند بارك شهرراه‌بازمی‌شود یانه‌مدتی درین باره سخن‌راندند وانجمن کردند وسپس‌رفتند (١١٦) .

من نیز پس از اجازه یافتن بسوی خانهٔ خود که در اندرون شهر بود رهسپار شدم . مدتی در خانه‌را بروی خود بستم (۱۱۷) و مشغول نوشتن شرح سرزمین مغرب شدم که آنرا از من خواستار شده‌بود . آن‌را درظرف چندروز نوشتم (۱۱۸) وچون باو دادم آنرا ازدستم گرفت و بکاتب خود (۱۱۹) دستورداد که بمغولی (۱۲۰) ترجمه کند .

باجدی بیشتر برمحاصرهٔ قلعه‌افزودند ومنجنق و نفت‌اندازوخشت‌انداز وقلعه‌کوب (۱۲۰) بکار بردند ودر چندروز منجنیق ووسایل‌مانند آن دربرابر قلعه برپابود . محاصره بیش‌از پیش سخت‌می‌شد و برمردم فشار میآورد وساختمان آن ازهرسوی ویران‌شده بود سپس‌مردمی(که از آن دفاع‌میکردند)ودرمیانشان عدهٔ بسیاری‌بودند که درخدمت‌سلطان بودند ووی ایشان‌را در آنجا گماشته بودخواستار صلح‌شدند .تیمور بـه ایشان عفوعمومی داد وچون مارا نزداو بردندقلعه بکلی ویـران شده و اثری‌از آن (۱۲۲) باقی‌نبود .

ازمردم شهرچندین رطل پول‌جبرا گرفت وهمهٔ اموال ومراکب و سراپرده‌هایی راکه سلطان‌مصر در آنجا گذاشته بودضبط کرد (۱۲۳) . سپس دستورتاراج‌خانهای مردم شهرراداد ودارایی و اثاثهٔ (۱۲٤)ایشان رابغارت بردند. اثاثه ولوازم کم ارزش خانهاکه مانده بود سوزاندند و شرارهٔ آتش ازدیوار خانها بالارفت (۱۲۵)که آنهـا رااز چـوب ساخته بودند . این‌حریق چنان دامنه پیداکرد که بمسجد بزرك رسید (۱۲٦) شراره هابطاق آن رسید وسربها گداخته شد وطاق‌دیوار های آن فـرو ریخت (۱۲۷) . این‌کار بسیارنامردانه وکریه بودولی تقدیر کار دردست خداست باآفریدگان خودهرچه میخواهدمیکند ودرقلمروخود آنچه‌می

خواهد تصمیم بآن میگیرد .

هنگام اقامت من درحضور سلطان تیمور روزی کـه مردم قلعه را بخشید (١٢٨) وعفو عمومی داد یکی ازبازماندگان خلفای مصر ازاعقاب الحاکم خلیفهٔ عباسی که الظاهر بیبرس اورا (بخلافت) نشانده بود(١٢٩) نزداو آمد .از سلطان تیمور احقاق حق خواست و ازو خواستار شد ویرا بجای نیاگانش بخلافت بنشاند .

سلطان تیمور باو پاسخ داد : «قضاة وفقها رامیخوانم تادر بارهٔ کار شما باایشان رای بزنم و اگر بسود شما رأی دادند شما را به حق خود می رسانم » .

تیمور فقها وقضاة رافراخواند (١٣٠) .مانزد اورفتیم، آن مردی هم که مقام خلافت را می خواست آمده بودعبدالجبار باو گفت : «این دیوان عدالتست ،سخن بگو».

او(الحاکم) گفت :(این خلافت از آن نیاگان ماست و سنت آن معتبراست وبنابر آن مقام (خلافت) از آن بنی العباسست تا آنگاه که جهان پایدارست . من بیش از آن کس که اکنون در قاهـره این مقام را دارد سزاوارآنم ودعوی من درست ترست از کسی که بی حق (قانونی) به آن رسیده است . (١٣١) .

عبدالجبار ازهریك از ماخواست درین زمینه سخن گوییم .ما تـا چندی خاموش بودیم سرانجام ازما پرسید:«در بارهٔ این سنت چه میگوئید؟»

برهان الدین بن مفلح گفت: «این سنت معتبر نیست » . سپس عقیدهٔ مراجو یا شد،من پاسخ دادم: «همچنانکه شما گفتید این سنت معتبر نیست».

سلطان تیمور گفت :« پس چه چیز خلافت را تا این دوره از اسلام بعباسیان داده است ؟» . این پرسش را مستقیماً ازمن کـرد (۱۳۲) و من پاسخ دادم :

«خدای پشتیبان شما باشد: پس از مرگ پیامبر(صلی اله‌علیه‌وسلم) مسلمانان اختلاف داشتند که آیا برمؤمنان لازمست فرمانروایی درمیان خودداشته باشند که کارهای دینی (۱۳۳)ودنیوی ایشان را بعهده بگیرد. دسته‌ای این عقیده راداشتند وخارج ازایشان بودند ـ کـه لازم نیست . اکثریت عقیده داشت که لازمست ولی دربارهٔ (قانونی) بودن این حمایت (ازنظرسنت) درین موردموافقت نداشتند . همهٔ شیعیان بـاستنادوصیت (۱۳٤) متکی شدند که پیامبر (صلوات اله‌علیه وسلم) علی را بخلافت بر گزیده‌است،اگرچه شیعه خوددر بارهٔ خصوصیات جانشین اخلاف علـی پس ازاو عقاید مختلفی دارند که بشماردر نمیآید (۱۳٥) . اهل سنت‌در رداین (اصل لازم) وصیت متفق اندویگانه موردی‌که برای آن حمایت هست اجتهاداست ومنظورایشان اینست که مسلمانان باید منتهای دقت رادر انتخاب‌مرد درستکار و باهوش وعادلی‌بکنند واورا راهنمای کـار های‌خود بدانند (۱۳٦) .

هنگامی که‌علویان‌بسیار شدندوصیت (دربارهٔخلافت)بعقیدهٔایشان ازخاندان‌حنیفیه(۱۳۷) بخاندان‌عباسی منتقل‌شد و ابوهاشم‌بن محمدبن حنفیه محمدبن‌علی بن‌عبداله‌بن‌عباسی رابخلافت بر گزید . وی‌دعاتی‌بهمه خراسان فرستادابومسلم (۱۳۸) این‌دعوت رابهمه جـا بـرد ودر آنجا فرمانروای خراسان وعراق‌شد . پیروانش در کوفه مستقر شدنـد و رای

حکمرانی ابوالعباس السفاح (۱۳۹) را اختیار کردند که پسر پیشوای این دعوت بود و ایشان خواستار آن بودند که این بیعت باتفاق آرای اهل سنت و شیعه باشد. پس بسر کردگان مردم آن روزگار و کسانی که در حجاز و عراق بر سر کار بودند نوشتند تا دربارهٔ این حکومت مشورت کنند و همه باانتخاب وی موافقت کردند (۱۴۰). پس همهٔ پیروانش در کوفه با وی بیعت کردند (بخلافت وی) باموافقت و تصویب عموم (۱۴۱).

«او (السفاح) برادر خود المنصور را بجانشینی خویش برگزید (۱۴۲) والمنصور نیز برای جانشینی پسران خویش را در نظر گرفت بنابر آن (خلافت) درمیان ایشان (بنی العباس) ادامه یافت یا باانتخاب یا بتعیین مردم روزگار تاالمستعصم که آخرینشان در بغداد بود. سپس هنگامیکه هولاگو بغدادرا گرفت واورا هلاك کرد خویشانش پراکنده شدند ویکی ازایشان احمدالحاکم ازبازماندگان الرشید خودرا بقاهره رساند آنجا الظاهر بیبرس در مصر (۱۴۳) بادستیاری امرای لشکر وفقها اورا باینمقام برگزید. این مقام بافراد خاندان او منتقل شدتا بکسی که اکنون در قاهره است رسید وهیچ چیز برخلاف آن معلوم نیست».

او (تیمور) پس از آن بآن مدعی گفت: «گفتهٔ قضاة فقها را شنیدی بنظر می آید که بزعم من هیچ گونه حقی برین دعوی بآن (خلافت) نداشته باشی، پس بر وخدا ترا براه راست راهنمائی کند.»

بازگشت از نزد تیمور بقاهره

پس از آنکه من ویرا ملاقات کردم ومرا از دیوار پائین فرستادند که نزد او بروم چنانکه پیش ازین آورده‌ام (۱۴۴) یکی ازدوستانم (۱۴۵) که بواسطهٔ وفت و آمد باایشان رسوم ایشان را میدانست مرا راهنمائی

گرد ارمغانی هرچندهم که کم بها باشد باو بدهم، زیرا این روش ثابتی در ملاقات با امرای ایشانست (١٤٦) پس بنابر ین من از بازار کتابفروشان یك مجلد مصحف (١٤٧) بسیار عالی در ۰۰۰۰، یك سجادهٔ بسیار زیبا یك نسخه ازمنظومهٔ معروف البرده اثر البوصیری (١٤٨) درستایش پیامبر صلی اله علیه وسلم - وچهارجعبه حلوای بسیارخوب قاهره (١٤٩) انتخاب کردم این هدایارا گرفتم و نزدوی بردم ووی (تیمور) در آن زمان درقصر الابلق (١٥٠) دربارگاه نشسته بود.

هنگامی که دیدمن واردشدم برپاخاست وبمن اشاره کرد درست راست او بنشینم من آنجانشستم برخی ازامیـران جغطای در دوسوی او بودند. پس از آنکه اندك زمانی آنجا نشستم روبروی اورفتم و بارمغان هایی که برده بودم وبدست خدمتگزارم بود اشاره کردم. آنها را بزمین گذاشتم واو روبمن کرد (١٥١). پس قرآن راگشودم و چون آنرادیـد بشتاب برخاست و آنراروی سر گذاشت (١٥٢). سپس قصیدهٔ برده راباودادم ازمن دربارهٔ آن وگوینده اش پرسید ومن آنچه میدانستم دربارهٔ آن گفتم. سپس سجاده را باودادم که گرفت و بوسید پس از آن جعبه های حلوا رادر برابرش گذاشتم برسم ادب (١٥٣) اندکی از آن خورد وبازمانده را در میان حاضران پخش کرد. همهٔ آنها راپذیرفت و وانمود کرد که پسندیده است.

سپس من دراندیشهٔ عباراتی بر آمدم که هرچه درخاطر داشتم در بارهٔ خود وهمراهانم در آنجا (١٦٥) بیان کنم وباو گفتم: «خدای یار شما باشد ـ مطلبی دارم که می خواهم درحضور شمابیان کنم».

گفت: «بگوی» ومن گفتم:

من‌ازین سرزمین بدومعنی غریبم (۱۵۵) . نخست آنکه ازدیار مغربم و(۱۵٦)دیگر آنکه ازقاهره (دورم)که خاندان ونژاد من‌در آنجا هستند (۱۵۷) . امیدوارم چنان ازسرپرستی شمابرخوردار شوم‌واندیشهٔ شمادر بارهٔ من‌چنان باشدکه مرادرین غربت‌دلدار ی‌دهد».

پاسخ داد : «آنچه می خواهی بگودرباره‌ات‌انجام خواهم داد» .

گفتم : «درنك من در غربت سبب شده است آنچه را می خواستم فراموش کنم . شاید شما که خدا یارتان باشد ، بدانید در خواست من چیست (۱۵۸).»

بپاسخ گفت : « ازشهر بلشکرگاه بیا (۱۵۹) و درپیش ما (بمان) بخواست‌خدادرخواستهای‌ترابرمی آورم .»

باو گفتم : «درین‌زمینه‌بنایت خود شاه‌ملك دستوری بدهید» . باو اشاره کرد که اینکاررا بکند(۱٦۰) . ازو سپاسگزاری کردم و از خدا برایش برکت خواستم وگفتم :«(در خواست) (۱٦۱) دیگری هم‌دارم .» پرسید:» چیست ؟»

پاسخ دادم : «ایــن حفاظ قرآن(۱٦۲)،کاتبان، اعضای دفتری و مدیران ازکسانی‌هستند که سلطان‌مصر درینجا گذاشته واکنون‌زیردست شما هستند . قطعاًشاه (۱٦۳) ایشان را از لطف خود بی‌بهره نخواهد گذاشت(۱٦٤) . توانائی‌شمابسیار استقلمرو شما بعمال اداری دررشته های‌مختلف بیش‌ازاحتیاج‌دیگرانست(۱٦۵) .»

ازمن پرسید: «دربارهٔ ایشان چه‌میخواهی! »

گفتم: «زنهارنامه‌ای(۱٦۱)که درهرموقع از آن برخوردارشوند»

بکاتب خود گفت : فرمانی درین زمینه بنویس» .

سپس شکرگزاری کردم وازخدا برای وی برکت خواستم و با کاتب او بیرون رفتم تا آنکه زنهارنامه نوشته شد و شاه ملك آنرا بمهر سلطان (١٦٧) رساند . سپس بسوی سرای خود(١٦٨) روانه شدم .

هنگامی که عزیمت تیمور نزدیك شد و عزم کرد از دمشق(١٦٩) رهسپار شود روزی برو وارد شدم پس از آنکه مراسم معمولی (١٧٠) را بجا آوردم رو بمن کرد و گفت : «شما استری درین جا دارید؟» (١٧١).

پاسخ دادم : «آری» .

گفت : «استرخوبیست» .

پاسخ دادم : «آری» .

گفت: «آنرا می‌فروشید؟ من آنرا ازشما می‌خرم» .

پاسخ دادم : «خدای یارت باشد ـ کسانی چون من بکسانی چون شما چیز نمی‌فروشند، من آنرا بشماره آورد(١٧٢) می‌دهم، اگرهم استران دیگری می‌داشتم می‌دادم .»

گفت : « تنها مقصود من این بود پاداشی بسخاوت شما بدهم » (١٧٣) .

جواب دادم : «مگر هیچ گونه جوانمردی مانده است که دربارهٔ من نکرده باشید ؟. در کنکاش با نزدیکان خود مقامی بمن دادید ومهربانی و بزرگواری کردید ـ امیدوارم که خدای بهمان اندازه بشما پاداش بدهد» .

وی خاموش ماند من نیز همان گونه . هنگامی که درحضور او بودم

استر را آوردند ومن دیگر آنرا ندیدم (١٧٤) .

روزدیگری که برو وارد شدم ازمن پرسید :

«آیا بقاهره سفر می کنی؟» .

پاسخ دادم : خدای یارشما باشد ـ در حقیقت یگانه آرزوی من (خدمت) بشماست زیرا که مرا پناه دادید و ازمن پشتیبانی کردید . اگر سفربقاهره برای خدمت شماباشد البته میروم وگرنه میلی باین کارندارم (١٧٥) .

گفت : نه ولی‌شما نزد خاندان ومردم خود برمی گردید»(١٧٦) .

روبه پسرش کرد (١٧٧) که عازم رفتن بشقحب بودکه چراگاه بهاری ستورانش بود (١٧٨) و با او بنای گفتگو راگذاشت . عبدالجبار دانشمندی که مترجم بود بمن گفت : «سلطان از شما به پسرش سفارش میکند(١٧٨)»من برای او ازخدابرکت خواستم .

سپس من با خود اندیشیدم که سفر باپسروی ظاهراً آینده‌روشنی ندارد(١٨٠)وبرای من مرجح خواهدبود(١٨١)بصفه بروم که‌نزدیکترین بندر بماست(١٨٢) . چون آنرا باو گفتم‌پذیرفت وسفارش مرا بسفیری که ازجانب حاجب صفد،ابن الدواداری (١٨٣) آمده بودکرد . پس‌من بااو (تیمور) وداع کردم ، رهسپارشدم (١٨٤) .

راهی‌راکه با آن سفیر(پیش گرفتم) باعث اختلاف(١٨٥) در میان ماشد،پس من از وجدا شدم واوهم ازمن جدا شد،بادسته‌ای ازدوستانم سفرکردم . امایك دسته‌چادرنشین (١٨٦) که درسرراه پیدا شدند راه را برما گرفتندو آنچه‌داشتیم‌دزدیدند . ما (تقریباً) برهنه (١٨٧) ازدستشان

بدهکده‌ای از آنجا گریختیم وپس از دو سه روز بصبیبه) ۱۸۹) رسیدیم جامهای دیگری بدست آوردیم واز آنجا بصفد (۱۸۸) رفتیم وچندروزی در آنجا ماندیم .

سپس یکی از کشتیهای ابن عثمان سلطان آسیای صغیر از آنجا گذشت (۱۹۰)، در آن سفیری بود که از نزد سلطان مصر پیش اورفته بود و اکنون باجواب پیغام بازمی گشت (۱۹۱) . با ایشان بغزه(۱۹۲) رفتم ودر آنجا پیاده شدم وبقاهره سفر کردم . درماه شعبان آن سال یعنی ۸۰۳ (۱۹۳) بآنجا وارد شدم .

سلطان فرمانروای مصر ازدربار خود سفیری (۱۹٤) نزد تیمور فرستاده بود برای پذیرفتن صلح که‌او (تیمور) از وی (سلطان) خواستار شده بود . او(سفیر) پس‌ازمن (۱۹٥) نزداو (تیمور) رفت و پس از ادای ماموریت خود (بقاهره) برمی گشت وپس از من بر گشته بود . یکی از دوستانش راپیش من‌فرستادبگوید« امیرتیمور بتوسط من بهای استری‌را که‌ازشما خریده فرستاده است . اینجاست زیراکه وی (تیمور) ازادای این پولی که بشما مدیون بوده‌است خوش خواهدشد »(۱۹٦) .

گفتم : نمی‌پذیرم مگر آنکه سلطانی که شمارانزداوفرستاده‌است اجازت‌دهد وگرنه‌رد خواهم کرد . »بزودی نزدرئیس دولت (۲۹۷) رفتم واورا از آن آگاه کردم. گفت: «چه‌چیز شمارا ناراحت میکند ؟ » گفتم : «روانیست این‌را آشکار کنم(یعنی این‌پول‌رابپذیرم) بی آنکه‌شما رااز آن آگاه کرده باشم. او ازین کار چشم‌پوشی کرد وپس‌از چندی آن‌تنخواه‌را برایم فرستاد. آورندهٔ پول‌عذرمیخواست‌که مبالغ کامل نبوده‌است وخدا

را شاهدمی گرفت که باو همین اندازه داده‌اند . خدای را برای رهائی خویشتن سپاس گزارم .

از آن زمان (۱۹۸) نامه‌ای (۱۹۹) بحکمران مغرب (۲۰۰) نوشتم ودر آن از آنچه درمیان من‌وتیمور سلطان تاتار گذشته بود وچگونه‌در دمشق بدیدار اورسیده بودم (۲۰۱) آگاهی دادم. این‌مطالب‌رادرقسمتی از آن نامه(۲۰۲) گنجانیدم وبشرحی بود که ازین‌پس‌می آید :

«اگراز راه‌ملاطفت از آسایش من (۲۰۳) جویاشوید،شکرخدارا که‌درکمال خوبیست.سال گذشته (۲۰۴) بهمراهی سلطان بدمشق رفتم هنگامی که تاتار هابا پادشاه خود (۲۰۵) ازسوی آسیای صغیر و عراق بدان جانب‌می آمدند،تیمورحلب وحماد وحمص وبعلبك راگرفته وهمهٔ آنها راویران کرده بود وسربازانش بی‌شرمانه ترین‌بی‌رحمی هـا را در آنجاکرده بودندکه هرگز شنیده‌نشده بود. سلطان (فرج) بالشگریانش بشتاب‌بسیار برای رهائی آن سرزمین آمد ونخست بدمشق‌رسید. مدت یك‌ماه (۲۰٦) درآنجا در برابروی (تیمور) بودسپس بقاهره بازگشت و بسیاری از امرا وقضاة رادر آنجاگذاشت . من در میان کسانی بودم‌که وی در آنجا رهاکرده بود .

«شنیدم که‌سلطان‌تیمورازآنهاسراغ‌مراگرفته‌است، پس‌من جزملاقات وی‌چاره نداشتم (۲۰۷) . ازدمشق نزدوی رفتم ودر کنکاشی که کرده‌بود حاضرشدم .مرابمهربانی پذیرفت‌ووی‌رابعفو عمومی مردم دمشق (۲۰۸) وادارکردم . سی‌و پنج روز از بامداد تاشب (۲۰۹) باوی بـودم سپس مرا مرخص کرد وبامن وداع کردوباخوش آیندترین وضعی(۲۱۰) ازوی

جداشدم وبقاهره بازگشتم .

«ازمن سراغ استری را گرفت که باخود داشتم و ناچار آنرا باو دادم، خواستار خرید آن شد. امامن (بفروختن آنرا بـوی) رضاندادم، بـواسطهٔ مهربانی هائی که بامن کرده بود. لیکن چون بمصر بازگشتم بدست یکی ازفرستادگان سلطان (فرج) که درآنجا بود بهای آنرا برای من فرستاد (۲۱۱). خدای راشکر فراوان گذاردم که مرااز بدبختی های این جهانی رهائی بخشید (۲۱۲).

«این تاتارها (۲۱۳) کسانی هستندکه از دشت های ماوراء النهر درمیان آن رود وچین در ۶۲۰ بفرماندهی شاه معروفشان چنگیز خـان (۲۱٤) برخاسته‌اند. همهٔ سرزمین شرق را تا عراق عرب از سلجوقیان ودست نشاندگانش گرفته‌اند. وی قلمرو خودرا درمیان سه تن ازپسرانش جغطای طولی ولوشی خان تقسیم کرد .

«جغطای مهترایشان (۲۱۵) بودسهم وی ترکستان، کاشغر، الصاغون (۲۱٦)، الشاش (۲۱۷)، فرغانه وسرزمین ماوراءلنهر شد. سهم طولی سرزمین خراسان عراق عجم، ری تاعراق عرب، فارس، سرزمین سجستان وسند شد. پسران وی کبلای وهولاگو بودند . سهم دوشی خان سرزمین قبچاق وصرای و سرزمین ترکان خوارزم (۲۱۸) شد .

«برادرچهارمی نیزداشتند بنام اوگدای رئیسشان (۲۱۹) راخان می نامیدند که بمعنی صاحب تختست ومقامی برابر با مقام خلیفه در میان مسلمانان دارد . وی مرد وجانشینی نداشت ومقام خانی اوبکبلای رسید سپس به پسران دوشی خان امیران صرای . پادشاهی تاتار در میان این سه خاندان باقی ماند .

«هولاگو (۲۲۰) بغداد و عراق عرب را تا دیار بکر و رود فرات گرفت، پس بسوریه تاخت و آنجا را نیز گشاد سپس آنجا (سوریه را) ترك کرد اما پسرانش چندین بار بآنجا تاختند و لیکن سلاطین ترك مصر (۲۲۱) ایشان را از آنجا می راندند تا اینکه فرمانروائی بازماندگان هولاگو در هفتصد وچهل (۲۲۲) بپایان رسید.

«پس ازیشان شیخ حسن النوین (۲۲۳) و پسرانش حکم راندند. قلمرو وی درمیان دسته‌های مختلف این سلسله تقسیم شد، دشمنی ایشان با فرمانروایان سوریه ومصر بپایان رسید.

«سپس درسالهای هفتاد یاهشتاد ازسال هفتصد امیری درماوراءالنهر پدیدار آمد ازخاندان بنوجغتای که نامش تیمور بود که درمیان مردم بنام تمرخوانده میشود. سرپرست پسری بود از بازماندگان جغتای ازسوی نیاکان که باوی خوبشی داشتند وهمه پادشاهان بودند ووی یعنی تیمور بن- طغان (۲۲٤) ازسوی پدرعمزادهٔ ایشان بود. وی سرپرست یکی ازیشان شد که ولیعهد بود ومحمود نام داشت ومادرش صرغتمش (۲۲۵) را بزنی گرفت سپس برهمهٔ سرزمین تاتارها استیلا یافت وتا دیاربکر را گرفت.

«سپس بآسیای صغیر و هندلشکرکشید لشکریانش همهٔ این نواحی را تاراج کردند قلعه‌ها وشهرها را ویران کردند. مدتها گذشت تادوباره آبادشدند (۲۲٦). سپس بسوریه تاخت و آنچه معروفست در آنجا کرد خدای گواه کارهای اوست (۲۲۷)، سرانجام بسرزمین خود باز گشت و وخبررسید که آغاز کرده است بسمرقند (۲۲۸) پایتخت خود باز گردد.

«این مردم باندازه‌ای هستند که نمیتوان شمارهٔ آنهارا بدست آورد

اگر بیك میلیون تخمین بزنیم کم نیست و کمتر از آن نمیتوان گفت . هنگامی که چادرهای خود را بر پا کنند تمام فضا را پر می کند، هنگامی که لشکریانشان وارد سرزمین پهناوری هم بشود بازجا برای ایشان تنك است(۲۲۹) . در تاخت و تاز و تاراج و کشتار مردم و بکار بردن هرگونه خشونت باعث حیرتند (۲۳۰) زیرا ازجوانی باینکارها خو می گیرند(۲۳۱) (درین مورد) ازسنن تازیان بدوی(۲۳۲) پیروی میکنند .

«این شاه تیمور یکی از بزرگترین و تواناترین شاهان(۲۳۳) ایشان است. برخی اورا عارف مشرب و برخی دیگر دارای عقیدهٔ رافضی میدانند زیرا که دیده اند برای افراد خاندان (علی) برتری قائلاست برخی دیگر وی را معتقد بجادو و طلسم دانسته‌اند، ولی سندی برای هیچیك ازاینها نیست، تنها وی بسیار هوشمند وروشن‌بین بوده است(۲۳۵) باستدلال و گفتگو (۲۳۶) دربارهٔ آنچه میدانسته و نمی‌دانسته پابست بوده است .

«درحدود شصت هفتاد سال (۲۳۷) دارد زانوی راستش لنك شده چنانکه خودش می گفت درجوانی (۲۳۸) هنگام سواری تیری بآن خورده است(۲۳۸). بنابرین هنگامی که می خواست اندك مسافتی را بپیماید پای خودرامی کشید و هنگامی که می خواست راه دوری را طی کند چندتن اورا روی دست می بردند . وی از کسانی است که موردعنایت خدا بوده - خدا تواناست وتوانائی را بهرکس از آفریدگان خود بخواهد می بخشد.»

سومین وچهارمین وپنجمین بار انتساب او بمقام قضا در قاهره

هنگام اقامت در آنروزها درنزد تیمور غیبت من ازقاهره طولانی شد خبری دربارهٔ من پیچید که من مرده‌ام (۲۴۰)، برای مقام قضاوت و برای ادای وظایف[آن مقام]یکی ازدانشمندان مالکی جمال الدین الاقفهسی

(۲٤۱) را در نظر گرفته بودند. مردی بود دارای دانائی و خویشتن داری، درست کار و وظیفه‌شناس از آنچه مردم بدان راغبند (۲٤۲) خودداری می کرد و در کارهای دینی بسیار خرده‌بین بود. در آغاز ماه جمادی الاخر آن سال بکار گماشته شده بود (۲٤۳). پس هنگامی که بقاهره برگشتم (۲٥٤) ایشان تغییر عقیده دادند و توجهشان بسوی من برگشت (۲٤٥) و در اواخر شعبان (همان) سال مرا بسمت قضا برگزیدند (۲٤٦) و من همچون زمان گذشته (۲٤۷) بدرستی وظایف خود را دنبال کردم. منافع [خصوصی] را در نظر نگرفتم و عادلانه دربارهٔ متهمین قضاوت می کردم.

پس با مخالفت کسانی که قضاوت شرافتمندانه نمی کنند و خود درست حکم نمی کنند برخوردم. ایشان درمیان افتادند که سلطان یکی ازقضاة مالکی را که جمال الدین البساطی (۲٤۸) نام داشت بقضا بنشاند. وی برای این مقصود رشوتی بیکی ازمیانجی‌ها داده بود که بنفع او بمیان آید قسمتی ازدارائی خودرا داده بود [وقول داده بود] که احکام خود را همواره (۲٤۹) بسود ایشان صادر کند - خدا همهٔ ایشان را کیفر دهد در آخرین روزهای رجب ۸۰٤ (۲٥۰) وارد کارشد. اما سلطان بیشتر در این زمینه اندیشید وازعقیدهٔ سابق خود برگشت و این مقام را بمن باز- گردانید (۲٥۱). پس کارها بهمان روش، که پیش از این بود یك سال تمام و درقسمتی ازسال بعد دوام داشت تا آنکه باز البساطی باهمان شرایط و ملاحظات پیشین بکار برگشت، درششم ربیع الاول سال ٦[۸۰] (۲٥۲) مرا دوباره در شعبان سال۷ [۸۰] (۲٥۳) بدین کار برگزیدند اما بار دیگر نیز در آخرین روزهای ذوالقعدهٔ همان سال (۲٥٤) اورا بجای من گماشتند تغییرات در کار آدمی زادگان بدست خدااست (۲٥٥).

حواشی

(۱) در تعریف و نبزدر کتاب العبرابن خلدون بی آنکه تفاوت بگذارند القاب‌مختلفی به‌تیمورداده‌شده است . اورا امیر،سلطان وملك خوانده‌اند.در سکه‌هائی که‌درزمان‌وی‌زده‌اند،معمولا اورا«الامیرالاعظم» یا «الامیرالمعظم» خوانده اند و همیشه لقب « گورگان » را آورده‌اند. (رجوع کنید بکتاب استانلی‌لن‌پول فهرست‌سکه‌های شرقی .

Stanley Lane-Poole, Catslogue of Oriental Coins

ج ۷ص٤ـ۲۰ ج۱۰ص۱٤۱ـ۱٤٦ وکتاب بار تولد الغ بیك ص ۲۱۹ـ۲۲۲) . «گورگان یا «گورکان» یعنی « داماد شاهان » یا دارای خویشاوندی سببی با شاهان (نجوم‌الزاهره . ج ٦ ص ۷۳ : ۲۱ ، ۲۷۹ : ۱۹ و کتاب سخنرانیهای بارتولدص۲۳۰ـ ۲۳۱، کتاب‌الغ‌بیك‌ص۳۳ـ٤۳ دایرةالمعارف اسلام کلمه گورخان .

Gurkhan

درمنابع‌فارسی‌تیمورا معمولاصاحب قران نامیده‌اند (رجوع کنید بفهرست شرف‌الدین ونظام‌شامی) .

جالب توجه اینست که ازمیان همهٔ تاریخ نویسان تازی آن دوره

تنها ابن الفرات تیمور را مدیر مملکته التتار نامیده است (تاریخ ابن الفرات ج۹ ص ۳٤٤ : ٥، ۳۷٤: ۱۷ نیز رجوع کنید به ج۹ ص ۳٦۲ : ۸) در یك جا نیز اورا «اتابك» خوانده است (ج ۹ ص ۱۲:۱۸).

املای کلمهٔ «تتر» در آثار ابن خلدون تفاوت دارد بشکل عربی آن همیشه در کتاب العبر «تتر» آمده (ج٥ ص ٥۰٦:٥، ٥۰٦:۲٤، ٥۱٥:۲٦، ٥۲٤: ۱٤، ٥٥۷ : ۱۲ وجاهای دیگر)، درمقدمه (ج۲ ص ۱۱۷ ، ۱۹۲) و کتاب تعریف وی با «ط» یعنی «ططر» آمده است ضبط «ظظر» در نسخه خطی تعریف ورق ۱۳٤:٤، ۱٤۰: ۱٥ خطای کاتب است.

ابن خلدون تتر را عموماً نام یکی ازطوایف ترك می داند.

دربارهٔ مفاهیم مختلف «مغول» و «تتر» نامهای قبایل رجوع کنید بدایرة المعارف اسلام در کلمه تتر Tatar دربارهٔ املای این کلمه نام خاص ترکی در دوره ممالیك رجوع کنید بمقاله ژ. سواژه نامها و لقب های ممالیك درمجلهٔ آسیائی پاریس ۱۹٥۰ ص ۳۱-٥۸

J.Sauvaget. Noms et surnoms des Mamelouks Jour. Asiatique, Paris, **1950**,pp. **31-58**

(۲) کلمهٔ «بازگشت». دارای اهمیت تاریخیست، زیرا این نخستین رابطهٔ تیمور باسوریه وسرزمین ممالیك نبود . پس ازفتح بغداد بدست تیمور وفرار احمدبن اویس سلطان بغداد بقاهره (۷۹٥ هجری ۱۳۹۳ میلادی) تیمور رسولانی نزد سلطان برقوق بمصر فرستاد وازو پیمان دوستی خواست برقوق پس ازپذیرائی ومهمان نوازی ازرسولان مغول دستور کشتن ایشان راداده این کار سبب شد که تیمور برو بتازد . برقوق نیز ازمصر عازم دمشق

وحلب شد ولشکریانش را بکنار فرات فرستاد . تیمور نیز که درراه سوریه بود پس از رسیدن بالروها (ادس) عزم کرد پیش نرود و مانع هر گونه برخوردی با لشکریان ممالیك در کرانهٔ فرات شود . بنا برین برگشت و با لشگریانش رهسپار هندوستان شد ودهلی پایتخت آن کشور رادر ۸۰۰ ه . ۱۳۹۹ م . گرفت .

هنگامی که تیمور درهند بود خبر مرك برقوق (۱۵ شوال ۸۰۱- ۲۰ ژون ۱۳۹۹) را شنید واین واقعه رابهترین فرصت برای حملهٔ بسوریه دانست بشتاب بسمرقند بازگشت و از راه خراسان ، عراق، ارمنستان، ارزنجان و آسیای صغیر بسیواس رسیدومردم آن سرزمین را سرکوبی کرده سپس بسوی حلب رهسپار شد (صفر ۸۰۳ - اکتبر ۱٤۰۰) شهرراویران کرد واز آنجا ازراه حمص وبعلبك بسوی دمشق تاخت. دراین لحظهٔ عبر است که ابن خلدون شرح این قسمت از احوال خودرا آغازمیکند .

(۳) این اشاره است بسلطان مملوك آن زمان الملك الناصرفرج، یکی ازپسران برقوق که در ۷۹۱ ه . - ۱۳۸۹ م . متولدشده درده سالگی در ۱۵ شوال ۸۰۱ ه . ۲۰ ژون ۱۳۹۹ بتخت نشسته است . در ۸۰۸ ه . ۱٤۰۵م . ازسلطنت عزل شدولی پس از ۷۰ روز دوباره بپادشاهی برگشت وتا هنگام مرك در ۳٤ سالگی در ۸۱۵ ه . : ۱٤۱۲ م . درین مقام بود . رجوع کنید بنجوم الزاهر ج ٦ وماه بعد وزبده ص ۱۰٦ : ۸ .

(٤) دیوان العطا، ابن خلدون هم چنانکه ازکتاب العبر (ج ۷ ص ۲۷۹ : ومقدمه ج ۲ ص ۲۰:۱۲ رجوع کنید بکتاب لین Lane ۲۰۸۵ بکلمهٔ عطا) این اصطلاح عمومی رابکاربرده درین جا نیز آورده است و آن اشاره بپولیست که هزینهٔ لشکریان درزمان جنك بود (جامکیه) و آنرا کارگزاران

یا برخی از ادارات مالیه مصر آنرا فراهم می کردند (ناظر الخاص، ناظر دیوان المفرد) . نفقه که اصطلاح رایج برای آنست در ۲۵ ربیع الاول ۸۰۳ هـ . ۱۳ نوامبر ۱۴۰۰ شروع شد بنابر مندرجات کتاب سلوك ورق ۱۲۴ : ۲ و نجوم الزاهره ج ٦ ص ٥٥ : ۲ هریك از ممالیك سلطان ۳٤۰۰ درهم دریافت کردند .

(٥) این اعلان می بایست در ۲۹ ربیع الاول سال ۸۰۳ هـ ـ ۱۷ نوامبر ۱٤۰۰ م. شده باشد . هنگام تصرف سیواس بدست تیمور (۱٥ محرم ۸۰۳ هـ ـ ۷ سپتامبر ۱٤۰۰ م) پیشوایان شامی حلب بخطر پی بردند و پی درپی بمردم قاهره اعلام خطر می کردند . اما این استعانت را درقاهره چندان جدی نگرفتند ودرمصر تهیه‌ای برای جنك با تیمور نکردند چنانکه ابن تغری بردی با لحن تلخی می نویسد :«بالا ترین هدف هریك (از امیران قاهره) این بود که پادشاهی قاهره رابدست آورند ودیگران رااز میدان بدر کنند.» (نجوم ج٦ ص ۱۲:٤٦)

چون در ۲٥ محرم ۸۰۳ هـ ـ ۱۷ سپتامبر ۱٤۰۰ م. بقاهره خبر رسید که تیمور ملاطیه راگرفته وپیشروان لشکربانش بعین تاب رسیده اند سلطان فرج خلیفه و قضاة وامیران قاهره را بخود خواند و با ایشان گفتگو کرد چگونه از بازرگانان می توان پول برای بخش کردن بین لشکریان گرفت .

پس از گفتگوی دراز عزم کردند امیری را مخصوصاً بسوریه بفرستند تا ازخبری که رسیده بود جویا شود .کسی که مأمور این کار شد امیراسن بغا بود که در ٥ سفر ۸۰۳ هـ ـ ۲٥ سپتامبر ۱٤۰۰ از قاهره رفت .

سلطان ومشاوران وی درقاهره هنوز ازخطری که متوجه حلب و

دمشق بود درست آگاه نبودند و ابن تغری بردی اوضاع را چنین نشان می‌دهد: «بی اعتنایی و بی‌قیدی نمایندهٔ کارهای قاهره بود و دلیل آن نبودن نیروی مرکزی وعقاید مختلفی‌بود که داشتند» (نجوم ج ٦ ص٤٧: ١٥).

تنها در٢٤ صفر٨٠٣ ـ ١٤ اکتبر١٤٠٠ بود که گزارشی از نایب حلب امیر تمرداش واز امیراسن بغا رسید که خبرنزدیك شدن تیموربعین تاب را تأییدکرد. تنها پس‌از آن بود که فرج برای لشکرکشی بسوریه جداً تهیه دید(نجوم ج٦ص٤٧ـ٤٨).

یك ماه دیگر هم سپری شد تا آنکه تصمیم قطعی برای فرستادن لشکر ازقاهره بگیرند. قاهره ازخطرحقیقی بدشواری آگاه بود. حتی هنگامی که خبرگرفتن حلب بدست تیمور(٢٥ ربیع الاول٨٠٣ هـ. ـ ١٣ نوامبر١٤٠٠م.) رسید نخست باور نکردند. اماپس از آنکه نمایندهٔ مخصوص‌فرج بقاهره رسید وخبرگرفتن حلب‌را تأیید کرد. «دربرابربزرك ترین دشمن که سرزمین ها را گرفته و بحلب رسیده، وکودکانرا کشته ... و مساجد را ویران کرده است ...» جهاد اعلان کردند. (نجوم ج ٦ ص٥٥:٧).

بنا برگفتهٔ ابن خلدون «سلطان بلشکریانش فرمان داد بسوریه رهسپارشوند». بدینگونه سه ماه درتردید ومسامحه سلطان و امیران وی درقاهره گذشت این می رساند که شدت زد و خورد های مغول و مملوکان که چندماه‌کشیده بود اکنون باوج خود رسیده است.

(٦) وظیفه، درمدت اقامتش‌درمصر تا آن وقت ابن خلدون‌مشاغل بسیار داشته است. نخستین انتخاب رسمی او در مصر در زمان برقوق

تدریس او درمدرسهٔ قمحیه در قاهره در۷۸٦ ه. ۱۳۸٤ م . بوده است . (کتاب العبرج۷ ص٤٥۲ : ۲٤منهل ورق ٤۹ آ :۱۹ سخاوی ج ٤ص۱٤۹: ٦ نیز رجوع کنید بمقریزی کتاب خطط ج۲ص۳٦٤،۳۷٤) . این مدرسه را صلاح الدین بنانهاده و مخصوص تدریس فقه مالکی بود. ابن‌خلدون بمدیری دروس انتخاب شده بود وچندین سال در ین مقام بود .

ابن‌خلدون نیز مدرس فقه‌مالکی درمسجدبرقوق‌بود که‌بنام‌ظاهریه‌در شارع بین القصرین بود تا آنکه بحج برود(کتاب العبرج۷ ص٤٥۳:٤.)

پس ازبازگشت ازمکه در۷۰۹ ه. . ۱۳۸۸ م. برقوق وی را بـه تدریس حدیث در مدرسهٔ صرغتمش که‌امیرسیف‌الدین‌صرغتمش تأسیس کرده و موقوفات بر آن مقرر کرده بود گماشت . (ابن‌الفرات ج۹ص٥۹:۱٦خطط ج۲ص٤۰۳).

پس از کناره گیری ابن خلدون ازمدرسه صرغتمش ریاست‌خانقاه بیبرسیه که از مؤسسات بسیار مهم صوفیه بود باو سپرده شد واین مقامی بود که نه‌تنها برحیثیت وی‌می‌افزود بلکه‌سود های فراوان برای‌وی‌داشت (تعریف‌نسخهٔ خطی آ ورق ٦۳ آ: ٤و۷ب :۹).

وظیفه‌این جااشاره بمقامهای آموزگاری ومشاغل دیگر او نیست بلکه مقصود مقام قضای‌اوست . ابن‌خلدون دوبار بعنوان قاضی‌مالکیان قاهره هنگام‌اقامت درمصر اشتغال‌داشته‌است. باراول در۱۹ جمادی‌الاخر ۷۸٦ه . ـ۱۱ اوت۱۳۸٤ م. که‌برقوق اورا بدین سمت گماشت ولی‌بسبب مخالفتی که اصلاحات قضایی وی فراهم کرده بود ومخالفت دیگری که با اومیکردند ازین مقام بر کنار گردید در ۷جمادی الاولی ۷۸۷ ه .ـ ۱۷ ژوئن۱۳۸٥م . جزئیات‌این مطلب رادر عبرج٥ ص٤٥۲ـ ٤٥٥ و مقدمه

چاپ دوسلان ج۱ ص۷٤ـ۸۱ آمده است).

باردوم ابن‌خلدون رابمقام قاضی‌مالکی چهارده سال بعد در ۱۵ رمضان ۸۰۱ هـ . ـ ۲۲ مه ۱۳۹۹م. برگزیدند ولی‌سه ماه پس‌ازمرك برقوق یعنی در ۱۲ محرم ۸۰۳ هـ . : سپتامبر ۱٤۰۰ م . بار دیگر او را خلع کردند (تعریف نسخهٔ خطی آ ورق۷۵ آ : ۲٤) بسبب همان زمینه‌چینی های سابق .

پس وی اززندگی اجتماعی کناره گرفت می‌گوید «من بسر گرمی های سابق خود بتدریس و مطالعه وتألیف کتاب برگشتم تاهنگام سفر سلطان بسوریه برای اینکه تیمور را از قلمرو خود براند» (نسخهٔ خطی آ ورق ۷٦ آ : ۱۸) ، ابن خلدون بنابرین درین زمان هیچ کار رسمی و مقام اجتماعی نداشته‌است «ازشغل قضادور شده‌بود» (ابن‌حجر ورق۲۲۳ سخاوی‌ج ٤ص١٤٦ : ۱۵) .

(۷) یشبك‌الشعبانی در زمان برقوق خزانه دار وبا دیگری از امراء سمت‌مربی (لالا) پسرخردسال برقوق راهم داشت‌که پس‌از آن به نام سلطان فرج‌بتخت‌نشست (نجوم ج٦ ص۵ : ۱۰) یشبك یکی‌ازامیران مقتدر دربار شد وسرکردهٔ عده ای بودکه در برابر امرای ناراضی از سلطان سخت پشتیبانی می‌کردند . پس از فرو نشاندن یکی‌ازسرکشی‌ها یشبك بمقام دواداری وکاتب نظامی و اجرائیات مصر در شعبان ۸۰۲ هـ . ـ آوریل ۱٤۰۰ م. ارتقاءیافت(نجوم ج٦ص٤۰ : ۲۱) وی درجهٔ ششم را داشت ووظایف وی‌سبب شده بود باسلطان روابط نزدیك داشته باشد زیرا مأمور بود در اجرای اوامر سلطان سرپرستی کند . درلشکرکشی دمشق یشبك ازریدانیه در۲ ربیع‌الثانی ۸۰۱ هـ . ـ ۲۸ نوامبر ۱٤۰۰ م .

رهسپار شدو حال آنکه صاحب‌منصبان عالی رتبهٔ دیگر پیش ازو حرکت کرده بودند (العینی ورق ۳۹ آ: ۱۹،۱۵) رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۹۷ . دربارهٔ شغل دوادار رجوع کنید به بیان ابن خلدون (مقدمه ج ۲ ص ۲۵،۱۱) .

(۸) دلیل رد کردن ابن خلدون را میتوان چنین حدس زد که وی درین زمان درحدود هفتاد سال‌داشته است وسرگرم کارهای دقیق‌علمی بوده است و بهمین جهت علاقه نداشته است بسلطان به پیوندند . البته در آن هنگام نمیتوانست پیش بینی کند که این سفر یکی از بالاترین آزمودگی‌های اورا درزندگی‌ماجراجویانهٔ‌اوفراهم خواهد کرد .

(۹) اینکه یشبك اصرار داشت ابن خلدون بهمراهان سلطان به‌پیوندد توضیح آن دشوار است . چون ابن خلدون در آن‌موقع «خارج از خدمت» بود هیچ گونه اجباری برای رفتن با سلطان نداشت چون در آن‌زمان سلطان تنها سیزده سال داشت اصرار یشبك نیز باشکال میتواند ناشی ازدستورسلطان فرج باشد (سلوك ورق۲٤: ۲۸ میگوید : اکراه) چندان روشن نیست که‌ابن خلدون دوست‌شخصی یشبك بوده باشدچنان که‌با امیران‌دیگر‌دوست‌بوده‌است. یشبك تنها ازنظر کاردانی‌و آزمودگی خواستار حضوراو بوده است .

(۱۰) درمصر رسم‌بود که‌قاضی‌القضاة مالکی، شافعی، حنبلی‌وحنفی در لشکرکشیها با سلطان مملوك همراه‌باشند . در مصراختیار کارهای مذهبی در دست قاضی القضاة هرمذهبی بودواین سنت از زمان سلطان بیبرس ازممالیك (۱۲٦۰-۱۲۷۷م.) برقرارشده بود. قاضی‌القضاة شافعی

رامقدم شمرده بودندزیرا که مذهب رسمی مصر بود . قاضی‌القضاة شافعی از قضاة دیگر بیشتر نفوذداشت سرپرستی ازایتام ووصایا وکارهای‌دیگر سپرده باوبود (رجوع کنید بمقدمه ج۳ ص۱ـ۱٤ وبرای جزئیات بیشتر رجوع کنید بکتاب ا . تیان تاریخ سازمان قضایی درکشورهای اسلام لیون ج۱،۱۹۳۸ ج۲،۱۹٤۳

E· Tyan, Histoire de l'organisation judiciaire en pays d'Islam (Lyon,I, 1938, II, 1934).

قاضی‌القضاة مالکی در آن زمان‌نورالدین علی‌بن خلال بود(نجوم ج ٦ص ۷ : ۹، ۱۵۲: ۱ تعریف نسخهٔ خطــی آ ورق : ۷٦ آ ۱٤۰)قاضی القضاةحنفی‌جمال‌الدین‌یوسف‌الملطی‌بواسطهٔ‌بیماری‌به‌سوریه‌نرفت(سلوك ورق۳۲ آ۲۸ابن ایاس ص۳۲۸:۱٤ میگویدهرچهار قاضی القضاة واز آن جمله ملطی‌رفته‌اند).

(۱۱) نیمهٔ ماه‌ولادت پیامبر (مولود النبی) ۱۵ربیع‌الاول ۸۰۳ه . ۸ نوامبر۱٤۰۰ م.میشود ولی‌ابن خلدون این اصطلاح‌رااینجا بطورمبهم بکاربرده (وشاید هم درجای دیگر) و مقصودش آغاز سالست‌نیز رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ٦٤در ذیل). در حقیقت سلطان ولشکریان وی و امرا و قضاة در۳ربیع‌الثانی ۸۰۳ ه . ـ ۱۹ نوامبر ۱٤۰۰ م. از قــاهره رهسپار شده‌اند (سلوك‌ورق۲٤ آ : ۲٦نجوم ج ٦ص۵۵ :۱۵) و بریدانیه رفته‌اند نخستین منزلگاه عادی‌در حدود یك‌میل درشمال‌شهر بوده است که لشکریان‌درعزیمت بسوی جبهه‌در آنجافرود میآمدند . مقدمهٔلشکر (الجالیش) درروز آدینهٔ ۸ ربیع‌الثانی ۸۰۳ه ، ـ ۲٦ نوامبر ۱٤۰۰ م . ازریدانیه رفته است (سلوك ورق ۲۵ ب : ۵ نجوم ج ٦ ص ۵٦ : ۳) و

سلطان وقسمت اصلی لشکریان در ۱۰ ربیع الثانی ۸۰۳ ه ، -۲۸ نوامبر ۱۴۰۰ م . درپی ایشان رهسپار شده‌اند (سلوك ورق ۲۴ ب :۸).

(۱۲) در ۲۰ ربیع الثانی ۸۰۳ه . - ۱۸ دسامبر ۱۴۰۰ م . (سلوك ورق ۲۴ ب: ۱٦ نجوم ج ٦ ص٥٦: ۹).

(۱۳) مقدمهٔ لشکر بار دیگردر ۲٤ ربیع الثانی - ۱۲ دسامبر حرکت‌کرده است (سلوك ورق ۲٤ب : ۱۹ نجوم ج ٦ ص٥٧ ومابعد) و فرج در ٢٦ ربیع الثانی ۸۰۳ ه . - ١٤ دسامبر ۱۴۰۰ م . عازم شده است (سلوك ورق ۲٤ ب : ۱۹ نجوم ج ٦ ص٥٨٢ : ۲ : ابن‌ایاس ج ۱ ص٣٢٨: ٢٧، ١٥ ربیع الثانی نادرستست).

(١٤) شقحب منزلیست درو ادی در کنار دریا نزدیك جادهٔ نظامی ازغزه بدمشق درحدود ۲۲ میل در جنوب پایتخت سوریه . آنجا میدان چندین جنك بوده است ومخصوصاً دریکی از آنها برقوق باردوم سلطان مصرشد در ۷۹۲ ه . - ۱۳۹۰ م . تاریخ نویسان دیگردر ذکر سفر فرج در سال ۸۰۳ ه . - ۱۴۰۰ م . اشارتی بشقحب نکرده اند (در بارهٔ شقحب رجوع کنید بفهرست زترستئن بر کتاب ابن الفرات ج ۹ و نجوم ج ٦) .

(١٥) این واقعه‌در پنجشنبهٔ ٦ جمادی‌الاولی ۸۰۳ه . - ۲۳ دسامبر ۱۴۰۰ م. بود. (العینی ورق۳۹ب : ۱۹ سلوك ورق ٢٥ آ : ۳۱ نجوم ج ٦ ص ٥٨ : ٤) بنابر گفته العینی فرج همراهان (رکاب) خودراکه اجمالا شامل کاتبان و کارگزاران ادارات دیگر بودند که از قاهره با او آمده بودند درقلعه جای‌داد (العینی ورق ۳۹ آ : ۲۹) . در نجوم (درموضوع سابق‌الذکر) چنین آمده است‌که فرج چندان‌در قلعه‌ماند تابلشکرگاه

خودبازگشت (رجوع کنید بیادداشت ذیل) . ابن ایاس (ج ۱ص ۳۲۹ : ۴) چنین میگوید که چون وارد شد بقصرالابلق رفت که دربیرون شهر درمشرق قلعه بود روز آدینه درشهر نمازخواند (دربارهٔ این قصر رجوع کنید بیادداشت ۳۵در ذیل.)

ابن خلدون در دمشق بیگانه نبود این نخستین دیدار او ازین شهر نبود . تنها هفت ماه پیش از آن(رجب ۸۰۲ه . ـ مارس ۱۴۰۰ م .)با سلطان فرج برای دنبال کردن تنم واتمش امرای سرکش سوری بآنجا رفته بود. درین هنگام ابن خلدون با مقام قاضی القضاة از همراهان فرج بود (ابن ایاس ج ۱ ص ۳۱۶ : ۲۵، ۳۲۱ : ۲۷، ۳۲۳) .

فرج دردوم شعبان ۸۰۲ ه . ـ ۲۹مارس ۱۴۰۰ م . بدمشق رسید . (نجوم ج ٦ ص۳۹: ۱) . در ۴رمضان۸۰۲ه . ـ ۲۹ آوریل۱۴۰۰م . از آنجا رفت (نجوم ج٦ص۴۱) . ابن خلدون صریحاً بدین نخستین سفر خود به دمشق اشاره کرده است و میگوید در نسخه‌های خطی کتابخانه‌های دمشق مطالعاتی کرده است(رجوع کنید بمقدمه ج۲ ص ۲۰۰ـ۲۰۱) .

نکتهٔ جالب اینست که درین موقع ابن خلدون از فرج اجازه خواسته است درباز گشت ازدمشق اماکن مقدسهٔ شهراورشلیم رازیارت کند، این اجازه باو داده شد . ابن خلدون می بایست پیش ازفرج ازدمشق رفته باشد زیرا دوباره در آخرین روزهای رمضان ۸۰۲ ه . ـ برابر با ۲۱ مه ۱۴۰۰ م . درشهر غزه بلشکرسلطان پیوسته است رجوع کنید به تعریف نسخهٔ خطی ورق(۱۷٦) .

اینکه ابن خلدون بزیارت اورشلیم رفته تاکنون مجهول مانده است تنها درین نسخهٔ کامل شرح حال وی کشف شده است برای وصفی که از

اورشلیم و بیت‌اللحم و هبرون کرده‌است رجوع کنید بتعریف نسخهٔ خطی آ ورق ۷٦: ٥-۱٤ .

(۱٦) تیمور در ۳ جمادی‌الاولی ۸۰۳ ﻫ . - ۳۰ دسامبر ۱٤۰۰ م . از بعلبك رفته‌است (رجوع کنید بشرف‌الدین ج ۳ ص ۳۱۳) .

(۱۷) عبارت ابن خلدون «ضرب خیامه وابنیاته» رایج نیست . شاید کلمهٔ دیگری پیش از «ابنیاته» باید گذاشت «ابنیا» نیز احتمال میرود بنای موقتی بوده باشد .

ابن عربشاه (ج ۲ ص ۲٦ تاریخهای او درست نیست) میگوید که لشکریان فرج درقبهٔ یلبغا در «البیوت والمساکن» فرود آمدند . تیمور نیز هنگامی درجایی تا مدت زمانی درنك می کرد بناهایی برای خود و امرای عمدهٔ خود می‌ساخت چنانکه درمدت اقامت ۲۰روزه اش درحما کرده‌است (شرف‌الدین ج ۳ ص ۱۰۸) .

(۱۸) قبة (که معنی ادبی آن گنبدیست که محراب کوچکی دارد) یلبغا درحدود دومیلی دیوارجنوبی شهر بود درانتهای میدان کنونی دمشق نزدیك مسجدالقدم (مسجدی که پیامبر در آن قدم گذاشته‌است) یلبغا - الیحیاوی در ۷٤۷ آنرا ساخته است ونام آنرا قبةالنصر گذاشته‌است (نجوم ج ٥ ص ۲٦ : ۸؛ یك قبةالنصر دیگری هم درجبل قاسیون بوده‌است) .

(۱۹) مرکز دیده‌بانی تیمور بالای قبهٔ یلبغارا ابن‌عربشاه (ج ۲ ص ۲۰: ٥) قبهٔ سیار نوشته وشرف‌الدین (متن ج ۲ ص ٤۱۳: ۹) نیز گفته‌است که تیمور پس از رفتن از بعلبك درپای تپه‌ای بنام قبهٔ سیار لشکرگاه ساخت (شرف- الدین ج ۷ ص ۳۱٦: قبهٔ‌سیر) قبهٔ‌سیار در نزدیکی ربوه دردامنه تپه‌ای در حدود دومیلی مغرب قبهٔ یلبغا جای دارد ومنظرهٔ وسیعی نه‌تنها از دمشق

بلکه ازسرزمینهای پهناور اطراف آن نیز در برابر آن واقعست تا حدود کوه هرمون (رجوع کنید بکتاب وولزینگر واتزینگر دمشق ج ۲ ص ۱۲۰
Wulzinger and Watzinger(DamascusII,120)f.

درهرحال تیمور بیش ازیکماه دراین تپه نماند فرج نیز بیش ازاین درقبة یلبغا نماند چنانکه پس ازین خواهد آمد فرج بشتاب رهسپارمصر شددر۲۱ جمادی الاول ۸۰۳ھ . ـ ۷ژانویه ۱۴۰۱ م . دوهفته پس از آنکه در آنجا فرود آمده بود درین مدت تیمورلااقل دوبار لشکرگاه خود را بسوی جنوب تغییرداده است(شرف الدین ج۳ ص۳۱۷،۳۲۲) در۱۵ جمادی‌ـ الاولی ۸۰۳ھ . ـ اول ژانویه ۱۴۰۱ م . در قطنا در حدود دوازده میلی مغرب قبة یلبغا بوده است(سلوك ورق۱۲۵: ۱۴ نجوم ج۶ص۵۹ :۳) و در ۲۰ جمادی الاولی ۸۰۳ھ . ـ ۶ژانویه ۱۴۰۱م . در کسوه درده میلی جنوب قبة یلبغا بوده است (العینی ورق۴۰ آ:۲۲) . دسته هایی ازلشکریان وی در سراسرمنطقه‌ای بودند که ازداریه درچهارمیلی مغرب قبة یلبغاتادریاچۀحله درجنوب کوه هرمون امتداد دارد حتی؛ درحوران هم بودند (ابن عربشاه ج ۲ ص۲۶: ۶) .

(۲۰) جزئیات زد وخوردها وجنگهایی راکه درین دوهفته روی داد تاریخ نویسان تازی وشرف الدین آورده‌اند ولی تاریخهای آنها اندکی پریشانست حتی هنگامی که روزها را نیزمعین کرده‌اند مخصوصاًدر کتاب سلوك (ونقل از آن در کتاب نجوم) . این پریشانی هادرنتیجۀ آنست که منابع مقریزی نامه هائیست که ازلشکر گاه سلطان ازدمشق بقاهره می فرستاده اند وبرخی ازتاریخهای او تاریخ وقایعست و برخی تاریخ رسیدن نامه‌ها و خبر بقاهره؛ گاهی درجاهای مختلف همان واقعه را ذکر کرده است (مثلا

قیاس کنید سلوک ورق ۲۵ آ: ۱۶را باورق ۲۵ آ:۲۴) شرحی که العینی داده مختصر است و تنها چند تاریخ دارد . شرف الدین جزئیات جهان گیری های تیمور را بسط بسیار داده اما تاریخی نیاورده است . منابع عربی بیشتر پیشرفت های مصریان را تأئید می کند .

برخی از زد و خوردهای جزئی چنانکه ابن خلدون می گوید درمیان صفوف نخستین او دو لشکر روی داده است مانند آنکه در بعد از ظهر نخستین روزی که فرج درقبهٔ یلبغا در ۲۵ دسامبر لشکرگاه زد(سلوک ورق۲۵ آ: ۲۵و۲۶ ب: ۱ نجوم ج ۶ ص۵۸:۶ شرف الدین ج ۳ ص۳۱۶) هنگامی که بنابر مآخذ تازی درحدود صدتن از سواران مصری هزارتن از پیش آهنگان لشکر تیمور را تارومار کردند شرف الدین (ج۳ص۳۱۳)می گوید که سواران مصری بهترین سواران درجهان بوده اند .

برخی ازجنگها درهر صورت موقتی بوده است مثلا جنگی که ظاهراً در ۱۵ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ . ـ اول ژانویه ۱۴۰۱ م. درگرفت (نه در ۸ جمادی الاولی آنچنانکه در حاشیهٔ نجوم ج ۵ ص۵۹: ۳ـ۱۰ آمده است) پس از آنکه میسرهٔ لشکر مصر فرار کرد میمنهٔ آنها یورش قوی را که تیمور خود فرمانده آن بود و می کوشیدند داخل شهر شوند، دفع کرد.

آخرین جنگ سختی که مصریان در آن دست اندر کار بودند در ۱۹ جمادی الاولی ۸۰۳هـ . ـ ۵ژانویه ۱۴۰۱م . رخ داد . بنابر گفته العینی (ورق ۴۰ آ :۱۹) تیمور لشکرگاه خود را رها کرد و بسوی شقحب بجنوب رفت ولشکریان خود را در پشت کوه کسوه (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۹) پراکنده کرد، مصریان پنداشتند که منهزم شده اند و برخی از امرا در پی ایشان رفتند تا بردنبالهٔ لشکر تیمور بتازند ولی گروه گروه از پشت کمین ـ

گاه ها بیرون آمدند ومصریان پس از آنکه مقاومتی کردند بپراکندگی بشهر گریختند. تیمور کشتار کنان وتاراج کنان درپی ایشان می تاخت. شرف الدین (ج۳ ص۳۲۲) در شرح این هزیمت ذکری ازین کمین کردن ندارد ومی گوید: «تیمور بجنوب بسوی غوطه رفت تا اسبان لشکر خود را بچرا وادارد ومصریان بگمان آنکه وی می گریزد بدنبالهٔ لشکرش تاختند تیمور خود دستور داد که باز گردند.» این دنبال کردن بنا بر گفته العینی پیش از آن بوده است که تیمور بقیهٔ یلبغا برسد ودر کسوه فرود آید.

(۲۱) باوجوداین هزیمت برخی از اسیران مصری وقسمت اعظم لشکریان مصر هنوز درقبهٔ یلبغا باقی بودند وبشکست قطعی تیمور اطمینان داشتند. درحقیقت در آن دو هفته پیش کاملا روشن شده بود که برخی از همراهان تیمور از لشکر کشی طولانی خسته شده وپیش از رهسپار شدن بسوی دمشق شکایت کرده بودند (رجوع کنید بشرف الدین ج۳ص ۳۰۸) واینك بمصریان تسلیم شده وخستگی خود را باطلاع ایشان رساندند (سلوك ورق ۲۵ آ:۲۶). پسر زادهٔ تیمور (نه برادر زاده اش چنانکه ابن ـ عربشاه گفته است ج۲ص ٤۰)سلطان حسین باچندتن اززیردستانش ظاهراً بفرج تسلیم شده اند در ۱۳جمادی الاولی ۸۰۳ـ ۳۰دسامبر ۱٤۰۰(سلوك ورق ۲۵ ب: ۳ والعینی ورقهای ۳۹ب: ۳۱و٤۰ آ : ۱ابن ایاس ج ۱ ص۳۲۹:۲۵ ومخصوصا شرف الدین ج۳ص ۳۱٦) بنابر گفتهٔ شرف الدین (ج۳ص۳۲٦: ۲) سلطان حسین هنگام هزیمت لشکریان سوریه دره ژانویه (رجوع کنید ببالا) فرمانده میسرهٔ آنها بودو گرفتار شد.

وانگهی تیمور شخصا چندین بار پیشنهاد صلح کرد تا سوریه را ترك کند واسیران سوری را رها کند بشرط آنکه اطلمش یکی از امرای

وی‌را که در حلب اسیر کرده بودند آزاد کنند (سلوك ورق۲٦ آ: ۲و٥ نجوم ج٦ص ٥۹ : ۱ العینی‌ورق ۳۹ب : ۲۷ ابن‌ایاس ج ۱ص۳۲۹: ۲۹) این پیشنهاد راشرف‌الدین (ج۳ص ۳۱۸: ۷- ۳۲۰ :۳۰) تایید کرده و آن را باتقاضای سکه زدن وخطبه خواندن روز های جمعه بنام تیمور توأم کرده است .

ازمتن برخی ازعبارات ظاهراً میتوان چنین‌استنباط کرد که چنین پیشنهادی در۱۸یا۱۹جمادی الاولی ۸۰۳ه ـ ۳ یا ٤ ژانویه ۱٤۰۱ م . رسیده باشد (گرچه‌این تاریخ قطعی نیست‌چنانکه‌پس‌ازین خواهد آمد)، وبرخی ازامرای مصری بپذیرفتن آن‌تاکید کرده اند نه‌چنانکه ابن‌تغری بردی می گوید (ج٦ص٥۹:۱٤)که بواسطهٔ ضعف‌قوای نظامی بوده‌است . درحقیقت سرنوشت دمشق راعوامل دیگری‌می‌بایست‌تعیین کند.

(۲۲)گزارش این‌طغیان دسیسه کاران که می‌خواستند کسی را بنام شیخ سیف‌الدین‌لاجین راسلطان‌قاهره کنند (رجوع کنیدبنجوم‌ج ٦ص٦۰: ۱ و ج ٦ص ۱٥٥:۳) ظاهراً درروزپنجشنبه ۲۰ جمادی‌الاولی ۸۰۳ه . ـ ٦ژانویه ۱٤۰۱ م . ـ بامرای مصری رسیده است در فردای آنروز زد و خوردی که دربالا بدان اشاره رفت دربامداد این‌روزپنجشنبه دو لشکر دربرابریکدیگربجنك‌صف آرائی کردند.ظاهراً درجنوب قبة‌یلبغا (رجوع کنید ببالا یادداشت‌شمارهٔ ۲۰) . نوروزالحافظی (راس نوبه،دارای مقام پنجم)فرماندهی میمنهٔ‌لشکرمصر راداشت یشبك‌الدوادار فرماندهی‌میسره را وسلطان‌فرج درقلب لشکر بود(العینی‌ورق۱٤۰:۲٤) .

لشکرتیمور درهفتاد رده جا گرفته بود ، بنابر گفتهٔ‌العینی- بنا به گفتهٔ شرف‌الدین(ج۳ص۳۲۷) سه‌چهارفرسنك‌پهنا داشت ویك‌ردیف فیل

دربرابر آن بود . پس ازروبرو شدن در میسره و میمنه که تا پایان روز دوام‌داشت پریشانی‌بسیار درمیان لشکرمصر افتاد . خبرهائی که دربارهٔ راهی که‌بایدپیش گیرند سبب گفتگودرمیان امراشد (العینی‌ورق ٤٠ ب: ١،بسنجید بانجوم ج٦ص١:٦٠) شرف‌الدین(ج٣ص٣٢٨) مدعی است که درست‌ترین جزئیات را دربارهٔ این گفتگو آورده است و از نورالحافظی ویشبك بادیگران نام می‌برد .

ابن‌خلدون‌جایی‌دربارهٔ‌اینکه تیمور پی‌برده بود چنین گفتگویی در میان امرا درروزپنجشنبه درگرفته است‌مطالبی آورده است . تیمور دید امرایی که باهم گرد آمده بودندحتی‌هنگامی که تیموربسوی ایشان رفت پیش‌نیامدند وهیچ‌گونه اهمیتی باو ندادند . سپس درك‌کرد که نزدیك بفرارند پس بلشکرگاه خود بازگشت وشب را در آنجا گذراند (منهل ورقهای ١٥٢ آ: ١٨و١٥٢ب: ١٠نیزرجوع کنید به یادداشت شماره٢٣٥ درذیل) .

تاریخ ناپدیدشدن امیران دسیسه‌کار درسلوك‌چنین آمده‌است‌ورق ٢٦ آ: ٥ ودرنجوم ج ٦ ص٥٩:١٢،١٨ جمادی‌الاولی‌٨٠٣ ه : ٢٠دسامبر ١٤٠٠ واین یك هفته بیش از آنست‌که فرج از آن آگاه شود ظاهراً این تاریخ‌می‌بایست‌١٩جمادی‌الاولی‌باشدزیراسلطان درشب٢١جمادی‌الاولی ٨٠٣یعنی‌شب‌بین‌٦و٧ ژانویه١٤٠١ از قبهٔ‌یلبغا رفت ودرغزه‌بفراریان‌خود برخورد . یشبك ازکسانی‌بودکه سلطان را بمصربرگرداند (العینی‌ورق ٤٣ب: ٣ شرف‌الدین ج٣ص٣٢٨) وپس‌ازبازگشت وی و نوروزالحافظی بایك‌دیگر به ادارهٔ همه‌کارهای دیوانی گماشته‌شدند (١٣ جمادی الاخر ٨٠٣ ه . ـ ٢٩ ژانویه ١٤٠١ نجوم ج ٥ ص٣:٧٠) مقامی که برترازهمهٔ

سلسله مراتب عمال دولت بود .

(۲۳) صالحیه در شمال و شمال غربی دمشق جای دارد در حدود یك میل و نیم از قلعه در پای کوه قاسیون معبر اصلی قاسیون بطرف شمال غربی بدمر منتهی می شود که در پنج یا شش میلی شهر است . لشکریان فرج از آن معبر گذشتند (که معروف است بقصبة امر، سلوك ورق ۲۶ آ:۱۰ نجوم ج ٦ ص ٦۰:۱۵) از امر راهی یا کوره راهی از مغرب به میثلون (میسلون) می رود که دره یا دوازده میلی مغرب دمر ست و بگفته ابن عربشاه ج ۲ ص ۷۲:۷) قاضی صدرالدین المناوی را کسان تیمور در آنجا گرفتار کردند (مقایسه کنید، نجوم ج ٦ ص ٦۱:۹) اگرچه ابن خلدون اسیر شدن وی را از شقحب میداند و ابن ایاس (ج اول ص ۳٤:٥) در خود دمشق گفته است (رجوع کنید به یادداشت شمارۀ ۸۱ در ذیل) .

ازمیثلون راهی بود که از شمال به بعلبك می رفت . این نکته گفتۀ العینی (ورق ٤۰ ب:٤) را تأئید می کند که لشکر راه بعلبك را در پیش گرفت .

(۲٤) گفتۀ مختصر ابن خلدون که لشکریان فرج پس از گذشتن از کوهستان راه بکناره را بغزه درپیش گرفت حاجت بتوضیح دارد ، بوسیلۀ شرحی که از سفر خود بقاهره می دهد .

لشکریان فرج از دمر بسوی غرب رهسپار شدند گرد انتهای شمالی کوه هرمون (جبل الثلج) گردیدند سپس از طرف مغرب کوه مایل بجنوب شدند . العینی (ورق ٤۰ ب :٥) می گوید ایشان از بالای آن (من فوق) گذشتند ، ابن عربشاه (ج ۲ ص ٤٥:٤) بیان صریح تری دارد که از راه وادی تیم (وادی تیم اله) که در مغرب کوه هرمون بـر سر راه دمشق بصفدست

رفتند . برای این قسمت یعنی ازدمر کتاب سلوك (ورق۲٦ آ: ۱۰) عبارت «از راه ساحل » (من جهة الساحل) رادارد ظاهراً برای امتیاز ازراه معمولی دمشق بغزه است که ازراه کوه بجنوب می رود(که در آن زمان لشکرگاه تیمور بود) پیش از آنکه کوههای اردن رادرجنوب قطع کند .

از کوه هرمون بگفتهٔ العینی (ورق٤٠ب:۲٥) گروهی راه عکارا پیش گرفت راهی که بارها درمیان راههای مختلفی که امرادر فرار از دمشق وحلب پیش گرفته اند .

هیچ راه دیگری برای عکا برتاریخ نویسان عرب معلوم نبوده است. شاید منظورالعینی راهی بوده باشد که بعکا می رفته یا راهی که از آنجامیتوان بعکا رسید ولازم نیست فرج بآن بندرگاه رفته باشد .مقریزی (سلوك ورق ۲٦ آ:۱۰) می گوید که آن گروه ازصفد گذشت ونایب آنجا را احضار کرد ووی را باخود بغزه برد .نجوم(ج٦ص٦٠:۱۷) درحقیقت راه لشکررا بصفد منتهی کرده است .

این پریشانی ظاهری دربارهٔ این قسمت ازراهی که لشکر فرج در پیش گرفته است،این ایاس را(ج۱ص۳۳۰ :۹)وادار کرده است بطرز ناروایی بنویسد،که ازدمر (درمتن خوانده میشود «قدمر») پائین آمده وبساحل دریای روم واز آنجا بصفدرفته اند» (نزالواعلی ساحل البحرالمالح) .همین سبب شده است که ابن ایاس تصور کند صفدبندرساحلی بوده است وپس از این خواهد آمد (یادداشت شمارهٔ۸۹ و۱۹۰) که ابن خلدون نیز همین خلط مبحث رارروا داشته است.

(۲٥) «مردان» اینجا قسمت اعظم لشکر فرج مقصودست که درقبهٔ یلبغا فرود آمده بودند شامل برخی از امرایی بود که مستقیماً باوی بصالحیه

آمده بودند یا کسانی که از لشکریان سوریه بودند و یا کسانی که از داخل شهر آمده بودند. ابن‌عربشاه (ج۲ص٤۸: ۱۷) میگوید که هیچ کس درقبة یلبغا باقی نماند.

(۲٦) احتمال می‌رود اگر کسی ازفراریان مصری‌باقی مانده بوده باشد بیشترشان از راه‌شقحب رفته‌باشند زیرالشکریان تیمور درکسوه (که‌در راه شقحب است) فرود آمده بودند وهمهٔ‌منطقه جنوبی قبة یلبغا که روزبعد تیمور کاملا آنرا گرفت دردست داشته‌اند. فرار مصریان که برای کوشش رسیدن بفرج بودبطرف غرب (نه‌جنوب) بوده‌است. جزئیات آنراالعینی ذکر کرده است (ورق٤۰ب : ٤سلوك‌ورق۲۷ب:۱۲نجوم‌ج٦ص ٦۱ : ۱٤ ابن‌ایاس‌ج ۱ص۳۳٥ :۲۲).

(۲۷) پس‌از فرارفرج وامرای‌وی دمشق‌بی فرماندهٔ نظامی باقی مانده بود تغری‌بردی نایب آنجا (پدرمورخ) با دیگران رفته‌بود (نجوم ج٦ص٦۱ :۲۱،مقایسه‌کنید باسلوك ورق۲٦آ:۱٦) تنهاچهار امیر کوچك تر(ازده‌امیر) باقی‌مانده بودند (العینی‌ورق٤۰ب:۷) . دفاع‌ازشهر به‌عهدهٔ اهالی آن بودکه دروازه هارابامداد روزبعد از فراربستند درروز جمعه ۲۱جمادی‌الاولی ۸۰۳ه . - ۷ژانویه ۱٤۰۱م . حتی‌بیرون رفتند ودشمن رادور کردند (العینی ورق ٤۱آ: ۳۰ سلوك ورق ۲٦ آنجوم ج٦ص ٦۱ : ۱۹ ابن‌ایاس ج ۱ص٦۳۱: ٥) . برای‌راهنمایی ومشورت شهر تنها به قضاة متکی بود و ظاهراً آزمودگی ابن‌خلدون در کار ها بر ایشان معلوم بود .

نقش اصلی‌ابن‌خلدون درکشمکش میان ممالیك و مغولان ازین جا آغاز میشود ومی‌بینیم که دوباره درمیان صحنه‌های سیاسی و رسمی

وارد شده که نقش خود را سابقاً باز بر دستی در حوادث گذشته در شمال افریقا واسپانیا ومصر بعهده داشته است .

شرح مختصری که ابن خلدون از وقایع سریعی کـه پیش از تسلیم دمشق رخ داده است آورده است ظاهراً تنها بمنظور تهیه دورنما و چهار دیواری است برای ملاقات وی باتیمور کـه اینك بشرح آن رسیده است . جزئیات زمان ومکان بااومربوط نبوده است شاید پس از آنکه بیرون دیوار های شهر رفته است از آنها باخبر شده باشد .

(۲۸) مدرسهٔ عادلیه در شمال مسجد امویان است که آن در قسمت شمال غربی شهر درفاصله ۶۵۰ قدم ازقلعه است. برای جزئیات دربارهٔ مدرسهٔ عادلیه رجوع کنید بمقالهٔ ه . سوور بعنوان وصف دمشق درمجله آسیایی ۱۸۹۴ ص ۴۲۳:۴۲۴

H·Sauvaire، Description de Damas، Jour·
Ariatipuə، 1894·

وکتاب وولزینگر و واتزینگر بعنوان دمشق ج۲ ص۶۱

Wulzinger and Watzinger Damascus، II، 61

وکتاب طلس، مساجد دمشق ص۲۴۸

Tolass، Les mesquées de Damas·

ابن خلدون ظاهراً در آنجا منزل کرده است ودر ۶ جمادی الاولی ۸۰۳ ه . : ۲۳ دسامبر ۱۴۰۰ م . هنگامی که با سلطان بشهر رفته بآنجا وارد شده است پیش از آنکه بقبة یلبغا برود . معلوم نیست ابن خلدون درنخستین سفرخود بدمشق هم در آنجا اقامت کرده باشد (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۵ پیش ازین) .

ابن عربشاه (ج۲ص ۸۵: ۲٦) نام هشت قاضی را میبرد که درین هنگام در عادلیه گرد آمده بودند و می گوید که ایشان ابن‌خلدون را «مامور کارهای‌خود کردند »(دربارهٔاین‌سوء تفاهم واغتشاش رجوع کنید بیادداشت های شمارهٔ۴۱و۴۸ درذیل).

مقالهٔ کوچکی بقلم‌عبدالقادرالمغربی‌دربارهٔشرح«اقامت‌ابن‌خلدون درمسجد عادلیه » (صحایف ۴۲ـ۷۴) دردستست که بیشتر جنبه داستان پردازی دارد و بوقایع تاریخی کمتر اهمیت داده است. نیز رجوع کنیدبه مجلهٔ شعبهٔ زبانهای شرقی برلن۱۹۲۹ ص۲۲۲ـ۲۲۳.

Mitt. der Seminars für orientalische Sprachen Berlin, 1929. pp. 222–253

(۲۹) این ترتیبات در پاسخ پیشنهادی بود از جانب تیمور که دو نماینده آمدند و از پای دیوارها فریاد برآوردند « امیر خواستار صلح است» پس مردهشیاری رابفرستید که باوی گفتگو کند .» (سلوك ورق ۲٦ آ: ۲۵ نجوم ج ٦ص۲۳ : ۲۰) . بنابر گفتهٔ ابن‌ایاس (ج ۱ص۳۳۱: ۱۹) تیمور دریکشنبه۲۳جمادی‌الاولی ۸۰۳ هـ . ـ ۹ ژانویه۱۴۰۱م . نماینده را فرستاد وتقاضا کرد که کسی را برای گفتگوی صلح‌بفرستند .

(۳۰) نایب قلعه‌های شهرهای عمدهٔ سوریه مانند حلب‌و دمشق و کرک راسلطان خود درقاهره مستقیماً بر می گزید و ایشان از نایب و افسران دیگر شهر مستقل و تنها در برابر سلطان قاهره مسئول بودند (رجوع کنید بکتاب‌سوریه تألیف گود فروادومومبین فهرست ج۳بعنوان نائب‌القلعه

(Gaudefroy–Demombynes– La Syrie, Index III.

نایب‌قلعهٔ دمشق در آن هنگام یزدارنام داشت بنا بر گفته العینی

(ورق ٤١ ب: ١٤ درمتن اعراب گذاشته است) : ابن عربشاه (ج ۲ ص ٧٦: ١١) اورا «ازدر» می‌نامد، شرف‌الدین (ج۳ ص۳۳۵،۳۳۸) «یزدار» بمعنی قلعه‌دار آورده است (کوتوال، رجوع کنید بمتن فارسی ج ۲ ص ۳۳۰). منظور ابن‌خلدون اینست که یزدار باتقاضای‌صلح تیمور مخالفت کرد. در هرحال قضاة امیدوار بودند که از دروازهٔ نصر از شهر بیرون روندولی چون این دروازه درست درزیر قلعه بودنایب قلعه می توانست مانع‌شود از آن بیرون‌روند.

(۳۱) ابراهیم‌بن شمس‌الدین محمدبن‌مفلح‌الحنبلی‌الدمشقی(متوفی در آخرشعبان۸۰۳هـ - آوریل۱۴۰۱م.) معمولا تقی‌الدین(نجوم‌ج٦ص٦۲: ١٨ ، ۱۵۳:٦) لقب داشته است نه برهان الدین آن چنانکه ابن خلدون این‌جا و درجاهای دیگر گفته است. برای تحصیلات و خاصیت اورجوع کنیدبشرح تحسین آمیزی که درسخاوی ج ١ص١٦٧ -١٦٨ آمده است . مأموریت اورا نزدتیمور سخاوی (کتاب سابق‌الذکر) قیاس‌کرده است با مأموریت این‌تیمیه دریک‌قرن پیش نزدغاران خان دردمشق،ابن‌ایاس (ج ١ص۲۳۱:۲۲) می گویدکه اورا انتخاب کرده بودند« برای آنکه‌ترکی‌و فارسی می دانست » رجوع کنید به اشاراتی که در یاد داشت بعد به او خواهد شد .

(۳۲) نخستین ملاقات این مفلح باتیمور درروزجمعه ۲١ جمادی-الاولی۸۰۳ هـ- ۷ ژانویه ۱۴۰۱م . بوده است «صوفی درویشان » درمتن تنها«الفقرا» آمده‌است که معنی تحت‌اللفظ آن «تنگدستان» است، بـرای آگاهی‌ازفقرا وصوفیه ومراسم آنها رجوع کنید بدایرةالمعارف اسلامی

در کلمهٔ فقیر و تعبیرات آن، نجوم ج٦ ص٣٥٥: ٧-١٠ ابن الفرات ج٩ فهرست در کلمه «فقرا» .

برای معنی کلمهٔ زاویه، عبادتگاه، دیر، مسافرخانه های درویشان رجوع کنید بنجوم ج ٦ ص١٨:٣٩٥، «صوفیان ومشایخ خانقاه ها» (مشایخ الزوایا) دایرة المعارف اسلامی در ذیل کلمهٔ «زاویه» مسافرخانه های بزرگ صوفیان بنام «خانقاه» (بسکون نون یا فتح آن) معروف بوده است دراین باره رجوع کنید بکتاب سوریهٔ گود فروا د ومومبین ضمیمهٔ ٧٩ یادداشت شمارهٔ ١ وغیره .

درمتن ابن خلدون انتظار میرود نام خانقاه مخصوصی برده شده باشد پس احتمال می رود چند کلمه ازمتن افتاده باشد و در نسخهٔ آ از کتاب تعریف ورق ١٨:١٧٩ جای آنها سفید مانده است . خانقاه مهم صوفیه در دمشق یکی صلاحیه بوده که آنرا سمیساطیه یا شمیساطیه هم می گفتند (صبح ج١٢ ص١٠١ و کتاب گودفروا دوموموبین ص١٦٣- کتاب تالاس ص٢٢٦) بنام مؤسس آن علی بن محمد السمیساطی .

این نکته بانسان تلقین میکند که لااقل درمیان جاسوسان و خبر-گزاران که تیمور در شهرهای مختلف داشته است «یکی ازصوفیه سمیساطیه» بوده است و تیمور شخصاً درمیان فقرای سمیساطیه یك بار دیده شده است » (ابن عربشاه ج ٢ ص٨٠٤ : ٨ ، ١٢:٨١٠) برای جاسوسان در دمشق رجوع شود بکتاب تیمور تألیف ب . دومیگنانلی ص ١٣٤-١٤١) .

این که ابن مفلح صوفیان را همراه خود برده است میرساند که قاضی شاید تصور کرده باشد تیمور اورا بخوشروئی خواهد پذیرفت . قرینهٔ دیگر اینست که شرف الدین (ج ٣ ص ٣١٤-٣١٥) و نظام الدین شامی (چاپ تاور

ص۲۳۰) آگاهی میدهند که فرج در نقشه‌ای که برای کشتن تیمور کشیده بود سه نماینده را بجامهٔ فقرا در آورده ایشان را باردوی تیمور فرستاد تا هنگامی که در سرا پردهٔ خود مشغول نماز گذاردن بود بکشند ولی جاسوسان دستگیر شدند و بهلاکت رسیدند. این که تیمور دوستدار ادبیان و درویشان بود کاملا مسلم است.

(۳۳) درمتن «آنها» (هم) آمده است که جمع مذکر باشد نه تثنیه. اگر آنرا مبهم آورده‌اند یا اینکه میخواهد برساند که با ابن مفلح آن شیخ صوفی کسان دیگری هم بوده‌اند روشن نیست. در کتاب ابن ایاس ج۱ ص ۲۳:۳۳۱ چنین خوانده می‌شود:

«و بااو پنج تن از اعیان دمشق بودند» ومی گوید که ابن مفلح تنها مدت کوتاهی (ساعة) با تیمور بود.

(۳٤) ابن تغزی بردی (نجوم ج٦ ص٦۲: ۲۰ و ٦۳: ۳) رجوع کنید بسلوك ورق ۲۸:۱۲٦ ابن ایاس ج۱ ص ۲٦:۳۳۱) آورده است که تیمور برای گمراه کردن ابن مفلح درمورد قصد وی چنین گفت: اگر برای آن نبود که سفرای وی پیش از آن بدست سودون کشته شده بودند، او هرگز بسوریه نمی‌آمد ولی اینك سودون امیر اوست و تنها چیزی که برای بازگشت خود می‌خواهد پیش کش‌های معمولیست که در تسلیم شهر داده می‌شود (چنانکه پس ازین خواهد آمد). ظاهراً بگفتهٔ ابن خلدون اعیان و قضاة می‌بایستی بیایند و درشرایط تسلیم گفتگو کنند.

(۳٥) چون درهمهٔ دروازه‌های شهر بدست امرا و نوابی که در شهر بودند بسته شده بود (نجوم ج٦ ص ۲۱:٦۱) و نایب قلعه نیز بیرون رفتن از دروازهٔ نصر را رد کرده بود ابن مفلح را ازدیوار پائین فرستادند (سلوك ورق

٢٧:١٢٦ نجوم ج٦ص٦٢:١٧و٦٣:٢٠). تنها ابن ایاس (ج١ص٣٣١:٢٢ و ٣٣٢:٧) از بکار بردن طناب (سریاق ، سریاقات) بعنوان وسیلهٔ پائین آمدن سخن میراند . (رجوع شود بکتاب دوزی) .

ظاهراً لشکرگاه تیمور درقبةالیلبغا بود که بگفتهٔ ابن عربشاه (ج٢ ص٥٢:٢ وص٤٨ بعداز آن) تیمور پس ازعزیمت فرج به آنجا رفت .
شرف الدین(ج٣ص٣٣٢) ممکنست بهمین مکان اشاره کرده باشد هنگامی که میگوید سرداران ولشکریان تیمور در«حومه» مستقر شدند ومقداری کثیرلوازم واسلحه واشیاء وهر نوع کالای دیگر در آنجا یافتند . و تاریخ آنرا درهرحال دوروز بعد معین کرده است (در٢٣جمادی الاولی٨٠٣هـ ـ ٩ ژانویه١٤٠١ م)

اینکه مرکز لشکرگاه تیمور در قبةالیلبغا باقی مانده بود بگفتهٔ ابن عربشاه تعیین میشود که سودون (سیدی سودون) نایب دمشق بحلب رفته بود ودر آنجا اسیرشد وسپس در قبةالیلبغا در اسارت مرد . شرف الدین (ج٣ ١٦٣) می گوید که سودون را در روزی کشتند که صبح آن سلطان حسین بمردم سوریه پناه برد (رجوع کنید بسلوک ورق ٢٥ب.٢ که در آنجا تاریخ ١٣ جمادی اولی ٨٠٣هـ ـ ٣٠ دسامبر١٤٠٥م. نوشته شده است) اماظاهراً هنگام نخستین ملاقات ابن مفلح باتیمور سودون هنوز زنده بوده است بنابر گفتهٔ نجوم(ج٦ص٦٣:١)همچنین رجوع کنید به نجوم ج ٦ ص ١٤٩:٢١ درجائی که مرگ سودون را بتاریخ آخر رجب ٨٠٣ هـ . مارس ١٤٠١م. آورده است .

اگرچه مرکز لشکرگاه تیمور ظاهراً درقبةالیلبغا باقی مانده بود ولی این مانع از آن نیست که وی شخصاً درقصر الابلق منزل کرده باشد .

شرف‌الدین (ج۳ص۳۳۲) خاطر نشان کرده است که تیمور ظاهـراً در ۲۳ جمادی‌الاولی ۸۰۳هـ ـ ۹ژانویهٔ ۱۴۰۱ م . درابلق فرود آمده بودو (درج۳ ص۳۳۴) سپس بلشکرگاه خود باز گشته بود. اندکی بعدمی گوید (ج۳ص ۳۴۰) که پس از تسلیم قلعه (رجوع کنید به پس ازین) تیمور «ازابلق رفت که درخانهٔ بتخاص اقامت کند ودستورویران کردن ابلق راداد) .

وهنگامی که تیمور سرانجام ازدمشق رفت لشکرگاه خود را از قبیبات برداشت که جایگاهیست درمشرق دیوارهای شهر ودرجنوب ابلق واین نشان میدهد که آنجاازقبة الیلبغا بشهر نزدیکتر بوده است . ابن خلدون خود گفته است که یك باروی تیموررا درابلق دیده است (بیادداشت ۱۵۰ درذیل رجوع کنید) . احتمال می‌رود که پس ازنخستین ملاقات ابن خلدون با تیمورلازم نبوده است که همیشه درلشکرگاه وی بماندولی ازشهرخود بوی بآسانی دسترس داشته است .

(۳٦) درنسخهٔ خطی چنین آمده است : «ما صحهم من التقدمه» هیچ درینجا معنی ندارد و«صحبتهم» خوانده شده است بمعنی «درمصاحبت ایشان» ابن خلدون همین خط دوم را در کتاب العبرج۷ص۴۵٦:۲ نیز آورده است . کلمهٔ «تقدمه» بمعنی پیشکش که تیموردرنخستین ملاقات با ابن ـ مفلح خواستارشده است (رجوع کنیدبسابق) به «طقزات» معروفست (سلوك ورق۱٦ب:ه، نجوم ج٦ص٦۳ : ۳ ، «تقدمه من الطقزات» نوشته شده است که بمعنی «نه‌ها» است ومعمولا شامل نه قسم مواد خوراکی و آشامیدنی و لباس وجانوران وغیره است . تیمور در آن روزشنبه (۲۲جمادی‌الاولی ۸۰۳هـ ـ ۸ژانویه ۱۴۰۱م.) نمایندگانی فرستاد واین پیشکش‌های معهوددرا خواستارشد (سلوك ورق۲٦ب :۲، نجوم ج٦ص۱۳:٦۳) وابن مفلح درگرد

آوردن آنها شتاب کرد (نجوم ج ٦ ص ٦٣: ١٤).

(۳۷) این دومین ملاقات ابن‌مفلح با تیمور در روز شنبه ۲۲ جمادی‌الاولی ۸۰۳ هـ ۸ ژانویه ۱۴۰۲ م. روی داد و ابن‌مفلح در بامداد شنبه ۲۳ جمادی‌الاولی ۸۰۳ هـ ـ ۹ ژانویه ۱۴۰۱ م. بشهر باز گشت (سلوک ورق ۲٦ آ و بعد؛ نجوم ج ٦ ص ٦٣: ۲۱ـ٤٦: ۱) اگرچه این ایاس (ج ۱ ص ۳۳۲، ۳۰۸) این ملاقات را روز دوشنبهٔ ۲٤ جمادی‌الاولی ۸۰۳ هـ ـ ۱۰ ژانویه ۱٤۰۱ م. نوشته است و بازگشت را در روز سه‌شنبه.

کسانی که درین ملاقات دوم با ابن مفلح همراه بوده‌اند قضاة و فقها و اعیان و بازرگان بوده‌اند (سلوک ورق ۲٦ ب: ٤ نجوم ج ٦ ص ٦٣: ١٤، شرف‌الدین ج ۳ ص ۳۳۲ می گوید اشراف وقضاة وائمه و دانشمندان و دیگران. ابن ایاس ج ۱ ص ۳۳۲: ٦ از دانشمندان وقضاة ومشایخ سخن میراند).

ایشان نخست بدروازهٔ قصر رفتند (سلوک ورق ۲٦ ب: ١٥؛ نجوم ج ٦ ص ٦٣: ١٦) ولی چون روز پیش از آن نایب قلعه اجازهٔ باز کردن دروازه را رد کرده بود؛ ایشان ناچار از قسمت دیگری از دیوار بالا رفتند که خود و پیشکشی‌ها را پائین بیاورند. (سلوک ورق ۲٦ ب: ۷ نجوم ج ٦ ص ٦٣: ١٩ ابن ایاس ج ۱ ص ۳۳۳: ۷) شرف‌الدین (ج ۳ ص ۳۳۳) اشتباهاً می گوید که ایشان دروازه‌ها را گشودند تا پیشکش‌ها را بیرون ببرند.

(۳۸) مقصود از کلمهٔ «امان‌نامه» کلمهٔ «رقاع» (جمع رقعه) است بمعنی «پاره» در سلوک (ورق ۲٦ ب: ۱۰ رجوع کنید بنجوم ج ٦ ص ٤٦: ٤) «ورقه» بمعنی کاغذ آمده است در ابن ایاس (ج ۱ ص ۳۳۲: ۸) کلمهٔ «مثال» آمده‌است بمعنی یادداشتی که شامل مواد دستور یا فرمانی باشد که بایستی در یکی از دفترهای دولتی بصورت رسمی در آید.

این امان نامه شامل نه سطر بوده است (سلوك، نجوم، ابن ایاس). این امان‌نامه بنا بر گفتهٔ سلوك و نجوم برای مردم دمشق و خانواده‌هایشان (خاصة) بود، ابن‌میر ساند که مقصود ازین کلمه آنست که شامل حال لشکریان مصری که بعنوان موقت در شهر اقامت داشته‌اند نمی‌شده است (نجوم ج٦ ص٦٥: ٢١). این فرمان را در مسجد بنی‌امیه خواندند (سلوك ورق ٢٦ب: ١١، نجوم ج٦ ص٤٦: ٤، ابن ایاس ج١ص٣٣٢: ٩).

کسانی که بملاقات تیمور رفتند شنبه شب ٢٢ جمادی الاولی ٨٠٣ هـ ـ ٨ ژانویه ١٤٠١م. رادر لشکرگاه اوماندند وبامداد یکشنبه ٢٣ جمادی‌الاولی ٨٠٣هـ ـ ٩ژانویه١٤٠١م. باامان نامه بازگشته (سلوك ورق ٢٦ ب: ٨، نجوم ج ٦ ص٦٣ : ٢١). درزبان تازی شنبه شب را شب یکشنبه می‌گویند.

(٣٩) این گفتهٔ ابن‌خلدون دربارهٔ موافقت باپذیرفتن یکی ازامیران برای حکمرانی شهردر سلوك ونجوم صریحاً ذکرنشده است (رجوع کنید بشرحی که دربارهٔ شاه ملك خواهد آمد) ولی ازین نکته برمیآید که هنگام بازگشت این هیئت تنها دروازهٔ باب الصغیر که در دیوار جنوبی شهرست (درمشرق قسمت میانی آن) باز بود ویکی‌از امیران تیمور در برابر آن «نشسته بود» تااز احتمال ورودلشکریان تیمور جلوگیری کند (سلوك ورق ٢٦ ب : ١٢، نجوم ج٦ص٦٤ : ٥، ابن‌ایاس ج١ص ٤:٣٣٢)

ازسوی دیگر بنابگفتهٔ سلوك (ورق ٢٦ ب : ٩) ونجوم (ج٦ص ٦٤ : ١) تیمور درنخستین ملاقات خود برخی ازکسانی راکه بملاقاتش آمده بودند بعنوان کارگزاران مختلف مانندقاضی (درنجوم قاضی القضاة) یکی‌از وزیران ویکی ازماموران وصول (مستخراج الاموال) برگزیده

است . ابن‌خلدون ازین انتخابات رسمی درین‌جا سخن‌نمی راند اما پس ازین درباره ملاقات دیگری که می‌توان گفت اجتماع‌دیگری بوده‌است بآن اشاره‌میکند(رجوع کنید بیادداشت‌شماره ۱۱۵) : این‌ایاس‌هیچگونه ذکری ازین انتصاب نکرده است .

اگر نتیجه ای که پیش‌ازین گرفته شددرست باشد ناقل این مطلب جزئیات چندین جلسه‌ملاقات رادریك جلسه‌جمع کرده است ونیز این حقیقت رامیرساند که تاریخهای ابن‌ایاس یك‌یا دوروز با آنچه‌در سلوك ونجوم آمده‌است‌تفاوت دارد .

(٤۰) پس ازین بیانات بلافاصله شرح ابن‌خلدون درباره ملاقات دوم ابن‌مفلح باتیمور میآید وتنها بایك واو بهم‌پیوسته شده‌است .نتیجه آنست‌که تیمور دردومین ملاقات خودسراغ ابن‌خلدون را گرفته است وابن مفلح نیز آنرا هنگامی‌که بامداد روز یکشنبه ۱۳ جمادی الاولی ۸۰۳ ه . ـ ۹ ژانویه ۱٤۰۱م . برگشته باو گفته است (رجوع کنید به یادداشت شماره۳۸بیش ازین)؛ پس ملاقات ابن‌خلدون با تیمور(چنانکه پس ازین خواهد آمد) ناچار در همان روزیکشنبه یا دیرتر روی داده است .

(٤۱) چگونه تیمور ازبودن ابن‌خلدون دردمشق آگاهی یافته است تنها میتوان حدسی‌زد . این‌امکانات درمیان هست : ممکنست‌ابن‌مفلح به تیمور گفته باشدکه ابن خلدون در میان قضاة و امرائی که پس ازفرار فرج ولشکریان او بقاهره مانده‌اند هست وابن خلدون در میان کسانی بوده است‌که درجلسهٔ‌مسجد عادلیه امرای دمشق راوادار کرده‌اند باتیمور بکنار بیایند وتسلیم بشوند . اگر ابن مفلح این‌مطلب را به

تیمور گفته باشد پس در حقیقت هیچ نوعی احتیاج نبوده است که تیمور سراغ ابن خلدون را بگیرد .

در شرح ابن عربشاه دربارهٔ نخستین ملاقات ابن خلدون با تیمور بنظر میرسد که تیمور هیچ گونه آگاهی قبلی دربارهٔ ابن خلدون نداشته است پس بنابرین نمی توانسته است از ابن مفلح سراغ وی را بگیرد . بنابگفتهٔ ابن عربشاه تنها پس از آنکه ابن خلدون باتیمور روبرو شدبا وی آشنا شدووی که بی خبراز هویت قضاةمختلف بود ازدیدن ظواهر مخصوص ومختلف یکی ازایشان یعنی ابن خلدون باینجا رسید بگوید: «این مرد از مردم کشور شما نیست» (ج ۲ ص ٦٤: ۹،چاپ کلکته ص ۲۱۲ : ۹).

این نیز ممکنست که تیمور بوسیلهٔ جاسوسان وخبرگزاران خود درشهر ازوجود ابن خلدون ومردان مهم دیگر دردمشق آگاه شده باشد (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۳۲ پیش ازین) .

(٤۲) آن مسجدعادلیه نزدیك مسجدامویان بود (رجوع کنیدبه یادداشت شمارهٔ ۲۸ پیش ازین).

(٤۳) آن واقعه دریکشنبه شب بود (بزبان تازی میگوید شب دو شنبه) ٢٤ جمادی الاولی ۸۰۳ ه ــ ۱۰ ژانویه ۱٤۰۱م .

(٤٤) مخالفت هائی دربارهٔ قبول شرایط صلح درشب بیش از آن رخ داد (بعربی شب شنبه) هنگامی که ابن مفلح ازنخستین ملاقات خود بازگشت وتنها دربامداد شنبه ۲۲جمادی الاولی ۸۰۳ ه ــ ۸ ژانویه ۱٤۰۱م . نظریات ابن مفلح برتری یافت (سلوك ورق۲٦ ب ۱،نجوم ج ٦ص٦۳ : ۹) ظاهراً مخالفت هاهنگامی که شرایط صلح(رجوع کنید

بیادداشت شمارۀ۳۸) را درمسجد امویان خواندند تجدیدشد .

(٤٥)ظاهراً ترس‌ابن‌خلدون ازین بوده است که پیشنهاد کرده بود برای‌شرایط صلح کسی رانزد تیموربفرستند .

(٤٦) آن‌ظاهرا درباﻣﺪاد روزدوشنبه ۲٤جمادی‌الاولی۸۰۳ ه.ـ ۱۰ژانویه ۱٤۰۱ م. بوده‌است .

(٤۷) هنگام‌فرود آمدن ازدیوار ظاهراً ابن خلدون دنبال گروه نخستین بوده که ابن مفلح وهمراهان او برای نخستین ملاقات با تیمور از دمشق بیرون رفته بودند .

بنابر روایت منهل (ورق ٤۹ ب : ۸) ابن خلدون طنابی‌بکاربرده (حبل) . سلوك (ورق ۲۸ آ) این نکته را حذف‌کرده است (نیزرجوع کنید بیادداشت شمارۀ ۳٥ پیش‌ازین) .

(٤۸)ازین اوصاف روشن میشودکه ابن عربشاه ازنوشتۀ خودکه می‌گوید قضاة ابن خلدون را باخود بردند بخطاررفته‌ست .(ج۲ص ٦۲: ۸ آنجائی‌که متن باید ظاهراً چنین‌خـوانده شود :«ایشان نمیتوانستند از همراه بردن وی با خود مانع شوند ») بیادداشت شمارۀ ٤۱ رجوع کنید .

اگرچه ابن‌خلدون گفته‌است‌که (بیادداشت شمارۀ ۲۰۷ رجوع کنید) مقصود دیگری بجز ملاقات‌تیمور نداشته است زیرا که تیمـور سراغ اورا گرفته بود . اگرچه ظاهراًمایل بوده است،پیش ازقضاةدیگر برود و دلیل این تمایل خود را بقضاة،ترس از جان خود گفته بود، ولی نتایجی که گرفته شد نشان می‌دهد که دلیل‌حقیقی او یالااقل جزئی‌از آن این بودکه میخواست تنها برود تاجائی که ممکن بود خود را از مردم‌و

مصریان جدا کنند .

(۴۹) شاه ملك یکی ازامرای مهم دربار تیمور بود که از جانب تیمور بنیابت دمشق گماشته‌شد (نجوم ج ٦ ص٦٥: ٤) در بارۀ وی‌رجوع کنید بیاد داشت شمارۀ ۱٦۰؛ نجوم ج ٦ و بعد از آن ابن‌ایاس‌ج ۱ ص ۳۳۲: ۲۵؛نقش مهمی که شاه ملك پس‌از مرك تیمور بازی کرده‌بارتولد در کتاب الغ بیك بخوبی شرح‌داده است .

(۵۰) جغطای‌خان یکی ازپسران چهارگانۀ چنگیز خان بود که بتر کستان کاشغر فرغانه وسرزمینهای دیگر ماورای جیحون حکمرانی یافت (رجوع کنید بیادداشت‌شمارۀ ۲۱۵). در نتیجۀاطلاعات بسیاری که ازیاسا قوانین ایلیاتی مغولان که چنگیز تدوین کـرده بودداشت نفـوذ بسیار یافت . خاندان جغطای درزمان تیمور مقام‌برتر در دربار داشتند (رجوع کنید بکتاب بارتولدص۲۱٤،۲۱۷ و کتـاب‌الغ‌بیك ص۱۷، ۳۵ کلاویخو ص۱۹۰-۱۹۱) .

پیشرفتهای‌خاندان جغطای را در فتوحات ایشان که درنتیجۀ آن نیرومند ترین پیشوایان آسیای مرکزی در زمان سویورغتمش و تیمور شدند ابن‌خلدون در طریقۀ خاص تعبیر تاریخی خود شرح داده است - تا آنجاکه بزندگی‌بدوی‌صحرای‌خود پابست ماندند واز تجمل‌و آسایش خودداری کردند (رجوع کنندبکتاب تعریف نسخه خطی آ ورق ۷۸ب: ٦ و دایرة المعارف اسلام درکلمۀ جغتای خان). کلمۀ جغطای در کتاب ابن خلدون همواره باقاف نوشته ونه با غین که همیشه‌بدان‌می‌نویسند.

(۵۱) این تعارفهای عادیست واین توصیف جزء بجزء ابن‌خلدون که باروش موجز مالوف وی‌تفاوت بسیار دارد میرساند که آغاز شرح‌او

ازملاقات وی با تیمور ازین جاست .

(۵۲) مرکب ممکن است اسب یا استر باشد . قضاة ظاهرا بر استر سوار می شدید (رجوع کنید بداستان استر ابن خلدون یادداشت شمارهٔ ۱۷۱).

(۵۳) چنانکه پیش ازین هم اشاره رفت (یادداشت شمارهٔ ۳۵) ظاهرالشکرگاه تیمور در آن زمان درقبة الیلبغا بوده که بیش ازیك میل ازدروازه های شهر فاصله داشته است . سراپردهٔ بارعام معنی تحت اللفظ آن چادر کنکاش است یعنی جایی که تیمور برای مشورت در آن می نشست .

(۵٤) ابن خلدون بمناسبت مغربی بودن از پیروان طریقهٔ رسمی شمال افریقا ست . ظاهرا درموقعی که تمام عناوین اورا ذکر کرده اند ، عنوان تمام قاضی مالکی مغربی را بدستوروی گفته‌اند ومقصود وی تایید این نکته بوده است که تیمور بداند مغربیست . ودرهرحال وی هرگزمقام قضاوت نداشته است (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۷۰) ودر آن زمان نیز مقام قاضی مالکیان مصررا نیزنداشته است (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ٦) . چنان مینماید که ابن خلدون تصورمیکرده است اگر وی را از نژاد اصلی مغربی بدانند تیمور نسبت باو مهربان تر خواهد بود واهمیت وی بیشترخواهدشد . اگرچه ابن خلدون بومی تونس بود وپیش از رفتن به مصر بآنجا بازگشته بود، رابطهٔ وی با شمال افریقا و اسپانیا بهیچ گونه گسسته نشده، هنگام اقامت در مصر با دوستان بسیار از دانشمندان و سیاست مداران مغرب مکاتبه داشته وایشان نیزبنوبهٔ خود ازپیشرفت‌های وی درمصر آگاه شده بودند .

رابطهٔ ابن‌خلدون‌باشمال افریقابرای سلطان برقوق بسیار گرانبها بود واز آزمودگی وزبردستی سیاسی وی دربهبود روابط‌صمیمانهٔ وی با همسایگانش برخوردارمیشد .

در آن زمان روابط سیاسی فرمانروایان شمال افریقا و سلاطـین مملوك قاهره بوسیلهٔ تبادل هدایا ومکاتیب و نمایندگان برقرار میشد . این رسم دیرین بودکه برقوق نیز آنرا معمول داشت . ابن‌خلدون هم در شرح حال‌خود فصلی‌را مخصوص همین موضوع قرار داده و بآن عنـوان فعالیت درمورد تبادل هدایا وتحف درمیان فرمانروایان مغرب والملك‌ـ الظاهر«برقوق» داده است (تعریف نسخهٔ آ ورق ۷۳ آ:۱٦) . در ین شرح حال جمل‌بسیار نقشی راکه ابن‌خلدون بازی‌کرده است نشان می‌دهـد گاهی حتی ازنظریك مشاوو وندیم سلطان برقوق در بارهٔ مسائلی کـه راجع بشمال آفریقا بوده است .

این وابستگی بمغرب را میتوان دلیل آن دانست که ابن خلدون با اصرار فراوان بظاهرمغربی ومراکشی خود دلبستگی داشته است و ـ هرگزجامهٔ قضاة مصری را نپوشید وهمین باعث شده‌بودکه دشمنانش‌در همان عصروی را مورد تحقیر و تمسخر قراردهند (برای جزئیات بیشتر دربارهٔ لباس‌مغربی رجوع کنید بکتاب گود فروادو مومبین‌بعنوان‌العمری ص۱۲٦ـ۱۲۸،۲۰۲ـ۲۰۵) . درسراسر دوران زندگی خود مغربی باقی ماندوبیگانه بشمارمیرفت. با اصرار تمام‌باظاهرخودووسایل دیگرنشان می‌دادکه‌بمغرب بستگی دارد (ابن حجر ورق۲۲۳، سخاوی ج٤ص۱٤٦: ۹:۱٤۹،۱۸،شذرات ج۷ص۷۷)وانگهی‌این نکته‌نیز مؤید آنست که‌چون در ۸۰۳هجری،۱٤۰۱ م. ازدمشق بمصر بازگشت به فرمانروای مـغرب

(چنانکه پس ازین خواهد آمد) نامه ای نوشت که محتوی شرح تجارب وی در دستگاه تیمور بود .

(٥٥) برای جزئیات بیشتر دربارهٔ سراپرده های تیمور در سمرقند و مراسم پذیرائی وی رجوع کنید بکتاب کلاویخو که تیمور را درپای تخت وی درسال ۱٤۰٤ دیده است ودیده است که تیمور بر آرنج خود روی بالش هائیکه بسیاری از آنها راپشت سرش انباشته بودند تکیه کرده بود (ص۲۲۰وص۲۳۷ـ۲۷۳).

(٥٦) ابن خلدون گفته است که نخست وی سخن گفته است (فتحت) ودر آن موقع تیمور چشم بزیرافکنده بود، علامت تواضع با خم کردن سر بود . کلاویخو وهمراهانش (ص۲۲۰) چنین تعظیم کردند که زانوی راست خودرا خم کردند وبروی زمین گذاشتند ودست های خود را روی سینه برروی هم گذاشتند وسه بار این کاررا کردند وهمچنان زانوزده بودند تا تیمور دستور داد برخیزند وباو نزدیکتر شوند .

(٥٧) کلاویخو (ص۲۲۱) دیده است که در هرحال تیمور هرگز دست خودرا برای بوسیدن دراز نمی کرد زیرا این رسم ایشان نبود . هیچ یك ازیشان نباید دست هیچ سرکردهٔ بزرك خودرا ببوسند. اینکار درینجا ناروا بوده است .

(٥٨) عبدالجبار (ازحدود ۷۷۰ تا ۸۰٥ ه. ۱۳٦۹ـ۱٤۰۳م.) یکی ازمشاهیر علمای شریعت اسلام وقوانین آن در دربار تیمور وپیشنماز وی بود(رجوع کنید بسخاوی ج ٤ ص۳٥:٥ـ۱۷) مردی بود که معلومات فراوان درهمهٔ شعب مختلف دانش داشت،عربی وفارسی و ترکی میدانست معروف بود که معتزلیست که عقیده ای مشترك درمیان شیعه واصل سنت

دارند و در بارهٔ خلافت علی و معاویه و یزید بحد واسط قائلند ، وی یکی ازچهار دانشمندی بود که شب‌وروزباتیمور و«مشیروصاحب‌الرای» وی بودند،چنانکه العینی گفته است (ورق ۴۱ب:۲۱) وویرا«ترجمان» عقاید تیموردانسته اند(منهل ورق۱۴۸ب:۲۲) .

وی با تیمور بسوریه آمده‌بود وچون‌دربحث زبردستی کامل‌داشت بنام تیمور در مباحثاتی با دانشمندان حلب و دمشق و مخصوصاً این مفلح داشت شرکت‌داشت(رجوع کنید بمنهل ورق ۱۴۸ب : ۲۱) تیمور عادت‌داشت از دانشمندان سوریه سؤالاتی بکند وپاسخ ایشانرا بهانه - ای برای زجردادن و کشتن ایشان قرارمی‌داد. چنانکه ابن الشحنه گفته است (وابن عربشاه از وی روایت کرده است ج۱ص۶۲۴-۶۴۴،ج۲ ص ۸۰-۹۰).

ابن عربشاه‌می گوید (ج۲ص۹۰)که ابن عبدالجبار« ازروی خون مسلمان میگذشت». درهرحال‌سخاوی(ج۴ص۳۵:۱۵) می گوید که‌چون عبد الجبارنمی‌توانست مستقیماًمخالف‌رأی تیمور باشدگاهی‌ازمسلمانان یاری می کرد وابن الشحنه (ابن عربشاه‌ج۱ ص۶۳۲:۱)روایت کرده‌است که درحلب پس از آنکه مردم سوریه ومغولان هردودرجنك کشته‌شدند، تیمور این سؤال راکرد که «کدام یك ازدو گروه شهیدند ؟ » عبد الجبار که طرفدارابن الشحنه بود پنهانی باوگفت‌که اگروی (ابن الشحنه)می خواهد بداند چگونه پاسخ تیموررا بگوید باید بداند که او شیعه است (نیزرجوع کنید باشارات منهل دربارهٔ عبدالجبارورق ۱۵۲ آ:۱۸تا۱۵۳ ب :۴،شذرات‌ج۷ص۶۵).

(۵۹) چون ابن‌خلدون تنها می‌توانست مقصود خودرا بزبان‌تازی اداکند وتیمورنیز ازسوی دیگرزبان نمی‌دانست‌وتنها کمی‌فارسی‌وترکی

می‌دانست (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲۰) وجودمترجمی لازم بود. بنا بر ین مصاحبهٔ تیمور بـا ابن خلدون بوسیلهٔ عبدالجبار انجام گرفته است .

نام کسان دیگری بجز مترجم که ممکنست در مصاحبهٔ مزبور در میان تیمور وابن خلدون رابطه بوده باشندضبط نشده است،مگردر کتاب ابن قاضی شهبه(ورق ۱۸۱)که درشرح کوتاه‌خود یابهتربگویم تعبیری که ازگفتگوی تیمور وابن خلدون کرده درمنبع اطلاعات خود کسی را بنام شهاب‌الدین بن‌العز نام می‌برد که بگفتهٔ او«شاهد قسمتی ازین‌مصاحبه بوده است » .

ابن عربشاه(ج۲ص۵۸،چاپ کلکته‌ص ۲۱۰-۲۱۱) درفهرست‌هفت پیشوایی که تصور میرود ازدمشق بملاقات تیموررفته باشند« که‌ازوزنهار بخواهند «قاضی‌حنفی‌محی‌الدین محمدبن‌العزرا (که بعدها تیمور وی را اسیرکرد وپس‌از آن بقاهره گریخت) نام می برد و پسرش قاضی‌القضاة - شهاب‌الدین بوده وظاهراً وی‌همان کسیست که‌منبع اطلاعات‌ابن‌قاضی‌شهبه بوده است(دربارهٔ ابن‌العزرجوع کنیدبنجوم ج٦ص۸۲۹: ۲۱ و۸۳۰ : ٦ و فهرست آن، سخاوی‌ج۲ص۲۲۰-۲۲۱:۱۰،۱۲۷-۱۲۸ شذرات ج۷: ۸۰)

(٦۰) باید درنظرداشت که ابن‌خلدون ازپاسخ قسمت اول پرسش تیمور دربارهٔ مغرب خودداری کرده است ودرپاسخ بقسمت دوم‌نیز کلمهٔ مبهم‌سرزمین من یاکشوررا بکاربرده است .

(٦۱)ابن خلدون در۱۵شعبان۷۸٤هـ . - ۲٤اکتبر۱۳۸۲م . تونس را ترك کرده تا آنکه‌بزیارت‌حج برود . دراول شوال ۷۸٤هـ .-۱۸دسامبر ۱۳۸۲م. باسکندریه رسیده‌است . یکماه در آنجا ماند و سپس بقاهره

رفت (اول ذوالقعده ۷۸۴ هـ . ـ ٦ ژانویه ۱۳۸۳م.) . زیارت خود را بعقب انداخت وسپس با اجازهٔ سلطان برقوق تنها درسال ۷۸۹ هـ.ـ۱۳۸۷ بآنجا رفت . در ۷۹۰ هـ . ـ ۱۳۸۸ م . ازمکه بازگشت (رجوع کنید بتاریخ ـ ابن الفرات ج۹ص١٦:١٠ـ۱۲ ۱۳:۲۰، کتاب العبر ج۷ص٤٥٥:۱۸) .

(٦۲) ظاهراً این عبارت نامنظمست آن سال ۷۸٤ بوده است (کتاب العبر ج ۷ ص ٤٥١ ببعد) نه تنها عبارت «وهشتاد» افتاده است بلکه ملاقات تیمور وابن خلدون درسال ۸۰۳ هـ ـ بوده است پس قرن آن «این» قرن هفتم نبود ولی قرن هشتم بوده. شاید ابن خلدون درنخست جای سال وتاریخ درست را بازگذاشته باشد وسپس آنرا درنسخهٔ خطی خود چنان نوشته است که کاتب نتوانسته است درست تشخیص بدهد(رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۷٤ درذیل) .

(٦۳) «درمیان دیوارها» ظاهراً این جا اشاره بقاهره است که مقر برقوق بوده است .

درکتاب التعریف(کتاب العبرج۷ص٤٥۲:٤) ونیزدرمقدمه (ج۲ص ۳۸٤) ابن خلدون ازقاهره ستایش بسیارکرده و آنرا مرکزفرهنگی دانسته است وبافصاحت تمام ستایش خودرا دربارهٔ این شهرچنین بیان کرده است «پایتخت جهان، باغ گیتی، جایگاه ملاقات مردمان» وگفتاریکی از استادان خودرا آورده است که «هرکس قاهره را ندیده شکوه اسلام را ندیده است.» (کتاب العبرج۷ص٤٥۲:۱۲) .

(٦٤) معنی تحت اللفظ عبارت اینست «باشمارهٔ آنها» (بعددها) شاید «بعدها» باید خواند که بمعنی بعد از آن باشد که اشاره ای به «جلوس» باشد . تاریخ قطعی بتخت نشستن برقوق ۱۹ رمضان ۷۸٤ هـ ـ ٢٦ نوامبر

۱۳۸۲م. است (نجوم ج٥ص ٣٦٢). ورود ابن‌خلدون بقاهره در اول شوال (روز عیدفطر) بسال ۷۸٤ هـ - یا ۸ دسامبر ۱۳۸۲ بوده است که ۱۲ روز پس از جلوس وی می‌شود (درمقدمه چاپ دوسلان ج۱ص ٦٢ بخطا «۸» آمده است کتاب العبرج ۷ص ٤٥٢:۱) عدد ۱۰ که ابن‌خلدون آورده برای آنست که عدد درست گفته باشد و این می‌رساندکه چندان اصراری بتاریخ دقیق نداشته است. ابن‌خلدون با سالهای اول سلطنت برقوق و طغیانهایی که بروکرده‌اند سروکار داشته‌است ودر کتاب العبرج ٥ص٤٦٧ -٤٧٢-٤٧٤ ٤٨٢، ٤٩٤، ٥٠١ و نیز درمقدمه ج ۱ص٣٢٦ آورده‌است ودر آنجا گوید «اکنون درمصر درلوای سلطنت سلطان برقوق‌هستم».

(٦٥) دورهٔ فترتی‌راکه درمیان جلوس برقوق درقاهره تا موضوع تیمور آورده‌است، بشتاب برگذار کرده زیرا ابن خلدون فوراً گفته است در اسکندرنه بوده و نیزذکری ازملاقات با برقوق‌نکرده واین می رساند که‌متن منظم‌نیست.

(٦٦) ابن‌خلدون گویا بجای آنکه‌بسادگی‌بگوید «من»، مقام‌من، رتبهٔ‌من، ودرجهٔ‌من گفته‌است‌وبازهمین کلمات‌رابهمین‌منظوردر کتاب‌العبر ج۷ص٤٥٢:۲۱ آورده است ونیزرجوع کنید به‌نسخه بدل کتاب‌العبر ج۷ ص٤٥٥:۲۲.

(٦٧) ابن‌خلدون فروگذار کرده است بگوید که امیرالطنبغا الجوبانی که ازمؤثرترین رجال دربار آن زمان بوده ویرا بسلطان‌برقوق معرفی کرده‌است، چنانکه‌درمنابع آمده‌است(منهل‌ورق٤٩ آ:۱۸وسخاوی ج٤ ص١٤٦:٥). اینکه آیاسلطان برقوق خود خواسته‌است باابن‌خلدون آشناشود، یا آنکه وی‌مایل‌بوده است بحضوراو معرفی شود، خبر آن‌بما

نرسیده است. ولی در هر حال نخستین ملاقات سلطان با ابن خلدون دوستی نزدیك نتیجه‌داده‌است که درتمام‌دورهٔ زندگی‌وفرمانروائی‌سلطان دوام داشته است.

در کتاب العبر ج۵ ص۴۷٤:۱٦ و۲۸:٤۷۸ ذکری از جوبانی کرده است نیزرجوع کنید با شعاری که ابن خلدون خطاب به‌الطنبغا الجوبانی گفته است (در کتاب التعریف نسخهٔ خطی آ ورق۷۳ آ:۱-۱۵) نیز رجوع کنید بمقدمهٔ‌همین کتاب ص۱۵.

(٦۸) ابن خلدون درین‌جا وارد جزئیات روابط خود با برقوق نمی‌شود اوراسرپرست وخداوندگارخودمیداند که توجه‌ومهربانی بسیار نسبت به‌وی کرده‌است. وابن خلدون ازامتیاز ومقام وبرتری‌هایی که‌این رابطه برای‌اوفراهم کرده قدردانی کرده است (کتاب العبر ج۷ ص۴۵۱-۴۵۲ تعریف نسخهٔ خطی آورق٥٦ ب وبعد از آن).

هنگامی که برقوق‌منعم‌وی‌درنتیجهٔ طغیان یلبغا الناصری(۵جمادی الاولی۷۹۱ه. اول‌ژوئن۱۳۸۹م.) اندك مدتی از فرمانروائی‌خلع‌شد، ابن خلدون نقش مشکوکی داشته است‌چنانکه ازوقایع زیربرمیآید:

در۲۱ذی‌القعده۷۹۱ه.-۱۲نوامبر۱۳۸۹م.رقیب‌پیشوای‌این‌سرکشی که‌بنام‌منطاش معروف است، الناصری راشکست‌داد. شورائی فراهم کرد که شامل خلیفه و چهارتن قاضی القضاة و دانشمندان دیگربود تا فتوی دهندکه‌جنك بابرقوق مشروعست. این فتوی را در۲۵ذی القعده۷۹۱ه. ۱۷ نوامبر۱۳۸۹ مسوده کردند و آنرا بعدهٔ بسیاری که ابن خلدون نیز درمیانشان بود نشان دادند (ابن‌الفرات ج۹ ص۲۰:۱٦۰) پس‌ظاهراً ابن خلدون هم از امضاکنندگان بوده است.

چندروز پس از آن در ۳ ذی‌الحجهٔ ۷۹۱ هـ . -۲۵ نوامبر ۱۳۸۹ م . منطاش خواست این فتوی‌را شمس‌الدین محمد الرکراکی که مانند ابن خلدون مالکی بود و شیخ‌یك خانقاه‌شیخون العمری‌بشمار میرفت، امضا کند. ولی وی نپذیرفت‌واو را درقلعه زندانی کردند (ابن الفرات ج۹ ص ۳:۱٦۳، نجوم ج۵ص ۲:٤۸۸) سپس، بعد ازبازگشت برقوق‌بتخت‌سلطنت (در ۱٤صفر ۷۹۲ هـ-اول‌فوریهٔ ۱۳۹۰م.: نجوم ج۵ص ۵۰۰: ۱۳)الرکراکی را قاضی القضاة مالکیان کرده‌اند (ابن الفرات ج۹ص ۲٤۰: ۱٦، نجوم‌ج۵ ص ۵۲۲: ۱۰) و این ظاهراً برای قدردانی ازخودداری وی ازامضاء فتوای مخالف برقوق بود .

اگرچه برقوق رویهمرفته با دانشمندانی که این فتوای مخالف‌وی راامضا کرده بودندسخت نگرفت،ولی اررفتارشان‌چون بسلطنت‌بر گشت رنجیده بود (نجوم ج۵ص ۵۹۸. ۱۸) واین کاملا ممکن است که عزل ابن خلدون ازخانقاه بیبرسیه نتیجهٔ رفتار وی دربارهٔ برقوق بوده بـاشد . درکتاب التعریف ابن خلدون ازواقعهٔ سرکشی ناصری وبازگشت‌برقوق گفتگوکرده‌است(نسخهٔخطی آورق ٦۲ب-٦۳آ : ٤) و تنها می گوید که سلطان برقوق رفتار نیکوکارانهٔ خودرا دربارهٔ وی تغییر داده است‌ووی درخانه ماند و بمطالعه وتدریس پرداخت،تازمان حاضراول سال ۷۹۷هـ ۱۳۹۵م.

(٦۹) اینجا ابن خلدون تنها بدومین انتصاب خود بمقام‌قضااشاره کرده است که در۱۵ رمضان ۸۰۱هـ . ــ ۲۲ مه ۱۳۹۹ م . روی داده است (بیادداشت شمارهٔ٦ پیش ازاین‌شروع کنید) وقاضی القضاة مالکی معزول را ناصر الدین احمد التنسی نام‌برده است(کتاب التعریف نسخهٔ خطی آ

ورق ۷۵ آ: ۲۸، نجوم ج۶ ص ۱٤۱: ۹، سیوطی ج۱ ص ۲۱۸: ۱، ابن ایاس ج۱ ص ۳۱۵).

(۷۰) هنگامی که وی درمغرب بود ابوسالم مرینی وی را در سال ۷۶۰ه. ـ ۱۳۵۹م. بسمت الناظر فی المظالم برگزید شغلی که وظایف آن چنانکه گفته اند (مقدمه ج ۱ ص ۳۹۹: ۱۶، ترجمهٔ دوسلان ج۱ ص ٤۵۱ یادداشت شمارهٔ ۲) جزءوظایف قاضی بوده است اما در حقیقت ابن خلدون درمغرب قاضی نبوده است.

(۷۱) ظاهراً ابن خلدون، از بیان صریح آنکه سلطان ویرا عزل کرده طفره رفته است و کوشیده است تأیید کند که دشمنانش باعث عزل وی شده اند ودر ۱۲ محرم ۸۰۳ه. ـ ۳ سپتامبر ۱٤۰۰ این اتفاق افتاده است (رجوع کنید بکتاب التعریف نسخهٔ خطی آ ورق ۸۶ آ س ۱٤ـ۱۸).

(۷۲) تیمور بصراحت پرسش نخستین خودرا تکرار کرده که ابن‌خلدون از کجای مغرب آمده است وابن خلدون ازپاسخ دادن به آن خودداری کرده و وانمود میکند که مقصود تیمور سؤال دربارهٔ مقام وی بوده است ونه دربارهٔ زادگاه وی.

(۷۳) متن این عبارت روشن نیست یا می‌توان آنرا چنین خواند «کاتب» [من دبیر بودم] یا «کانت» بدین معنی که تعلق دارد ببزرگترین فرمانروای آنجا. «کاتب» یا «کانت» پس از کلمهٔ «مغرب» آمده است بی هیچ رابطه‌ای. برای «بزرگترین فرمانروا» رجوع کنید بکتاب و بیورکمان ص ۱۳۰.

(۷٤) نیاکان ابن خلدون که از تازیان یمن بوده اند سالها در اشبیلیه زیسته اند. پدرش بایالت افریقا رفته وابن خلدون در حقیقت در

تونس ولادت یافت، که در آن زمان کرسی افریقیه بود . «سرزمین» وی این بود . درستست که همهٔ شمال افریقا راالمغرب میخواندند ولی این معنی وسیع کلمه بود . درمعنی دقیق‌تر وفنی آن سه‌قسمت این ناحیه راالمغرب الاقصی میخواندند که درمغرب بود، المغرب الاوسط درمیان و افریقیه درمشرق بود وچنانکه وی گفت نزدیکترین جا بما یعنی سوریه باشد .

ابن خلدون اصطلاح المغرب را بـ آن دوقسمت نخستین محـدود کرده وهمین اصطلاح رانیز جای دیگر بکار برده است (مقدمه ج ۲ ص ۱۰٤ : ۱۲، ۳٤٦ : ۱۲،ترجمهٔ دوسلان ج۲ص۱۱۷ یادداشت شمارهٔ ۳ : «المغربین عبارتست ازمشرق الجزایر ومراکش») .

اصطلاح «المغرب الجوانی» که ابن خلدون بکاربرده در عـرف اصطلاح مردم مغرب مقصود مغرب داخلیست که بنوبت خود یعنی مغرب الاقصی.این اصلاح دوبارنیزبصورت «الغرب الجوانی » در ذیل ابن‌الوردی بر کتاب ابوالفدا المختصر چاپ قاهـره ج۵ص۱٤۹، ۲۱-۲۳ در تـاریخ ۷٤۸ ه . آمده است و درآنجا این اصطلاح با کلمهٔ فاس مقارنست در جایی کـه بتغییر مقـام سلطان حسن مرینی از آنجا بـه تونس اشاره شده است .

این اصطلاح نیزدر داستانهای عامیانهٔ علاءالدین هست،رجوع کنید بمقالهٔ تاریخ علاءالدین تألیف ه . زونتبرك در «کتاب یادداشت در بارهٔ برخی ازنسخ خطی الف لیلةولیله» و«یادداشتها ومنتخبات نسخهای خطی کتابخانه ملی - پاریس ۱۸۸۷ج۲۸ص۲۳٦ : ۱.

(۷۵) این‌نام یکی از طوایف بر بریان مغربست. نام‌طایفهٔ دیگر آنها صنهاجه است.نظریات مختلف دربارهٔ اصل ونسب آنهـا در میـان

آورده اند . ابن خلدون چندین فصل از کتاب‌العبر خود را در بارهٔ حکومت زناته درمغرب اختصاص داده‌است (کتاب العبر ج ۷ص ۲ کتاب دوسلان تاریخ بربریان ج ۳ص۱۷۹، نیز رجوع کنید بفهرست مآخذ مقدمه ج۱ص۶-۷، ۲۸۶، ۲۹۷، ۴۱۴،ج۲ص۲۳-۱۴، ۱۶ودردایرةالمعارف اسلام درهمان کلمه)،

(۷۶) برای جزئیات دربارهٔ نامهای جغرافیائی که در جمله های زیر آمده‌است، بجزیاقوت بمقالهٔدایرة المعارف‌اسلام و کتاب معرف‌مورخ اسپانیا وشمال افریقا دوزی‌وا . لوی‌پرونسال رجوع کنید .

(۷۷) برای‌بحث درجغرافیای مغرب روایت دیگری شامل پانزده سطر ازابن احمدالزملکانی ازشاگردان ابن خلدون دردستست که‌محمد کردعلی درجلسهٔ مجمع‌لغوی عرب دردمشق ۱۹۴۸ ص ۹۵۹ چاپ کرده است وتقریباً مانندشرحیست که ابن‌خلدون آورده واحتمال می رود ازو گرفته باشداختلاف جزئی نسخه‌بدلها اثری درمواد این قسمت‌ازمصاحبه ندارد .

(۷۸) یك‌بند کاغذ (کراسه‌جمع کراریس) معمولا شامل پنج ورق بزرك بوده‌است که تامی کرده‌اند وچنانکه‌لین گفته ۱۰ ورق می‌شده‌است شماره گذاری‌برخی ازاوراق نسخهٔ خطی از کتاب‌التعریف‌نیز نشان‌میدهد که یك‌بند ده ورق است وچون درهردوروی ورق‌نوشته می‌شده بنا برین آن مجلدشامل۲۴۰ صحیفه است برای جزئیات بیشتربکتاب ك .کارا - باسك بعنوان کاغذعربی‌ج۲ص۱۴۲، ۱۵۷.

(۷۹) «رشته» بگفتهٔ دوزی بمعنی ماکارونی است.ونیزبگفتهٔ - شتاینگاس، آشیست که‌با آن‌بپزندودرهیچ‌جای‌دیگر آنراخوراك‌مخصوص

مغولان ندانسته‌اند،در آشپزی ممالیك نیزمعمول بوده‌است زبده ص۲۵ :

۱٤) ویك‌نوع جدید آن درسوریه (بنام‌رشته بکسریاضم را ورشتیه)در کتاب لند برك بنام امثال وحکم‌ص ۷۸ آمده است . نیز رجوع کنید به کتاب ابن بطوطه،سفرنامه ج۲ص۳٦۵،۳٦٦ که‌رشته را ذکر کرده‌وچنین شرح‌داده است : «یك‌نوع ورمیسل که می‌پزند وباماست‌می‌خورند»(یعنی macaroni، tagliarini) وکتاب‌رودینسون بعنوان مطالعه دربارهٔ‌اسناد تازی درموضوع آشپزی ص۹۵-۱٦۵ومخصوصاًص۱۳۸شمارهٔ۹).

ابن عربشاه (ج۲ص٤٦:۱۱) ظاهراً هنگام اشاره بهمین واقعه که ابن‌خلدون گفته‌است غذائی‌راکه آورده‌اند گوشت آب‌پز گفته‌است که‌یکی ازخوراکهای معمولی‌مغولانست‌و(درج ۲ص ٦٦:۷) تصریح کرده‌است که ابن‌خلدون ازکسانی بود که‌از آن خورد .

(۸۰) چنانکه ازمنابع تازی برمی آیدتیموررفتار کاملادوستانه‌ای با ابن خلدون داشته وقسمتی‌از آن مدیون ظاهر ممتاز و سیمای خوش ابن خلدون‌بوده‌است(منهل‌ورق٤۹ب‌ص۱۰،سلوك۸ورق۲ب‌شذرات ج ۷ ص۷۸:۱۰) ولی‌بیشتر آن بواسطهٔ چرب‌زبانی وروشن‌بینی وهوشیاری‌او بوده‌است(ابن‌قاضی‌شهبه ورق۱۸۱، ابن‌حجرورق۲۲۳، ابن‌عربشاه‌ج۲ص ٦۲-۷۰) واحتمال‌می‌رود همین صفات‌خوب بوده‌است که‌درپادشاه‌عیسوی پدر وستمگر مؤثرواقع‌شدواوراواداشت که‌باابن‌خلدون پیشنهاد کند،در درباروی بماند وباو قول‌داد که املاك نیاگانش را باوبرگرداند (کتاب العبرج۷ص۱۲:۱۱،سخاوی‌ج٤ص۱٤۵) .

(۸۱) صدرالدین احمدبن ابراهیم المناوی قاضی‌القضاة شافعیان بود.ابن‌خلدون نخستین‌بار درشرح حال خودنامی ازو می برد در مورد

مأموریت در برابر نایب یاغی سوریه تنم از جانب سلطان فرج در ماه رجب ۸۰۲ ه. ــ مارس ۱۴۰۰م) (نسخهٔ خطی آ ورق ۷۵ب: ۲۴، رجوع کنید بنجوم ج۶ ص ۵:۳۴) تاریخ نویسان تازی ضبط کرده‌اند که المناوی را پیش از آنکه وی را در رود زاب غرق کنند آزار دادند ومحاکمه کردند و آن در موقعی بود که تیمور بمشرق می‌رفت واورا باسارت باخود می‌برد، در شوال ۸۰۳ه .ـ ۱۵مه تا ۱۳ژوئن ۱۴۰۱م. (سلوك ورق ۲۷ ۱۵:۳۲،۱۵:۲۷ آ: ۲۷، نجوم ج۶ ص ۸:۱۵۷ سخاوی ج۶ ص ۲۴:۲۴۹) . هنگامی که مغولان کسانی را که از دمشق بسوی مصر می‌رفتند دنبال کردند، وی‌را باسارت گرفتند واین واقعه در ۲۱ جمادی‌الاولی ۸۰۳ه ــ ۷ژانویه ۱۴۰۱م. بود. واگر ابن خلدون این جا از نخستین ملاقات خود باتیمور در ۲۴ جمادی‌الاولی ۸۰۳ــ ۱۰ژانویه ۱۴۰۱م. سخن رانده باشد، آزارهائی که بالمناوی رسیده بود بایستی در میان همین دو روز بدان آغاز کرده باشند .

ابن عربشاه (ج۲ ص ۷۲) بجزئیات آنچه راکه برالمنای روی داده است می‌گوید. زیرا هنگامی که قاضی‌را بحضور تیمور بردند بـی اجازه بالادست همراهانش نشست تیمور دستورداد که وی را «چون سگی» روی زمین بکشند جامه‌اش پاره شد و وی را دشنام می‌دادند و می‌زدند .

فصلی که در آن ابن‌عربشاه جزئیات این واقعه‌را آورده است فصلیست که پس از آن از ملاقات ابن خلدون سخن رانده ولی وی نیز می‌گوید که این وقعه «در همان روز رخ داد هنگامی که ایشان [اعیان دمشق] درحضور وی نشسته بودند و پس از تنبیه المناوی ایشان‌را خلعت وانعام داد وروانه کرد این واقعه ظاهراً در ۲۳ جمادی‌الاولی ــ ۹ژانویه رخ داد (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۳۸) پیش از ملاقات ابن خلدون بنابرین آزار دیدن المناوی راازیشان

شنیده است .

(۸۲) ابن خلدون این‌جا اصطلاح «حدثان» را برای پیش گوئی بکار برده است (رجوع کنید بمقدمه ج ۲ص۱۷۷ ـ ۱۸۸). درباره‌ٔ پیش گویی درباب تغییرات‌سلسلهٔ‌سلطنت، انقلاب امپراتوریها ووقایع آینده‌ـ ای که اثری درجامعهٔ‌اسلام روی‌همرفته خواهد داشت واین پیش گویی‌ها متکی برسنن مخفی وپیش گویی ها و حسابهای اختر شناسان و جادو گران است .

اینگونه‌پیش گوئیهارادر کتابهایی گرد آورده‌اند که بآنهاالملاحیم (مفرد آن ملحمه) میگفتندودرقرن چهاردهم فراهم شده‌است.پیش گویی وغیب‌گویی در مغرب بسیاررواج داشت (رجوع کنید بمقالهٔ رنوارمجله هسپریس ۱۹۴۳ج۳۰ ص۳۱۳ـ ۲۲۱ ومقالهٔماکدونالد دردایرةالمعارف اسلامی درکلمهٔ ملاحیم). وابن خلدون درمقدمهٔ خودفصل طولانی باین موضوع اختصاص داده است ج ۲ ص ۱۷٦ ـ ۲۱۰ ، کتاب منتخبات زبان عرب‌تالیف دوساسی ج ۲ ص۲۹۸ـ۳۰۲) این‌جاابن‌خلدون‌دانشمند این‌پیشگویی هائی‌راکه درمورد ظهور تیمور در تاریخ در مغرب شنیده بود برای‌خوشامد وی میگوید .

(۸۳) دوسیارهٔ «سعد» زحل ومشتری یامشتری و مریخ بودند . رجوع کنید بمقدمه ج ۲ ص۱۸۷ـ ۱۹۳ ترجمهٔ دوسلان ج ۲ ص ۲۱۷ یادداشت شمارهٔ۱وص۲۱۹ یادداشت شمارهٔ ۳ص۲۲۷ یادداشت‌شمارهٔ۳. شرف کواکب عبارتست از برج جوزا و میزان و دلو در منطقه البروج رجوع کنید بفرهنگ‌اصطلاحات فنی شپرنگرج۱ ص۱۷۳ :۱۱ و ج۲ ص ۱۲٤۵ومفاتیح العلوم چاپ فلوتن‌ص۲۲۵ـ۲۳۲ .

(۸٤) ظاهراً منظور ابن خلدون هشتمین بوده است و نه هفتمین رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ٦۲ پیش ازین.

(۸۵) دربارهٔ این دانشمند ابوعلی ابن بادیس، رجوع کنید بمقدمه ج۲ص۱۹٤ قسمتی از نسخهٔ کتاب العبر خودرا ابن خلدون درسال ۷۹۸ هـ - ۱۲۹٦ م . بعنوان هدیه از قاهره باین مسجد شهرفاس فرستاده است . رجوع کنید بترجمهٔ مقدمه ج۱ص ۱۰۸ بگفتهٔ لوی پرو انسال (درمجلهٔ آسیایی ۱۹۲۳ ص۱٦۱-۱٦۸) این قسمت ازنسخهٔ خطی که باقی مانده خط ابن خلدون را دارد . رجوع کنید بکتاب آ. بل . فهرست کتابهای مسجد قروئین چاپ فاس ۱۹۱۸ص ٦ یادداشت شمارهٔ ٤ وشماره های ۱۲٦٦تا۱۲۷۱ .

(۸٦) این کلمه رادر نسخهٔ آ نقطه نگذاشته اند وممکنست «تأثر» (چنانکه در نسخه ج خوانده شده است) یا «ثائر» خواند .

(۸۷) ابن خلدون باین پزشك وستاره شناس، ابراهیم بنی زرزر، در اوایل کتاب التعریف خود اشاره کرده، (کتاب العبر ج ۷ص ۳۰٤ س۱۳، ٤۱۲ س ۷ نیز رجوع کنید بـه کتاب تاریخ بـربریان دوسلان ج ٤ ص ۳۲۷-۳۲۸).

ابراهیم بن زرزر درکتابهای عربی و عبری و نصارای اسپانیای معاصر معروفست .

املای نام او مختلفست (زرزار، زرزل، زرور، سرسر). هنگامی که در دربار ابوعنان در ۷۵٦ هـ - ۱۳۵۵ م . درفاس خدمت می کرد (کتاب العبرج ۷ ص ۳۰٤) ابن خلدون باوی آشناشد . پس از آن ابن زر زر وارد خدمت سلطان محمد پنجم معروف بابن الاحمر پادشاه غرناطه بـه

عنوان پزشك واخترشناس در بار وی شد. وپس ازمرگ فجیع حاجب بن رضوان ازغرناطه رفت ووارد خدمت پادشاه عیسوی پدرو پسر الفونس پادشاه صقلیه معروف بپدروستمگر شد.

بواسطهٔ شهرت بسیاری که ابن زرزر بعنوان پزشك و اخترشناس داشت پدر ونسبت بوی توجه بسیار داشت و وی را بخوبی پـذیرفت و درمیان مشاوران وپزشکان خود مقام بلندی باو داد . هنگامی که ابن- خلدون در ۷۷۵ هـ ـ ۱۳٦٤ م . بیك مأموریت از سوی محمد پنجـم پادشاه غرناطه برای عقدقرارداد دوستی وصلح درمیان این دو پادشاه به- دربار پدر وستمگر باشبیلیه رفت ابن زرزر وی را بپدرو معرفی کرد و ازوی ستایش بسیار کرد. دربارهٔ وصف این ملاقات ابن خلدون باپدرو که یکی ازنخستین مراحل جالب زندگی ابن خلدون بوده‌است رجوع کنید بکتاب العبرج۷ص۴۱۰ ـ ۴۱۲ و روایت دیگر آن در نسخه های خطی ب و ج.

برای جزئیات بیشتردربارهٔ این پزشك یهودی درمنابع تازی رجوع کنید بکتاب ابن الخطیب، الاحاطه فی اخبار غرناطه چاپ قاهره ۱۳۱۹ ج۱ ص۱ـ۲ کتاب اندلس ج۱ ۱۹۳۳ ص۱۰۵، ۱۲٤ سخاوی ج٤ ص۱٤٥ ونیز بکتاب برانشویك بعنوان بربرستان شرقی دردورهٔ حفصیان ج۲ ص۳۷۱، ۳۸۸.

برای منابع عبری رجوع کنید بکتاب گدلیه بن یحیی بعنوان شلشلت هك کبله، چاپ زولکیو ۱۹۰۳ ص۸۳ب، دایرةالمعارف یهود ج ۱۲ ص٦۳۸. دربارهٔ جزئیات مقام یهود دردربارخلافت شرقی رجوع کنید بمقالهٔ و.ج. فیشل درمجله RASM ج ۲۲.

(۸۸) شیخ ابوعبدالله محمدبن ابراهیم الآبلی معلم ابن خلدون در مغرب بوده ودرنشوونمای روحی اواثرفراوان داشته. ابن خلدون وی را «بزرگترین دانشمند مغرب واستاد علوم معقول» میداند و ازو در جاهای مختلف درمقدمه وتعریف، ستایش بسیارمی کند(مقدمه ج۲ص۱۷۳ ، ۳۰۰، ۳۵۱ کتاب العبر ج۷ص۳۸۵ وجاهای دیگر کتاب تاریخ بربریان دوسلان ج۳ص۳۸۷ ،۴۱۲، ج۴ص۳۲۳). نیزرجوع کنیدبترجمهٔ اودرالدررالکامنه ج۳ص۲۸۸ شماره ۷۶۶ .

(۸۹) ابن خلدون همهٔ سنن و نظریاتی راکه دربارهٔ مهدی خلیفهٔ فاطمی (المهدی المسنتظر) بوده در مقدمه ج ۲ ص۱۴۲- ۱۷۷ آورده است .

(۹۰) ابن خلدون وی را ازبزرگترین اولیای مغرب درقرن هشتم میداند(مقدمه ج۲ص۱۷۱-۱۷۲) . ابن خلدون باابویعقوب درس نخوانده است ولی ازنواده اش ابوزکریا یحیی البادسی یکی ازصوفیان پیش گوئی اورا دربارهٔ ظهور کسی که علائق مذهب راتجدیدخواهدکردووی ازبازماندگان فاطمیان خواهدبود، شنیده است .

(۹۱) اینکه میگوید سی چهل سال بود آرزوی ملاقات داشت واینکه درروی زمین ازعصر آدم تا آن هنگام هیچ حکمرانی مانند وی نبوده است، ابن خلدون این اثررا درذهن وی کرده است که درهمهٔ مدت متوجه پیشرفت های تیمور بوده و آگاهی اززندگی وکارهای او کسب کرده است و در حقیقت شرح ابن خلدون از اصل ونسب تیمور و ترقی او بنیروی خود و لشکرکشی وفتوحات وی در آسیا آن چنانکه درکتاب العبروتعریف آورده است نشان میدهد که فرضیات بسیار دربارهٔ تیمور گرد آورده بودپیش از

آنکه خود بملاقات این جهانگشا برسد. این نکته‌را وصف قاضی ابن شهبه دربارهٔ نخستین ملاقات ابن خلدون با تیمور تأئید می کند درین ملاقات گفته شده‌است که ابن خلدون اظهار داشته‌است: « من شرح حال شما را (ترجمتك) را نیز نوشته‌ام و آرزو دارم که آنرا در برابر شما بخوانم تا بتوانید نادرستی های آنرا اصلاح کنید» تیمور بوی اجازه داد و هنگامی که نسب خودرا شنید پرسید که چگونه آنرا فرا گرفته‌است و ابن خلدون پاسخ داد که آنرا از « بازرگانان معتبری که بسرزمین او رفته بودند » بدست آورده است (ابن قاضی شهبه ورق ۱۸۱) .

(۹۲) تعصب نژادی، تعصب طبقاتی (عصبیه) وفاداری بپادشاهانست و سپس بخاندانی که وی تأسیس کرده، بقای خاندان بستگی دارد بدرجهٔ شاه‌پرستی و بشماره کسانی که حاضرند برای آن بجنگند (رجوع کنید بمقدمه ج۱ ص۳۱۳ واشارات دیگر درمقدمه) .

این تصور که پایه و اساس طریقهٔ جامعه شناسی ابن خلدونست موضوع تحقیقات وسیعی خواهد بود. نیز رجوع کنید بمطالعات ك . ایادو آ. بومباچی و ژ. بوتول و فر. گابریلی و.ت خمیری و ا. روزنتال (رجوع کنید بفهرست مآخذ پس ازین .)

(۹۳) این اصطلاحات که معمولا بمعنی سیاسی می آید، تنها بطور مبهم در مورد نژادها آمده‌است. ابن خلدون نیز همین تقسیمات‌را درین کلمه کرده است که معمولا بنظر مورخین تازی می آید و آنرا در بارهٔ سلجوقیان بکار برده است (رجوع کنید بکتاب العبر ج۵ ص۳) نژادهای بسیاری را از طوایف ترك نام می برد (نیز رجوع کنید بکتاب تعریف نسخهٔ آ ورق ۷٦ آ) .

(۹٤) در تاریخ باستانی و افسانه آمیز شرق، ایرانیان از کهن‌ترین و

نیرومندترین مردم جهان بوده‌اند و بمرکز اصلی نیروی خود در ایران (که عراق عرب) باشد خراسان و سرزمین نبطیان (نبطیان را بابابلیان برابر می‌دانند) را نیز افزوده‌اند (کتاب العبرج ۲ ص ۱۹:۱۵٤).

درحدود زمان یوشع توریت یا کمی پیش از آن (کتاب العبرج ۲ ص ۱٤:۱۵۷).

منوچهر (منوشهر) (چنانکه پس ازین خواهد آمد) بتخت سلطنت ایران نشست، نیروی او را افراسیاب بجنك خواند که پادشاه ترکان بود (کتاب العبرج ۲ ص ۲٦.۱۵٦، رجوع کنید بطبری ج ۱ ص ٤۳۲ :۱ که در آنجا ترك نام پدر بزرك اوست). سرانجام افراسیاب پس از مرگ منوچهر پادشاهی ایران را ازمیان برد (کتاب العبرج ۲ ص ۲:۱۵۷). این تاریخ افسانه آمیز است که ابن خلدون برای گفتگوی خود با تیمور انتخاب کرد تا در آن بزرگی ترکان را تأیید کند.

درمقدمه ظاهراً هیچ گونه اشاره به افراسیاب ندارد و هیچ نوع داستانهای افسانه‌ای را برای روشن کردن وقایع تاریخی بکار نبرده است.

درحقیقت درین افسانه‌های تاریخی نیز پیروزی افراسیاب چندان طولی نکشیده‌است. جانشین منوچهر درسلطنت ایران زمر (رجوع کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۰۳) اورا شکست داد وی افراسیاب را از ایران بیرون راند (کتاب العبرج ۲ ص ٦:۱۵۷ طبری ج ۱ ص ۵۳۱ برای جزئیات و نسخه بدلهای داستانها و اسامی.) در شاهنامهٔ فردوسی که داستان جنگهای افراسیاب با ایرانیان بتفصیل آمده‌است، سرانجام سر افراسیاب بدست کیخسرو بریده می‌شود. (رجوع کنید بطبری ج ۱ ص ۱۱:٦۰۰، ٦۱٦ : ۱٦، که در آنجا نام او افراسیاب آمده است).

(۹۵) خسرو (کسری) معروف بانوشیروان، نوشروان یاخسروئوس اول، بیست ویکمین پادشاه ساسانی ایران بود وازبزرگترین ایرانیان در تاریخ بشمارمی رود. چهل وهشت سال پادشاهی کرد (۵۳۱ـ۵۸۹م.) بریك امپراتوری که ازاروپا تا هند امتداد داشت. دربارهٔ وی رجوع بمقدمه ج ۲ ص ۱۸۹ وجاهای دیگر.

(۹۶) در مصاحبهٔ ابن خلدون با تیمور وی چندان رعایت صحت مطالب را نکرده است. مثالهای خود را بی آنکه ترتیب تاریخی آنها را رعایت کند آورده است. اینکه اصطلاح روم (مقصود از آن یونانست) را بکاربرده وتمیز ندادن وی رومیان را ازیونانیان کاملا بنا بردرك تازیانست که رومیان را شعبه‌ای ازیونانیان می دانستند.

ابن خلدون در آثار تاریخی خود یونانیان ورومیان راازیك دیگر چنین تشخیص داده است: یونانیان را «یونان» (یعنی ایونی ها، یونهای توریت) ورومیان را «لاطینیون» لاتن ها دانسته است (رجوع کنید بمقدمه ج ۳ ص ۹۰ :۵). اسکندر را ازمردم «یونان» دانسته (مقدمه ج ۳ ص ۸۹:۷) کتاب العبرج ۲ ص ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۶) «قیصرها» لاتین بودند (کتاب العبرج ۲ ص ۱۹۶: ۲:۱۹۷،۲) ودرجاهای دیگر نیزازیونان ورم گفتگو کرده (کتاب العبرج ۲ ص ۸:۶۶).

روی همرفته هرگاه ابن خلدون درجغرافیا نام روم را آورده مخصوصاً برای تعیین آسیای صغیرست ودرتاریخ مقصود او بیزنتیه است ونیز معلوم کرده است که روم نام پایتخت لاتین ها بوده است ولی بعدها که رومیان تسلط خودرا بریونانیان هموار کرده اندرومیان را برابر یونانیان نیزاطلاق کرده است (کتاب العبرج ۲ ص ۶:۱۹۶، ۲۷، ۱۶:۱۹۷).

سزار (بزبان عربی قیصر) در تاریخ تازیان مخصوصاً یکی از امپراتوران رومیست. اما درین جا ابن‌خلدون یا بژول سزار (که او را نخستین سزار می‌داند) اشاره کرده است یا باوکتاویوس سزار (که او راهم سزار اوکتاووهم اوگست سزار نامیده است). روایتی از کارها وجهان گشائی های هردو آورده است (کتاب‌العبرج ۲ص۱۹۹-۲۰۰).

آگاهی ابن‌خلدون ازجهان‌یونان وروم قدیم‌واروپا بسیارمحدود بوده‌است. درستست که وی ازسقراط وافلاطون وارسطونام برده است و آخرین ایشان را دقیق ترین و معروف ترین حکیمان می داند (مقدمه ج ۲ص ۶۹ ج۳ ص ۹۰) ولی‌زبان یونانی ولاتین نمی‌دانست وهیچگونه آشنایی مستقیم باآثار ایشان‌نداشته‌است. خلاصه ای از تاریخ یونان و روم وگوتها واسرائیلیان ودیگران درمجلد دوم‌کتاب العبر خود آورده ولی معلوماتش دربارهٔ مردم‌غیرعرب پراکنده است وگاهی کاملاازمنابعی مانند سعیدبن‌الطبریق (اوتیکیوس متوفی‌در۹۳۹ م.) وجرجیس‌المکین ابن‌العمید (متوفی در ۱۲۷۳ م.) وابن سعید الغرناطی المغربی (متوفی در۱۲۷۴م.) ومخصوصاًپاولوس اوروزیوس (در قرن پنجم) (هروشیوش یاهروشیش) عیناً نقل‌کرده است. ابن‌خلدون این مورخ اخیر را «مورخ روم» نامیده است (کتاب‌العبرج ۲ ص ۱۰ : ۱۲،۲۴ : ۷۱،۲۶ : ۵ و ما بعد) ومقدار قابل توجهی ازمواد راکلمه بکلمه از ترجمهٔ عربی تاریخ رد بر بت پرستان تألیف اوروزیوس نقل کرده است. قسمت هایی از نسخهٔ خطی عربی این‌کتاب را ژ. لوی‌دلاویدا در کتابخانهٔ دانشگاه کولومبیا درنیویورك پیداکرده است (رجوع کنید بمجلهٔ جمعیت خاور شناسان آمریکا ۱۹۴۳ص۱۸۷-۱۹۱ ونیزاو. ا. ماکادودرکتاب‌مختصری

ازتاریخ اسپانیا ج۱ بسال۱۹٤٤ ص ۱٤۳ وژ . لوی دلاویدامطالعهٔ دقیقی از آن کرده است بعنوان ترجمهٔ عربی تاریخ اوروزیو (در مجموعـهٔ ژ . گالبیاتی ج ۳ بسال۱۹۵۱ص ۱۸۵-۲۰۳درسلسله‌انتشارات آمبروزیانی‌ج ۲۷چاپ میلان) .

درمورد تاریخ یهود پس‌ازدوران‌کتاب مقدس ابن‌خلدون بکتاب یوسف بن خریون‌که اورا مورخ دوران ترمیم بیت‌المقدس می‌نامد و او رابخطا با فلاویوس ژوزفوس‌که نام «یوسیپون» بخود گرفته است یکی می‌داند استناد کرده است (کتاب العبر ج ۲ ص ٤۲ : ۲۳ ، ۱۱٦ : ۸ ومابعد)جزئیات مربوط‌باابن‌خلدون ویوسیپون رادرزیر بنظرخوانندگان می‌رسانیم.

(۹۷) « این‌پادشاه» ظاهراً تیمورست واین نامه راابن‌خلدون بـه مترجم املاکرده است .

(۹۸) بیادداشت شمارهٔ ۸۲وبعد از آن رجوع کنید .

(۹۹) اگرچه ابن‌خلدون خوب می‌دانست‌که بخت‌نصردر حقیقت تنها حاکم یکی‌ازولایات‌ایران یعنی‌ساتراپ (مرزبان)وفرماندهٔمرزهای مغرب امپراتوری بود (مقدمه ج ۱ ص۱۰) وی را پادشاه نامیده است (مقدمه ج ۱ ص ٤۱۷ وجا های دیگرکتاب العبرج ۲ص۲۲۵).

(۱۰۰) در حقیقت‌تیمور(پادشاه)یا(حاکم) نبوده است‌فرمانروایی که اسماًاین مقام را داشت یعنی (صاحب التخت) محمودخان بودکه در ۷۹۰ هـ . جانشین سیورغتمش خان شد .

سیورغتمش خان یکی از بازماندگان جغطای وصاحب سمرقند بود ازآنجاکه بنابر سنن تاتاران تنها یکی ازبازماندگان پادشاه می-

بایست فرمانروا باشد تیمور محمود سلطان را با آنکه خود حکمرانی می کرد باین مقام گماشت (بیادداشت شمارهٔ ۱ و ۶۳ رجوع کنید).

(۱۰۱) نام پدر آن پسر سیورغتمش بودنه ساطلمش و نیز پیش از این در کتاب التعریف ابن خلدون پدر را ساطلمش خوانده است (نسخهٔ خطی آ ورق ۷۸ ب : ۷ و نسخهٔ خطی ب ورق ۸۹ ب : ۲) اما در حاشیهٔ نسخهٔ خطی آ سیورغتمش نوشته شده است که کاملا واضح و خواناست. درنسخهٔ خطی ج (ورق ۲۱:۱۳۹) سیورغتمش طلمش آمده است که درین نسخه نیز نام نخستین باز کاملا آشکار و خواناست وظاهراً از همان منبع یعنی ازحاشیهٔ نسخهٔ خطی آ برداشته شده است، درحالی که طلمش تحریف همان ساطلمش است. درین عبارت این نام اخیر بی آنکه در آن تصحیح کرده شود آورده شد.

دریك عبارت دیگر (نسخهٔ خطی آ ورق ۸۲ب : ۱۵ و نسخهٔ خطی ج ورق ۲۲:۱۴۸) ابن خلدون نوشته است سیورغتمش (که در نسخهٔ خطی آ بدان اشاره نشده است) این نام را بعنوان مادر پسر آورده است (نه پدرپسر). درنسخهٔ خطی ب (ورق ۹۳ آ : ۱۷) نیز سیورغتمش آمده است. درنسخهٔ خطی ج (ورق ۱۴۸: ۲۲) نام پسر نیز محمود آمده است. در کتاب العبر (ج ۵ص ۵۳۲ : ۱۱) نام پسر را «طغتمش» یا «محمود» آورده است که مادرش را تیمور پس ازمرگ پدرش بزنی گرفته بوده ودر عبارت اخیر نام پسر و نام مادر هیچیك ذکر نشده است.

در کتاب ابن عربشاه (ج۱ص۶۲ :۱۰) سیورغتمش بخطا سیورغاتمش آمده است، تیمور پس از آنکه سلطان حسین را کشت (در سال ۷۷۱هـ-۱۳۷۰م.) وی را برتخت نشاند و هنگامی که بسوریه تاخت تیمور درخواست کرد که نام

«محمود خان » یـا «سیورغتمش» (در اصل چنینست) و نـام وی را در خطبهٔ نماز آدینه ببرند. و نیز درسکه ها نام هردورا نقش کنند (و نیز رجوع کنید بمقالهٔ بارتولد بعنوان الغ بیك ص ۳۳ و ۳٤ و یاد داشت شمارهٔ ۲۱ این کتاب).ابن تغری بردی نیز می گوید که محمود خود بنام صورغتمش نیز معروف بود (نجوم ج ٦ ص۸٤: ۱۱ وص ۱۵۸: ۱۷).

(۱۰۲)«بقیه» بمعنی «آخرین» شاه خاندان بابلست و «اول» اشاره است بروزگار اساطیری تاریخ ملت ایران یا دوران پیش از اسکندر (کتاب العبرج۲ص۱٦۱:۳) .

«النبط» ضبط زبان تازیست برای بابلیان یعنی بازماندگان شم (سام) کتاب مقدس که از اخلاف «نبیط» و پس از آن نمرود است، حقیقت مطلب اخیر از مطلبی که در کتاب العبراج۲ص۱۹:٦۹ وطبری ج۱ص۲۱۹:۵وص۳۲٤:۳) آمده استنباط شده است . آسوریان نیز (یعنی مردم نینوا و موصل و جزیره و بین النهرین) از اخلاف نمرودند چنانکه ایشان را هم گاهی بنام نبطی می نامند .

بخت نصر (که عربها بدان چنین گویند) که طبری (در ج۱ص۱۳:٦۷۱) می گوید ضبط تازی نبوخد نصر است . بنا بر روایات جاری تازیان بابلی بوده است(رجوع کنید بکتاب العبرج۲ص٦۹ : ۲۸) یا دست کم وی نؤه سناخریب پادشاه موصل و کسی بوده که بابل را گرفت (کتاب العبرج۲ص۷۱: ۱۲ وطبری ج۱ص۹:٦٦۲) . درهریك ازدوصورت وی نبطی بوده است و باز در هر یك از دو صورت وی ایرانی بوده است زیرا بعدها هنگامی که ایرانیان وی را شکست دادند بازوی را بحکمرانی بابل گماشتند(کتاب العبر ج۲ص ۱۵:۷۱ طبری ج۱ص۹:۳۲۹) .

روایتی که بکلی جداگانه است حاکیست که بخت نصر یعنی همان کسی که بابل را ویران کرد ایرانی بوده نام پارسی وی بخترشه بوده و فرمانروای همهٔ ولایات مغرب ایران از جانب لهراسب و جانشینان وی بوده است (طبری ج۱ ص۶۴۰:۶ و ص۶۴۵:۱۴ و ص۶۵۱:۱۲ و کتاب العبر ج۲ ص۱۶۰:۱۶ آنجا نام فارسی بخت نصر بخت نرسی آمده است) . هنگامی که وی از بابل باورشلیم می رفت بخت نصر دیگری بوی پیوست، این بخت نصر پسر نبوزردن بن سنخریب صاحب موصل بود (طبری ج۱ ص۶۵۰:۱۶ و کتاب العبر ج ۲ ص ۱۶۰:۱۸).

(۱۰۳) آن قسمت از شرح حال که در میان دو کمان گذاشته شده است ظاهراً درحاشیهٔ نسخهٔ خطی آمده است و چنین می نماید که در نسخه برداری پس از آن که نویسنده خود بخط خود کرده است یا کاتب آنرا نوشته افزوده باشند. منوشهر نوهٔ پادشاه باستانی ایران یعنی افریدون بوده است و بنا بر روایات درعصر موسی می زیسته است (طبری ج۱ ص۴۲۹:۱۳ بیادداشت شمارهٔ ۹۴ رجوع کنید) درسالنامهٔ حمزهٔ اصفهانی (چاپ بمبئی ۱۹۳۲ ص ۲۰) آمده است که موسی درشانزدهمین سال پادشاهی منوشهر بجهان آمد و اسرائیلیان را از سرزمین مصر بیرون آورد و در دوران پادشاهی همین بود که یوشع اسرائیلیان را بفلسطین راهنما شد .

یکی از جانشینان منوشهر کیقبا بوده است که پنجمین جانشین وی بشمار میرود (کتاب العبر ج۲ ص۱۵۹:۵ وطبری ج۱ ص۵۳۳:۹) وی بادختر یکی ازسران ترک زناشوئی کرد و این دختر چهار پسر آورد و یکی ازایشان کیکاوس بود (کتاب العبر ج۲ ص۱۵۹:۶). بنا بر روایت دیگر کیکاوس پسری داشته است سیاوخش نام (طبری ج۱ ص۵۹۸:۲) که نزد فراسیاب پادشاه

ترك رفت . فراسياب دخترخودرا بزنی باو داد (طبری ج۱ص۶۰۰:۳-۱۱) و وی پسری آورد که پس ازمرگ پدربجهان آمد (طبری ج۱ص۶۰۰:۱۱ و نیزرجوع کنید به ج۱ص۵۹۸: ۱۱)

شاید تیموربااین روایات برای اثبات نسب خود بمنوشهر از سوی مادر استناد کرده باشد . نام مادر تیمور سکینه خاتون بود (کتاب الغ بیك ازبارتولد ص۱۹).

(۱۰٤) مشکلست بتوان علت این راکه ابن خلدون بـاین نسبت تیمور بمنوشهراصرارکرده است دانست مگر آنکه بگوییم این کار صرفاً معلول مدعای تیموربوده است .

(۱۰۵) متن (یأکرعلینا) معنی تحت اللفظ آن اینست که «عقیدهٔ طبری بمابرمی گردد» این ممکنست بااین معنی باشد که« نظرماراتأیید می کند یا آنکه « بعلیه ما برمی گردد.» اگرچه در مورد اشاره بجنگ یارقابتی که در میان بوده است این بمعنی اخیرست .

پس ازسنجش متون چنین برمی آید که این بمعنی اینست که «درین بحث باماهم عقیده است» یاشاید «درین موردباما یك نظردارد»رجوع کنید بفهرست بلاذری چاپ دوخویه ص۷۳) .

(۱۰٦) محمدبن جعفرطبری مورخ(که در۹۲۳م. در گذشته است) درنظرابن خلدون « یکی ازمعدودی تاریخ نویسان معتبر» بوده است و ابن خلدون وی را ازمورخانی می داند که نظایروی« ازشمارهٔ انگشتان یك دست تجاوز نمی کند»(مقدمه ج۱ص۳و۲۵و٤٤ ببعد)ابن خلدون بآثارتاریخی طبری بسیار معتقد بوده بآن استناد کرده است ودرمورد تاریخ مردم غیر عرب از آن بهرهٔ بسیار برده است(رجوع کنید بکتاب العبرج۲) ونیزبرای

نشان دادن نظریات اجتماعی و فلسفی خود بآن بسیار اشاره کرده است.

(۱۰۷) عبارت «ما بطبری تکیه نمی کنیم» معنی تحت اللفظ آن اینست که «ازطبری برما چیست» یا بعبارت دیگر ازطبری چه برعهده داریم یا چه باك ازو داریم.

(۱۰۸) روش عبارت پردازی پاسخ ابن خلدون نیز پیچیده است زیرا «ناظر علی» معمولا بمعنی «نظر مخالف» است. اما از آنجا که تیمورطبری را مورخ متبحری نمی‌دانسته، اگرابن‌خلدون نیزوی رامعتبر نداند بحثی‌نیست. ازدلایل دیگرذکری نکرده پس نمیتوان دریافت آیا ابن‌خلدون ازروایات گوناگونی که طبری آورده است یکی‌راکه‌بانظراو برابر بوده است ونظر تیموررا رد میکند برگزیده است یا نه.

(۱۰۹) اشارهٔ ابن خلدون ببیرون رفتن قاضی از شهر و باز شدن دروازه، دنبالهٔ شرحیست که ازاوضاع شهرپس از آنکه قضاة را درکنار دروازهٔ کوچك شهر گذاشتندورفتند ذکر کرده‌است (رجوع کنیدبیادداشت شمارهٔ ٤٦). این واقعه دربامداد دوشنبهٔ ۲٤ جمادی الاولی ۸۰۳هـ - ۱۰ ژانویه ۱٤۰۱م. روی داده است.

العینی که شرح وقایع این زمان را نوشته است بسیار باختصار پرداخته وهیچگونه اشاره‌ای بابن‌مفلح نکرده ومی گوید که در روزدو- شنبه ۲٤ جمادی الثانی (البته مقصودش جمادی الاولی بوده است) تیمور (ملك) مسلط شدبرشهرو دروازه ها راباز کردندووی برایشان‌پاسداران (شحنه) گماشت وخراجی برقرار کرد (اوراق ٤۱ آ:۳۱ تا ٤۱ب: ۲ ملاقات تیمور باقضاة پس ازین‌خواهد آمد (یادداشت شمارهٔ ۱۱۵). این ملاقات درنزدیکی دیوارشهرروی داد ونه درقبهٔ یلبغا.

(۱۱۰) درمورد لغت «زعموا» باید گفت که بمعنی «چنین می پنداشتند» باید باشد. بفهرست طبری درمقدمهٔ ص۲۷۸ رجوع کنید .

(۱۱۱) دراین جا «بذل» آمده است. اما درنسخهٔ خطی آ «بدل» یا «یدل» نوشته شده است .

(۱۱۲) گفته اند که تیمور لنگ بوده است و این در نتیجهٔ تیری بوده است که بکندهٔ زانوی اوخورده است (نجوم ج۶ ص۷٤: ۱۶ و نیز رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۲۳۸). بنا بر گفتهٔ کلاویخو (ص۲۱۲) تیر بر پای راست اوخورده بود واین زخم را درسیستان دردستبردی که به آنجا زد، خورد. درنتیجهٔ این زخم تاپایان زندگی همچنان می لنگید بعد ها زخمی بدست راستش خورد ودوانگشت کوچکش بریده شد. لنگ درزبان فارسی بمعنی اعرج است وبهمین جهت تیمورلنگ که بعدها اروپائیان تامرلان گفته اند ازهمین جاست (کتاب الغ بیك از بارتولد ص۲٤) .

(۱۱۳) « دسته های نوازندگان » تحت اللفظ متن بمعنی «سازها» است و با آنان ترجمهٔ کلمهٔ عربی « لهم » است (دراصل چنینست جمع مذکر) شاید اشاره باشد بنوازندگان .

(۱۱٤) « قبرمنجك » شاید اشاره بقبرفرج بن منجك باشد که در کتاب مساجد دمشق از طلس ص۱۲۷:۱٤٤ ذکری از آن آمده است و آن دربیرون دروازهٔ جابیه است که در سمت غربی دیوار شهر باشد و نیز بکتاب قطعاتی از تاریخ ابن طولون درتوبیگنر تألیف ر. هارتمان ص ۱۵٤س۱۰ رجوع کنید که در آن قبرفرج بن منجك بمناسبت ذکردروازهٔ نصر آمده است واین دروازه نیز درسمت غربی باروی شهر بالای دروازهٔ جابیه بوده است

این حملهٔ تیمور «بردمشق» روایتی را که میگوید لشکرگاه تیمور درقریهٔ یلبغا بوده است تأیید میکند این جایگاه در سمت جنوب باروی شهر تا اندك مسافتی بوده است (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۳۵).

(۱۱۵) مقصود ازین ملاقات با قضاة را ابن خلدون پیش ازین آورده است و برای آن بوده است که رسماً فرمان برداری (طاعه) خود را بیان کنند. گویا این از کارهای ضروری بوده است، برای برگزاری خراجی که تیمور پذیرفته است و در « یادداشت » آمده است (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۳۸) . ظاهراً این پس از تسلیم شاه ملك صورت گرفته است (شاه ملك درین جا بنام «نایب» تیمور آورده شده‌است. شایدهم او بفرمانروائی دمشق باردیگر برقرار شده باشد. رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۴۹) بشاه ملك دستور داده شده خلعت‌هائی بکسانی که بشهر می آیند بدهد زیرا این گونه خلعتها بنا برمعمول بهر کس که بمقامی برگزیده میشد داده‌می شد. ابن خلدون درین عبارت مختصر ممکنست همان نظری را داشته باشد که ابن عربشاه (ج۲ ص۷۴:۱۳) صریحاً میگوید وی پوشاند(البس) هریك ازین بزرگان را خلعتی (خلعه) وایشان را همچون برگزیدگان خود (عنده) گماشت، آنگاه ایشان را با شادی تمام روانه کرد .» العینی (ورق۴۱ب : ۲۳)می گوید تیمور مأمورانی درشهر گماشت که‌قاضی حنفی ابن کشك راجزو ایشان نام‌می برد که‌بریشان ریاست‌داشت‌و نیز ازقاضی حنفی النابلسی نام برده‌است اما ازشافعیان ومالکیان کسی را بکارنگماشت .

(۱۱۶) این گفتگو درطرحهای گوناگون برای باز کردن باروی شهر درهمان روزی روی داده است که ابن خلدون نخستین بار باتیمور ملاقات کرده است، یعنی ۲۴ جمادی‌الاولی ۸۰۳هـ - ۱۰ ژانویه ۱۴۰۱ م.

(رجوع کنید بیادداشت شمارۀ ٤٦). برای اجرای طرحهای مذکور چند روز بعد اقدام شد (بیادداشت شمارۀ ۱۲۲ رجوع کنید.)

(۱۱۷) ترجمۀ تحت اللفظ عبارت «خانۀ من» «مسکن یا جایگاه منست» هیچگونه اشاره ای نکرده است که دلیل باشد ابن خلدون ازین عبارت مدرسۀ عادلیه را درنظرداشته است

(۱۱۸) از آنجا که درموردتاریخ بربریان و مغرب رویهمرفته خود بتفصیل سخن رانده است، ابن خلدون چنان با این سخنان آشنا بوده است، که لازم نمیدانسته بآن جز بالفظ «چند روزی» اشاره بکند. این شرحی که بدستورتیمور نوشته است ودر آن بایجازواختصارسخن رانده باید شرحی مستقل واثری جداگانه ازابن خلدون بشمار آید و باید آنرا درعدد آثار دوران آخرزندگی اودانست.

(۱۱۹) درین جا کلمۀ تازی «منشی» درمتن «موقع» آمده است. یعنی کسی که اسناد رسمی رامی نویسد، در متنی که درزمینۀ همین شرح زملکانی (رجوع کنیدبیادداشت شمارۀ ۷۷) نوشته است بجای «ورفعته» «ودفعته» آمده است.

(۱۲۰) اینکه آیا این ترجمه صورت گرفت یا نه، معلوم نیست. درهر صورت هیچ نسخه ای ازاصل یا ترجمۀ آن باقی نمانده است. مقصود از «اللسان المغلی» شاید ترکی مشرق یا ترکی جغتای بوده است. و آن زبانیست که درسراسر آسیای مرکزی مغولان معمولشان بود و آنرا بخط ایغوری می نوشتند، رجوع کنیدبکلاویخو (ص ۲۰۱ و ۳٥٦). کلاویخو درضمن سفرخود دقیقاً زبان هائیراکه در آسیای مرکزی رواج داشته است دریافته و نوشته است. بکار بردن زبان مغولی مکتوب که

طرف رجوع عموم مردم باشد حقیقتی است که از وجود دیوانخانهٔ خاصی در دستگاه ممالیك قاهره برای ترجمهٔ اسناد و نامه‌های مغولی دایر شده بود برمی آید (ابن الفرات ج۹ ص۴۵۳: ۲۱-۲۳ و کاترمر کتاب سلوك ج ۲ قسمت دوم ص۳۱۳-۳۱٤ صبح الاعشی ج۷ص۲۹٤: ۱۰) درمورد حذف «ن» درزبان مغولی رجوع کنید بکتاب Vorlesungen از بارتولد ص۲۱٤ -۲۱۵).

درهرحال درین مورد تردیدست که تیمور تاچه اندازه اززبان مغولی آگاه بوده است (رجوع کنید بسفرنامهٔ کلاویخوص ۳۵٦) . ابن‌عربشاه می‌گوید (ج ۲ ص ۸۰۰) : « تیمور زبان تازی نمی‌دانست اما از فارسی و ترکی ومغولی آنهم باندازهٔ کافی آگاه بود و نه‌بیشتر از آن» (و نیز بکتاب منهل ورق ۱۵۲ آ: ۱٤ رجوع کنید) .

ظاهراً تیمور خودزبان فارسی را ترجیح می‌داده‌است نه‌تنها در گفتگو کلمات فارسی مانند «خوب خوب»(ابن‌عربشاه ج ۱ص ٦۳۰ : ٦) بکارمی‌برده، بلکه‌شعار او این عبارت فارسی‌بود که «راستی‌رستی» یعنی اگرراست بگوئی رهایی می‌یابی (نجوم ج ٦ص ۲۸۱ : ۲۰، ابن‌عربشاه ج ۲ ص ۷۸۲ : ٦ و بارتولددر کتاب Vorlesungen ص۲۳۲ آنرا چنین ترجمه‌کرده است :

«راستی موجب رستگاری است» .

بنابر گفتهٔ ابن‌قاضی شهبه (ص۱۸۱) شرحی راکه ابن خلدون در بارهٔ مغرب نوشته است‌برای تیمور بفارسی گفته‌انــد و نیز پیش ازین (یادداشت شمارهٔ۳۱)گفتیم ابن‌مفلح برگزیده شد که باتیمورسخن گوید. زیراوی کسی بودکه‌بهردوزبان‌فارسی‌وترکی‌سخن‌می گفت‌و‌نیازی بمترجم

نداشت (ابن‌ایاس ج ۱ ص ۲۲:۳۳۱) .

(۱۲۱) «النقب» احتمال می‌رود بجای «آلت‌النقب» باشد چنانکه در کتاب العبرج ٥ ص ٤۹۳ : ۲۲ آمده است . برای جزییات و توصیف بیشتر دربارهٔ افزارها و ماشین‌های جنگی مطابق مؤلفات لغت نویسان و تاریخ نویسان عرب، رجوع کنید بکتاب تاریخ افزارهای توپخانه ملل شرقی در قرون وسطی درفصل « افزارهای‌توپخانه اسلامی» تألیف‌هوری ص ۱۲۷ - ۱۹۲

K . Huuri , Zur Geschichte des mittelalterlichen schutz wesens aus Orientalischen Quellene,Das Islamische Geschützwesen aus Orientalischen Quellen P P 127 . 192

(۱۲۲)شرح ابن خلدون‌دربارهٔ محاصرهٔ قلعهٔ‌دمشق خلاصه ایست از وقایعی‌که باجزئیات تمام تاریخ نویسان دیگرهم آورده‌اند و نیز پیداست‌که مقصود او بیشتر ذکری از خلاصه‌ای از کارهای وی‌بوده‌است .

مقدمات محاصرهٔ قلعه شاید در ۲۸ جمادی‌الاولی ۸۰۳ ﻫ ۱٤۰-۱٤ ژانویه ۱٤۰۱ فراهم‌شده باشد یعنی‌چهار روزپس از گفتگودربارهٔطرحی که‌پیش ازین آورده شد (یادداشت شمارهٔ ۱۱٦). ابن عربشاه (ج ۲ ص ۷٦ : ۱٥) می‌گوید تیمور (نخست) این‌محاصره را چندان جدی‌نکرد و شرف‌الدین (ج ۳ص ۱۳٥) می‌گوید تیرهایی کـه از درون قلعه بانگ می‌کردند دربرابرلشکریان تیمور سدی فراهم‌کرده بودند ولازم‌می‌آمد در برابر آن تهیهٔ بسیار ببینند (ج ۳ ص ۱۳٦) و این تدارکها شامل ساختن سه صفه بود که مشرف بردیوارهای قلعه باشد (ابن‌عربشاه ج۲ ص ۹٤ : ٤ نجوم ص٦٥ : ۱٥۰ ج) و نیز ساختن شست قلعه کوب که

بگفتهٔ ابن خلدون ساختن آنها «چندروز» کشید جزئیات حوادث روزهای فراوان محاصره را که پس از آن آغاز کرده‌اند شرف‌الدین ذکر کرده‌است (ج ۳ ص ۳۳۶ - ۳۳۸ و نیز نجوم ج ٦ ص ٦۵ : ۱۱ - ۱۵) .

بنابگفتهٔ ابن عربشاه (ج ۲ ص ٩٦ : ٦) حمله را نخست از سوی شمال و مغرب آغاز کرده‌اند، هم چنین العینی (ورق ۴۱ ب : ۵) تصریح می کند که جایگاه برخی ازوسایل محاصره در الصالحیه و عقیبه و حکر السماق بوده است .

العینی نیز ذکر کرده‌است که یکی از آنهارا در تربة النوریه (جنوب مسجد امویان) و مخصوصاً یکی راهم در اندرون مسجد جاداده بودند (ورق ۴۱ ب : ۴)

ظاهراً این واقعه پس از آن بوده‌است که شاه ملك که نایب تیمور در دمشق شده بود بنابگفتهٔ ابن ایاس (ج ۱ ص ۳۳۲ : ۲۵ - ۲۸) جایگاه خود و لشکریانش را در مسجد قرارداده و درهای آنرا بروی مردم بسته بود . مقریزی (سلوك ورق ۲٦ ب : ۲۵) نوشته است که چون تیمور وارد شهر شد تنها دوبار درمسجد امویان نماز برگزار شد (نجوم ج ٦ ص ٦۴ : ۲۲) . می گوید « نخستین بار روز آدینه ۹ جمادی الاخر بود که نام سلطان محمود و ولیعهد او پسر تیمور (نجوم ج ٦ ص ٦۵ : ۱) را برده‌اند ». ولی ۹ جمادی الاخره سه‌شنبه بوده است و نه جمعه و احتمال نزدیك بیقین می‌رود که مقصوداو آدینه ۱۹ جمادی الاخره ۴ فوریه بوده باشد (شرف‌الدین ج ۳ ص ۳۳۴ آنرا در روز آدینه پس از دریافت فدیه می‌داند : رجوع کنید بقسمت بالا) .

پس بستن درهای مسجد در ۲٦ جمادی الاخره - ۱۱ فوریه روی

داده‌است و بکار گذاشتن قلعه کوب در مسجد ممکن‌نست پس از آن بوده باشد. و نیز خراب کردن قسمتی از شهر که درمیان مسجد و قلعه بوده‌است یعنی درجنوب ومغرب قلعه (سلوك ورق ۲۷ آ : ۳) . ابن خلدون (درقسمتی که اکنون مورد بحثست) نیز آورده است که ویران کردن ساختمان قلعه درهرسوی (یا ازهرطرف) بوده است .

دفاع دلیرانهٔ مدافعان قلعه در برابر نیروهای درهم شکنندهٔ محاصره را ابن عربشاه بتفصیل بیان کرده‌است (ج ۲ ص ۹۶ : ۷ ص ۹۸ : ۳ نجوم ج ٦ ص ٦۵ : ٦ ـ ۱۵) این نکته با گفتهٔ ابن خلدون که با بی‌قیدی آنرا بیان کرده اختلاف دارد. حتی شرف‌الدین (ج ۳ ص ۳۳٦ ـ ۳۳۸) جزئیات را بتفصیل شرح داده است و نوشته‌است چگونه هنگامی که قلعه کوب، بزرگترین برج قلعه بنام طارمه را درهم می‌شکست وقسمتهای بالای آنرا آتش زده بود تافروافتد، دفاع کنندگان شکستگی آنرا تعمیر کردند، در حالیکه قسمت دیگری ازدیوار آن فرو افتاد وعده‌ای از حمله کنندگان را زیر آوار کشت و ازحرارت دیگران کاست (ج۳ ص ۳۳۸) . این دفاع از این جهت جالب بود که جنگ آوران کار کشته اندك وحتی کمتر ازچهل تن بودند، بنا بگفته مؤلف نجوم (ج ٦ ص ٦۵ : ۱۳) . ابن عربشاه (ج ۲ ص ۹٦) از میان فرماندهان بغیر از نایب تنها از دو فرمانده درجهٔ دوم نام می‌برد. (زردکاش) یعنی کسانی که اسلحه بایشان سپرده شده بود . این تغری‌بردی در کتاب منهل خود (ورق ۱۴۹ آ : ۱۰) می‌گوید که یکی از کسانی که در قلعه بود بمن گفت همهٔ مدافعان قلعه بسیار جوان بودند وبیشترشان ازفن جنگ چیزی نمی‌دانستند .

سرانجام هنگامی که همهٔ دفاعها را درهم شکستند وپی بردند که هیچ‌ـ

گونه یاری را نبایدانتظارداشت، یزدار نایب قلعه‌تسلیم‌شدوامان‌خواست (نجوم ج ٥ ص ٦٥ :١٥) ولی وی را کشتند (شرف الدین ج ٣ ص ٣٣٨).

تاریخی برای‌تسلیم(که‌مربوط بتاریخ‌عزیمت‌ابن‌خلدون بمصرست) تنها درکتاب‌العینی (ورق ٤١ب . ١٢) آمده است و آن روز آدینهٔ ٢١ رجب ٨٠٣هـ. ـ ٧مارس١٤٠١ م. است . ولی روز٢١رجب دوشنبه بوده است پس شاید روز آدینه ١١ رجب ٨٠٣هـ. ـ ٢٥ فوریه ١٤٠١م.مقصود بوده باشد . اعتبار تقریبی ١١رجب و٢٥ فوریه را میتوان بوسیلهٔ بیانات زیرین شرف الدین(ج٣ ص٣٤٠) استنباط کرد . تیمورپس ازتسلیم شدن قلعه از قصرالابلق بخانهٔ بتخالص رفت (رجوع کنید باب‌ن‌عربشاه ج٢ص ٧:٨٠ که نیزمی گوید، تیموردر آن هنگام دستور ویران کردن‌ابلق‌راداده بود) هنگامی که تفاوت زیبایی این خانه را با مقابرزنهای پیامبر دید بامرایش دستورداد روی آن قبرها گنبدهای مرمر بسازند (رجوع کنیدبه ابن‌عربشاه ج٢ص١١:٩٨) وامرا قبرهارا درمدت ٢٥روز بپایان‌رسانیدند (شرف‌الدین ج٣ص٣٤١) وچون امیران در٣ شعبان ٨٠٣ هـ. ـ١٩ مارس ١٤٠١ م. (شرف الدین‌ج٣ ص٣٤٧ ـ ٣٤٨ نجوم ج٥ ص٨١:٥ منهل‌ورق ١٤٩ آ:١٣) با تیمور ازدمشق رفته‌اند، پس قلعه می‌بایست ٢٥ روز پیش ازسوم شعبان ویران شده باشد یعنی در٨ رجب ـ ٢٢ فوریه (بجای ٢٥ فوریه چنانکه دربالا آمده است) درهرحال چند روزپیش از٢١رجب ـ ٧ مارس بوده است .

دفاع قلعه بروایت کتاب منهل (ورق١٤٩ آ:١٢) چهل روز کشیده است وبگفتهٔ ابن عربشاه(ج٢ص٦٧:٩٨)چهل وسه روز. پس اگراز ١١

رجب بعقب برگردیم تاریخ شروع بمحاصرهٔ قلعه در ۲۸ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ ۱۰ ژانویه۱۴۰۱ م می‌شودچهار روزپس‌از آنکه‌ابن‌خلدون (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱۶) می گوید که دربارهٔ نقشهٔ محاصرهٔ قلعه نخستین‌بار تیمور با مهندسان خودگفتگو کرده‌است.

مدت محاصرهٔ قلعه را درهرحال ۲۹ روزنیز گفته‌اند (سلوك ورق ۲۷ آ : ٤ نجوم ج ٦ ص ٦٥ : ۹ ابن‌ایـاس ج ۱ ص ۳۳۳ : ۱). العینی (ورق ٤۱ ب : ۱۱) یکماه گفته‌است. پس چنانکه ظاهراً احتمال‌می‌رود تسلیم در۱۱ رجب ـ ۲۵ فوریه روی‌داده است. ۲۹ روز پیش از آن‌که یازدهم جمادی‌الاخره ۲۷ ژانویه باشد شاید تاریخی‌را برساندکه پس‌از دوهفته تدارك مرحلهٔ قطعی حمله شروع شده است وپس ازین خواهد آمد که تاریخ حمله ازجنوب ومشرق از آن هم دیرتر بوده است یعنی پس‌از ۲٦ جمادی‌الاخره ۸۰۳ هـ ـ ۱۱ فوریه ۱٤۰۱ م.

(۱۲۳) ابن‌خلدون درین چندکلمه ضبط دارایی ایشان‌را با زجر داستان دراز و غم‌انگیز رنجهای مردم دمشق را بیان می‌کند و ازشرح وقایع «چند روزی» که وی در آنجا بوده خودداری کرده است. درحقیقت دیده می‌شود ملاقات دیگر وی که مخصوصاً آنرا ذکرکرده است در روز تسلیم قلعه پیش آمده است و احتمال می رود در روز ۱۱رجب ۸۰۳ هـ . ـ۲۵ فوریه ۱٤۰۱م . روی داده‌باشد. اگرچه‌ببرخی ازمقدمات‌تسلیم قلعه‌نیزاشاره‌کرده است ازروز ملاقات قضاة و هنگامی که وی باتیمور بود ازروز ۲٤ جمادی‌الاولی۸۰۳هـ . ـ ۱۰ژانویه۱٤۰۱م تا موقع‌تسلیم قلعه‌شش‌هفته‌گذشته بود.

درین مدت تیمورخراج برشهر گذاشت نخست ازابن مفلح یك‌ـ

میلیون دینار (سلوك ورق۲۶ب:۱۳ نجوم ج٦ص٦٤:٦٤:۸۸، رجوع کنید بشرف‌الدین ج۳ص۳۳٤ابن‌عربشاه ج۲ص۲:۷۸) خواست. این یك میلیون دینار بی‌مخالفت فراهم شد(سلوك ورق ۲۶ب:۱٤ نجوم ج ٦ص٦٤:۱۲ابن ایاس ج۱ص۳۳۲:۱٦) . تیمور ابن‌مفلح راجبراً واداشت‌مبلغ‌قراردادی را هزارتومان‌بپذیرد وهرتومان برابرده‌هزار دینار بوده‌است که‌روی همرفته ده میلیون‌دینار باشد (سلوك ورق ۲۶ب:۱۸نجوم‌ج٦ص٦٤:۱٦ ابن ایاس ج۱ص۳۳۲:۱۹) واین‌مبلغ را برمردم وخانه‌ها وحتی موقوفات (چنانکه پس ازین خواهد آمد) تعلق دادند . دادوستدها دربازار قطع شد وتنها فروش‌برای فراهم‌کردن این‌مبلغ‌بود (سلوك ورق۲۶ب:۱۷-۲۲نجوم ج٦ ص٦٤: ۱۵-۲۲ ابن‌ایاس ج۱ص۳۳۲ ص ۲۰-۲۳). سپس که ده میلیون دینارررا نزد تیمور بردند مدعی‌شد که بواسطهٔ اختلاف‌درحساب(بحسابنا) تنها سه‌میلیون دینار پرداخته‌شده‌است، پس هفت‌میلیون دینار باقی ماند (نجوم‌ص٦۵:۱۹ ابن‌ایاس ج۱ص۳۳۳:۳سلوك ورق ۲۷ آ : ٦ که در آنجا بجای سه‌میلیون،سه‌هزارو بجای‌نه‌میلیون ،نه‌هزار نوشته شده است. برای مقایسهٔ حساب مالیاتی که تیمور از مردم دمشق بزور گرفت رجوع کنید بکتاب زندگی‌تیمورتألیف ب میگنانلی‌ص۱۳۷) .

باهمهٔ اینهاالعینی(ورق٤۱ب:۱۷)صریحاً می گوید که‌تیمور«دمشق را بمردم آنجا سه‌بار فروخت وهربار مبلغ‌بسیاری‌زروسیم گرفت .»

درمیان منابع تازی تنها ابن‌مفلح یاد آوری کرده که مجموع این مبلغ بده میلیون دینار می‌رسد شرف‌الدین(ج۳ص۳۸۹) می گوید که‌شاه ملك وبرخی‌دیگرازامیران تیمور دربیرون دروازهٔ فرادیس دفتری برای گرد آوری این‌مبلغ فراهم کردند. دروازهٔ فرادیس درکنار دیوار شمالی

شهر نزدیك مسجد امویان بود. ابن‌عربشاه (ج۲ص۹۸:٦) ومنهل (ورق ۱٤۸ب:۱٥) نام سرکردهٔ ماموران وصول راالله‌داده‌نوشته‌اندووی‌درخانهٔ ابن مشکوربیرون دروازهٔ کوچك‌شهرمسکن‌داشت، درحالی که‌دیگران درکاخ زرین(دارالذهب) جاگرفته بودند(رجوع کنید بابن عربشاه ج ۲ ص۹۲:۱۰-۱۱ وبهمان کتاب‌ص۸۰:۲ ومنهل‌ورق۱٤۸:۱۹ وکتاب‌طلس، مساجددمشق ص۸۸). دارالذهب‌درمیان مسجد امویان‌ودروازهٔ کوچك بوده‌است .

درگرد آوردن پول ابن مفلح ودستیارانش بشکنجه وزورمتوسل شدند وبسیاری راب‌چوب‌بستند(سلوك‌ورق۲٦ب:۲۰ونجوم‌ج٦ص٦٤:۲۰) ظاهراً هفته‌ها این‌کاردوام داشت وشاید تا تقریباً ۱۸ جمادی‌الاخر ۸۰۳ هـ .-۳ فوریه۱٤۰۱م . هم‌چنان مردم‌را درفشار می‌داشتند .

هنگامی که ده میلیون دینارپرداخته شد یا اندکی پیش ازوصول همهٔ این‌مبلغ، تسلیم‌شهررسماً درخطبهٔ روز آدینهٔ در مسجد امویان بنام محمود یعنی‌پادشاه اسمی‌شهرکه وارث وپسرتیمور شمرده می‌شد اعلان شد(سلوك‌ورق۲٦ب:۲٦ونجوم ج ٦ص٦٥:۱وشرف‌الدین‌ج۳ص۳۳٥می‌گویندکه‌خطبه بنام‌خود تیمور خوانده‌شد). تنهاسلوك(ورق۲٦ب : ۲٥) تاریخی‌برای‌این‌خطبه آورده‌است و آن آدینهٔ۹ جمادی‌الاخرسال۸۰۳هـ-بوده‌است.اما این‌روز مصادف بوده است با سه شنبهٔ۲٦ ژانویه ۱٤۰۱م . وباحتمال نزدیك بیقین‌باید عدد ده حذف شده باشدکه برابر بوده است با٤فوریه ۱٤۰۱م .

آنگاه شاه‌ملك باهمراهانش بشهروارد شد(ابن‌ایاس می گویدبا زنانش «بحرمه») ومسجدامویان را جایگاه خود ساخت ودست بشراب

بردو کوس زدند وطاس انداخت درهای مسجد بسته بود ومراسم نماز آدینه را ترك کردند(سلوك ورق۲۶ب:۲۷-۳۰ ونجوم ج۶ص ۴:۶۵ با تفصیل و ابن ایاس ج۱ص۳۳۲:۲۵-۲۸) .

ظاهراً پس ازین وقایع بوده است که ویرانی شهر در محلات میان مسجد وحصار شهر رخ داده است. واین واقعه درسلوك(ورق۲۷ آ:۴) آمده است واین کار شاید حملهٔ بحصار شهر را ازهمه جانب ممکن کرده باشد. پولی که تا این زمان فراهم شد ازراه خراجی بود که برمردم دمشق بتنهایی بستند(رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۳۷ دربارهٔ کلمهٔ خاصة) بنابرحساب تیمور هنوز هفت میلیون ازین خراج گرفته نشده بود .

سپس تیمور خراجهای زیررا نیزخواستارشد :

الف - پول ومال وسلاحهایی که دردمشق ازسلطان وامیر ولشکریان مصر باقی مانده بود، درشهراعلام کردند هرکس ازین بابت چیزی درپیش خود دارد یا باوسپرده شده،است بی درنگ تسلیم کند (سلوك ورق۲۷ آ: ۸ونجوم ج۶ص۶۶:۳وابن ایاس ص۳۳۳:۸) .

ب- پولهای بازرگانان وبرجستگان دیگرکه از دمشق گریخته بودند(سلوك ورق ۲۷ آ:۱۱ بجای آنکه «از»بنویسد«به» نوشته شده است ونجوم ج ۶ ص۶۶:۲ وابن ایاس ج۱ص۳۳۳:۹) درکارگرد آوردن پول مردم شهر ازنومیدی وناچاری بریاك دیگر جاسوسی کردند(سلوك ورق ۲۷ آ : ۱۰و۱۳نجوم ج ۶ ص۶۶:۳ رجوع کنید بابن عربشاه ج۲ص۹۲:۱۲) .

ج- همهٔ چهارپایان ازاسب واستروشتر وخر راکه درشهر بودند (سلوك ورق۲۷ آ:۱۴ وابن ایاس ج۱ص۳۳۳:۱۰ شمارهٔ چهارپایانی راکه بلشکرگاه تیمور بردند دوازده هزارنوشته اند) .

د ـ همهٔ سلاحها و تجهیزهایی از هر گونه که در شهر فراهم بود (نجوم ج۶ص۶۶:۴ و ابن ایاس ج۱ص۳۳۳:۱۳ و نیز رجوع کنید بسلوك ورق ۲۷ آ: ۱۴ آنجا که چند کلمه دربارهٔ درخواست تجهیزات و اسلحه از نسخه افتاده است .)

آنگاه تیمور بازماندهٔ خراج خود را که همان هفت میلیون دینار باشد خواست. هنگامی که ابن مفلح پاسخ داد که مطلقاً دیگر پولی در شهر نمانده است، تیمور وی و یارانش را در فشار گذاشت تا آنکه فهرستی از همهٔ محلات شهر و خانه‌های آن باو بدهند (سلوك ورق ۲۷ آ:۱۶ـ۱۷ و ابن ایاس ج ۱ ص۳۳۳: ۱۵ـ۱۷ و آنگاه سطر ۱۳ـ۱۴ که هیچیك ازین دو مفهوم اخیر کاملا در آن روشن نیست و نجوم ج۶ ص۶۶:۷ «خانه‌ها» را حذف کرده است و ابن عربشاه ج۲ص۷۸:۱۴) .

این فهرست‌ها را بامیران لشکر تیمور دادند تا با همراهان خود بجاهای معین و کویها و برزنها بروند و از مردم پول بخواهند .

آنگاه دوران شکنجه‌های وحشیانه و تاخت و تاز و غارتگری و مردم کشی که بزن و مرد و کودك ابقا نکردند آغاز شد و تا ۱۹ روز دوام داشت و تا سه‌شنبهٔ ۲۹ رجب ۸۰۳ه . ـ ۱۵ مارس ۱۴۰۱م . کشید (سلوك ورق ۲۷ آ:۱۹ و ورق ۲۷ب:۲ و نجوم ج۶ ص۶۶:۹ و ۶۷:۱۱ و ابن ایاس ج۱ص ۳۳۳:۲۲ و ۳۳۴:۴ . در همهٔ این مراجع ۲۸ رجب آمده است رجوع کنید با بن عربشاه ج۲ص۱۴۲:۶ تا ص۱۶۴:۴ و از شکنجه‌هایی که بریك یك از قضاة وارد آورده‌اند شرح می‌دهد). شرف‌الدین (ج۳ص۳۴۴) انهدام و غارتگری را بامرای تیمور نسبت نمی‌دهد بلکه آنرا از لشکریان می‌داند (رجوع کنید بمطالبی که پس ازین خواهد آمد). از همهٔ این مصایب ابن‌ـ

خلدون با آنکه درشهرساکن بوده مصون مانده‌است .

(۱۲٤) درمتن نسخهٔ خطی آوج چنین آمده است «اناسیها» یعنی مردم آن که «اساسیها» یعنی اساسیهٔ آن نیزخوانده‌شده است. هنگامی که امرای تیمورخبردادند که آنچه‌ممکن بوده‌است گرفته‌اند بهمراهان‌ایشان دستوررسید که درچهارشنبهٔ رجب۸۰۳ هـ . ـ ۱٦ مارس ۱٤۰۱ م. بشهر روند (سلوك‌ورق۲۷ب:۳ ونجوم‌ج ٦ ص٦٧:۱٤ وابن‌ایاس‌ج۱ص ۳۳٤:٥ آنرا روزسه شنبهٔ ۲۸رجب نوشته‌اند وحال آنکه سه‌شنبهٔ ۲۹ بوده‌است وشرف الدین‌ج۳ص۳٤٤نوشته‌است‌غرهٔ شعبان وابن عربشاه‌ج۲ص۱۲٤:۸ تاریخی نیاورده‌است، امادرص۱۲۸:٦ می‌گوید که غارت عمومی سه روز دوام داشت)، شرف‌الدین (ج۳ص۳٤۳و۳٤٤) می‌گوید که لشکریان بی‌زحمت بشهردر آمدند، اماتیمور ایشان رادلیرکرد وبوسیلهٔ خطابه‌ای که خود بیان‌کردسریانیان‌را برای پشتیبانی که ازامویان‌درجنك باعلی کرده بودند سرزنش کرد .

هنگامی که لشکریان همهٔ اثاثه ووسایل خانه‌راکه درشهر مانده بود گرفتند مردان‌وزنان‌وکودکان‌راجز کسانی که ازپنج‌سال که‌ترداشتند بیرون‌ریختند ودرفشار گذاشتند (سلوك ورق۲۷ب:٦ و نجوم‌ج ٦ص٦٧: ۱٦) ابن ایاس(ج۱ص۳٤٤:۷) ازجمله اسیران لشکرتیمور المناوی‌رانام برده‌اند (رجوع کنید، بابن عربشاه ج ۲ ص۱۲٦ : ۲ و ص ۱٤۲ ـ ۱٤۸). شرف‌الدین‌می گوید (ج۳ص۳٤۷)که تیمورهمهٔ‌اسیران رارهاکرد وبشهر در آورد. حقیقت اینست که‌بسیاری‌ازاسیران‌درراه‌پیمایی‌ازدمشق گریختند (سلوك ورق۲۷ب:۱۲ ومابعد وابن ایاس ج۱ص۳۳٥:۹ ومابعد) وسپس چون اطلمش آزاد شد واورا نزد تیمورفرستادند همهٔ اسیران‌دیگررارها

کردند وبقاهره فرستادند (ابن ایاس ج۱ص۳۳٦:۱۵) .

(۱۲۵) دربارهٔ آتش زدن شهر رجوع کنید بسلوك ورق۲۷ب:۲٦ و نجوم ج٦ص٦۷:۱۸ که می گوید «وبمساجد» ابن عربشاه ج۲ص ۱۳۲:۷ و مابعد وابن ایاس (ج۱ص۳۳٤:۱۷) می گوید که تیمور فرمان آتش زدن شهر را در روز پنجشنبهٔ غـرهٔ شعبان ۸۰۳ هـ - ۱۷ فوریه ۱٤۰۱ م . داد و شرف الدین (ج۳ص۳٤٦) که می گوید آتش سوزی اتفاقاً روی داد وبواسطهٔ آن بود که خانه‌ها دوطبقه یاسه‌طبقه بود وازچوب ساخته‌بودند و آتش- سوزی توسعه یافت .

(۱۲٦) آتش بمسجد امویان رسید وسقف آنرا فروریخت، درهای آن سوخت ومرمرهای آن پراکنده‌شد وتنها دیوارهااستوارماند (سلوك ورق ۲۷ب:۹ ونجوم ج٦ص٦۸:۲). ابن عربشاه می گوید (ج۲ص۱۳۲:۵) که رافعیان خراسان این آتش را افگندند، درمورد آتش سوزی مسجد رجوع کنید بکتاب کلاویخوص ۱۷۳و۲۹۰ وکتاب سابق الذکر شیلتبر گر ص۲۲-۲۳و۱۲۸ ویادداشت هایی دربارهٔ تیمورص٤٥٥ .

بگفتهٔ اشرف الدین ج ۳ ص ۳٤٦ و برخی جزئیاتی که مفهوم آنها متضاداست وازنظام الدین شامیست (چاپ تاورص ۲۳۰) تیمور، شاه ملك رابرای نجات دادن مسجدفرستاد اماباوجودهمهٔ کوششهایی که لشکریان وی کردند، منارهٔ شرقی مسجد باآنکه همهٔ آن ازسنك ساخته شده بود یکسره‌ویران‌شدوحال آنکه «منارهٔعروس» باآنکه‌ازچوب‌بودمعجزه آسا ازگزند آتش مصون‌ماند (ظاهراً این‌مناره همان «منارهٔعیسی» است). گنبد مسجد باآنکه ازسرب‌پوشیده شده بود از آفت مصون‌نماند (رجوع کنید باشارهٔ ابن خلدون درین‌زمینه) وشرف الدین گویا این‌واقعه‌را نتیجهٔ‌خشم

خدا «بر آن مردم» می‌داند.

(۱۲۷) ابن خلدون خود شاهد انهدام شهر و مسجد در هفتهٔ پیش از عزیمت تیمور یعنی سوم شعبان ـ ۱۹ مارس نبوده است. شاید وی از دمشق اندکی پس از ۲۵ فوریه ۱۴۰۱ م. بیرون رفته باشد زیرا وی در غرهٔ شعبان ۸۰۳ هـ. ـ ۱۷ مارس ۱۴۰۱ م در قاهره بوده است پس از راه‌پیمایی دشوار که لااقل دو هفته کشیده است و شاید هم بیشتر (بیادداشت شمارهٔ ۱۶۹ از نظر بحث در تاریخ روزها رجوع کنید) بقاهره رسید. اما اینکه تا چه اندازه از وقایع شهر را حتی در زمانی که ساکن شهر بوده دیده است به دشواری می‌توان گفت وی تنها می گوید درین هنگام شرح کتاب مغرب خود را به پایان رسانده و نزد تیمور برده است.

(۱۲۸) این واقعه ظاهراً در ۱۱ رجب ۸۰۳ هـ. ـ ۲۵ فوریهٔ ۱۴۰۱ م. رخ داده است.

(۱۳۰) همچنانکه تیمور او را «احضار کرد» (استدعانی) قضاة دیگر را هم خواند بنظر می‌رسد که ابن خلدون نیز مانند دیگران از شهر بوده باشد و چنانکه پیش از این گفته شده، وی با تیمور که گویا اینك در قصر الابلق جا گرفته بود دریك جا نبوده است. رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۳۵.

(۱۳۱) «سند» (مستند) قانونی این کارهمان حکمیست که بر اساس سنت پیغمبر گذاشته شده است.

(۱۳۲) عبارت تحت اللفظ اینست که « وی دهان بدهان با من سخن راند».

(۱۳۳) نظریات ابن خلدون دربارهٔ سازمان و توسعهٔ دستگاه خلافت و امانت و روایات گوناگون شیعه دربارهٔ آن در فصول مختلف مقدمهٔ وی

آمده‌است. مخصوصاً بمقدمه ج۱ص۳۴۲-۳۷۷ رجوع کنید.

(۱۳۴) تعیین وصیت «وصیه» یعنی تعیین صریح علی بوسیلهٔ پیغمبر بجانشینی او و جانشینی فرزندان علی بخلافت پس از درگذشت وی (رجوع کنید بمجلد اول کتاب گولدزیهر Vorlesungen ص۲۰۹).

(۱۳۵) عبارت تحت اللفظ اینست که «بسیاری از عقاید پراگنده هست (تشذّ) که بشمار نمی آید» (رجوع کنید بکتاب دوزی ج ۱ ص ۷۳۸ به- کلمهٔ شذّ).

(۱۳۶) اهل سنت درمورد رد کردن لزوم تعیین جانشین خاص، برگزیدن آزاد یا انتخاب (اختیار) را مقبول دارند یا آنکه آنرا مرجع می دانند. ودرین مورد مخصوصا «اجبار» را جایز نمی‌دانند، درین امر ابن- خلدون بجدل می‌پردازد تا اندازه ای بی آنکه حجت و منطق بیاورد اجبار دیگری راکه همان «اجتهاد باشد» می پذیرد. اجتهاد عبارتست از «عمل انتخاب». ابن خلدون در مقدمهٔ خود اصول اجتهاد را بدین گونه نیاورده است. پس از آنکه لزوم داشتن امام یا خلیفه را ثابت می کند چهار شرط را (شروط) رابیان کرده است، برای کسی که جانشین پیغمبر خواهد شد (مقدمه ج۱ص۳۴۹:۱). این چهار شرط عبارتست ازعلم و عدالت و لیاقت (کفایه) وتن درستی وعقل.

(۱۳۷) خاندان الحنفیه ازاخلاف علی‌اند، ازز نی بنام خوله ازقبیلهٔ بنوحنیفه رجوع کنید بدایرةالمعارف اسلامی بکلمهٔ محمدبن حنفیه.

(۱۳۸) ابومسلم عبدالرحمن بن‌مسلم سرکرده‌ای‌از نژاد ایرانی بود، رجوع کنید بدایرةالمعارف اسلامی.

(۱۳۹) السفاح نخستین‌خلیفهٔ عباسی بوده‌است که‌از۱۳۲تا۱۳۶ه.

(۷۵۰-۷۵٤ م .) خلافت کرده است برادرش المنصور چنانکه پس ازین خواهد آمد از ۱۳٦ تا ۱۵۸ ه . -(۷۵٤-۷۷۵م.) خلیفه بوده است آخرین خلیفهٔ عباسی از المعتصم از ٦٤۰ تا ٦۵٦ ه . (۱۲٤۲-۱۲۵۸م.) خلافت کرده است .

(۱٤۰) عبارت تحت اللفظ اینست که «اختیار ایشان بر و قرار گرفت» و این عبارت پیچیده است بمعنی اینکه اورا برگزیدند (درین جا کلمهٔ «اختیار» اصطلاح فنی انتخابست)

(۱٤۱) ابن خلدون ظاهراً کلمه «اسفاق» را برای تأکید بکلمهٔ «اجماع» که لغتیست فنی تر و معمول تر افزوده است، اسفاق بمعنی تصویب فروش «بیع» است و نیز بمعنی قول اطاعت و سوگند وفاداری آمده است .

(۱٤۲) «تعیین شد» درین جا «عهد» است که اصولا مرادف با «وصی» است. اما صریحاً بخاندان علی اشاره نشده است .

(۱٤۳) خلافت عباسی احیا شده درقاهره بعنوان خلافت قانونی تا حملهٔ عثمانیان بسال ۱۵۱۷م . باقی ماند با آنکه خلفای مصر اختلافات محدودداشتند. رجوع کنید بکتاب خلافت تألیف ت . و. آرنولد چاپ اکسفرد ۱۹۲٤ .

(۱٤٤) رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ٤۷ .

(۱٤۵) این که این دوست که بوده است معلوم نیست .

(۱٤٦) ابن خلدون از تجربهٔ گذشتهٔ خود در سال ۱۳٦٤م. که مأمور دربار پدرو ستمگر پادشاه اشبیلیه شده بود پی برده بود که هدایا برای معرفی فرمانروایی اعم از اینکه درمشرق بوده باشد یا درمغرب واجب و لازمست . درمورد این رسم در دیار مشرق رجوع کنید بکتاب کلاویخو

که می گوید : «اینك درین کشور رسم برین قرار گرفته که هر کس را که امیری بحضور خود بپذیرد باید باو پیشکشی بدهد . . . . (ص۱۵۸) و «باید گفت که ارزش پیشکشی که بپیاك های تیمور داده میشود نشانهٔ احترامیست که پیشکش کننده دربارهٔ تیمور دارد»(ص۲۰۳) . .

(۱٤۷) کلمه‌ای که بجای «نسخهٔ قرآن» درین‌جا آمده «مصحف» است که معنی تحت‌اللفظ آن «مجموعه‌ای‌ازصحایف نوشته» است. امامعمولا درمورد قرآن یاقسمتی‌ازآن گفته‌میشود. پس‌از کلمهٔ مصحف ظاهراً در متن‌عبارت «فی‌جزء محذو» آمده‌است وچون‌به‌متن‌معینی‌اشاره نشده، باید کلمهٔ آخرعبارت«مهذق» باشد اما هیچ یك ازین دونوع تعبیر نمی تواند صفت‌موجهی‌برای«جزء» باشد که‌بمعنی«قسمت» یا«جلد»است .

(۱٤۸)قصیدةالبرده منظومهٔ معروفیست درنعت‌رسول‌و گویندهٔ آن ازنژادبربربنام‌شرف‌الدین‌ابوعبداله‌محمدبن‌سعیدالابوصیری(یاالبوصیری) است‌که از۶۰۸تا۶۹۵ه . برابر با ۱۲۱۳تا ۱۲۹۶م . زیسته‌است. دربارهٔ شرح حال و آثار وی رجوع کنید بتاریخ ادبیات عرب برو کلمان ج ۱ ص۲٦٤-۲٦٦ وذیل آن ج۱ص٤٦۷-٤۷۲ ودایرةالمعارف‌اسلام .

بگفتهٔ‌ابن‌الخطیب(درنفح‌الطیب‌چاپ‌بولاق‌ج٤ص٤۱۹)ابن‌خلدون برای برده شرحی‌نوشته است . ابن‌خلدون این اثررا در«شرح‌حال»خود ذکرنکرده است .

(۱٤۹) دربارهٔ این‌شیرینی مخصوص «حلوا» رجوع کنید بکتاب (دوزی‌ج۱ص۳۱۸درکلمهٔ‌حلوا و نیزبکتاب مقری‌ج۱ص٦۹٤:۱٦ ومقدمهٔ ابن‌حلدون‌ج۱ص۲۵ وترجمهٔ آن‌ج۱ص۳٤پاورقی۳ .

(۱۵۰) دربارهٔقصرالابلق(کاخ‌رنگارنگ) که مقرتیمور بود رجوع

کنید بیادداشت شمارهٔ ۳۵ این کتاب .

تاریخ درست این ملاقات ابن خلدون با تیمور و اینکه چه مدت پس از نخستین ملاقات ایشان که در ۲۴ جمادی الاولی ۷۰۳ هـ . ـ ۱۰ ژانویه ۱۴۰۱ روی داده واقع شده است معلوم نیست . می بایست ملاقاتی اندکی پس از ملاقات نخستین رخ داده باشد یعنی ملاقاتی که باو رسوم و آداب را گفته اند . از طرفی شرح ملاقات پس از شرح تسلیم باروی شهر و بلافاصله پس از عنوان «بازگشت از نزد تیمور بقاهره» آمده است. درصورتی که این ملاقات در اوایل اقامت وی در دمشق روی داده باشد مقدمه ای که وی درین جا نوشته مربوطست ببازگشت وی. زیرا می گوید باوزنهار نامه ای داده شد که بازگردد (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۶۶) .

(۱۵۱) وضعی که از باردادن او درین جا آمده است بـا آنچه که کلاویخو درین زمینه نوشته تطبیق می شود (کتاب کلاویخوص ۲۲۲ـ۲۲۶

(۱۵۲) قراردادن قرآن یاهرگونه کتاب آسمانی برروی سر علامت احترامیست که از رسوم معروف فرمانروایان آسیائیست. همین رسم چنانکه بماخبر آن رسیده دردربار اکبر فرمانروای مغولی هندوستان (که در ۱۶۰۵ م. درگذشته) درمورد کتاب عهد عتیق و عهد جدید رعایت می گردیده است و نسخه ای که باو داده شده بود متنی بود که در دارالترجمهٔ سلطنتی ـ پلانتن Plantin چاپ ۱۵۶۷ م . تهیه شده بود. رجوع کنید به کتاب ـ Commentarius ص ۳۷ اثر آنتونیومونسرات Antonio Monserate و کتاب اکبر پادشاه مغول بزرگ ص ۱۷۵ اثر و.ا. سمیث و نیز شاه عباس نخست، پادشاه ایران (که در ۱۶۲۹ م. درگذشت) هنگامی که نسخهٔ مجموعهٔ مزامیر و اناجیل را در ۱۶۱۹ م. بوی تقدیم کردند عیناً همین کار را کرد. رجوع کنید

بیادداشت‌های روزانهٔ فرقهٔ کرملیت که مبلغین از جانب پاپ درقرون ۱۷ و ۱۸ درایران تبلیغ می کردند چاپ لندن ۱۹۳۹ ج ۱ ص ۲٤۱ .

(۱۵۳) مقریزی (خطط ج ۲ ص ۲۲۰ : ۳٦) این رسم را بچنگیزخان نسبت میدهد که می گویند فرمان داد هیچ کس از دست دیگری چیزی نخورد مگر آنکه وی نخست از آن خورده باشد مخصوصاً هنگامی که گیرنده از شاهزادگان و امیران باشد (رجوع کنید بمنتخبات ادبیات عرب چاپ دوساسی ۱۸۲٦ ج ۲ : ۱٦۲) .

(۱۵٤) معنی تحت‌اللفظ آن اینست: «حیران شدم (یعنی اندیشیدم) ازین که چه در سردارم (بماعندی) درین زمینه (شأن) خویش و برخی ازدوستانم در آنجا (یعنی در شهر) . »

(۱۵۵) معنی تحت‌اللفظ آن چنینست : «من بیگانه‌ای هستم (با) دو کار بیگانه » .

(۱۵٦) دربارهٔ مغرب بمنزلهٔ میهن وزادگاه او رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۷٤ .

(۱۵۷) اصطلاح «جیلی» یعنی «قبیلهٔ من» شگفت بنظر می آید. درمورد شخص ابن‌خلدون چنان می‌نماید که باید بمعنی مغربی باشد . اما قاهره ازشهرهای مغرب نیست زیراکه وی خود قاهره‌را ازمغرب جدا میداند . بجای «جیلی» باید «عیلی» خواند زیراکه در متن (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۷٦) تیمور باابن‌خلدون می گوید :

برونزد خانواده وکسانت . « عیالك» و «عیل» صورت دیگریست (که گاهی مفرد آن‌رامی گویند) از کلمهٔ «عیال». بدین گونه ابن عربشاه (ج ۲ ص ۷۹٦) می گوید تیمور باابن‌خلدون موافقت کرد که وی بقاهره برود

وخانواده (یازن) وفرزندان(اهله‌واولاده) خودرا بردارد ونزد او بازگردد (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ۱۷۵) . ابن‌خلدون پیش ازین گفته‌است که درسال۷۸۵ه‍. ـ ۱۳۸۳م . درراه تونس باسکندریه «زن وفرزندش (یا فرزندانش دردریا ناپدیدشده‌اند » (کتاب العبرج۵ص۴۵۵:۶) . ظاهراً ابن‌خلدون درقاهره زن دیگری گرفته است چنانکه دیگران این‌مطلب را تأئیدکرده‌اند(رجوع کنیدبسخاوی‌ج۴ص۱۴۶:۲۷) .

(۱۵۸) این سخنان راابن‌خلدون تنها برای چاپلوسی‌وخوش آیند گفته تا وی همان پاسخی‌راکه می‌خواسته‌است بدهد .

(۱۵۹) «اردو» بترکی‌بمعنی«لشکرگاه» و«سراپردهٔشاهی»وبمعنی وسیع‌تر«اقامتگاه » و«پایتخت» است. رجوع کنید بمقالهٔ تاور درآرشیو اوریینتالی‌ج۶ص۱۹، فهرست کتاب سخنرانی‌های‌بارتولدص۱۴۹و۱۸۰ و کلاویخوچاپ مادرید ۱۹۴۳ ص۱۲۲ مقدمه . چون تیمور درین هنگام درقصرالابلق بوده‌است شاید«اردو» درین‌جا بمعنی وسیع‌تر آمده باشد . در هر حال اقامتگاه ابن خلدون بر خلاف تیمور در اندرون شهر بوده است .

(۱۶۰)«انجام‌دادن»«امضا»است که بمعنی«امضای فرمان‌یاامریه‌ای» هم‌آمده‌است. ظاهراً در آن‌هنگام شاه‌ملك مأموربوده است وسایل‌رفتن ابن خلدون را ازشهرنزد تیمور ازهرراهی که او می‌خواسته است فراهم کند .

(۱۶۱) معنی تحت‌اللفظ آن اینست : «وبرای من دیگری (اخری) می‌ماند .»

(۱۶۲) درنسخهٔ خطی نوشته شده است «الفراء » (بکسرفا) یعنی

«خرهای وحشی» یا«الفراء» (بضم فا و تشدید را) یعنی «پوست‌فروش» و این کلمه‌در فهرست مأموران رسمی ناممکن بنظر می‌رسد. « قراء » (قرآن خوانان یامعلمان) تنها وجهیست که‌ممکنست درست باشد. قرآن‌خوانان (یا معلمان) درشمار مأموران رسمی در دربار خلفای فاطمی بودند. (صبح‌الاعشی ج۶ ص۴۸۸:۱۸) و نیز دردربار تیمور همچنین بوده‌است(ابن عربشاه ج۲ ص ۸۷۰ :۶). اما ازروحانیان (و نه از دبیران) دستگاه بشمار می‌رفتند .

(۱۶۳) درین‌جاهم ابن خلدون عنوان«شاه»«ملك» را برای تیمور بکاربرده‌است (رجوع کنید بیادداشت های شمارهٔ ۱و۱۰۰)

(۱۶۴) اگراین کلمه‌را «یغفل» بخوانیم که بمعنی«فراموشکاری» و بی‌اعتنایی» است درین عبارت بی‌معنی بنظرمی‌رسد بایداین کلمه«یعقل» باشد که بمعنی«بخو کردن» و«زندانی کردن» است .

(۱۶۵) ابن‌خلدون بیهوده پیشنهاد کرده است که تیمور نیازمند کارگشایانست، گواینکه مقصود حقیقی اورهایی از دست دوستانش بوده باشد.این‌حقیقت مشهورست که تیمور ازدمشق‌وشهرهای دیگر کارگران زبردست وطراحان وهنرمندان چیره دست را باخودبسمرقندبرد. العینی (ورق۴۲ب:۲۵) می گوید که« کارگران متخصص‌را ازهر رشته»باخودبرد. بگفتهٔ کلاویخو(ص۱۳۴و۲۸۷و۲۸۸)همهٔ بافندگان‌و کمانگران‌و شیشه‌گران وچینی‌سازان ودیگران را باخود ازدمشق‌برد(رجوع کنید بشرف‌الدین ج۳ ص۳۴۰-۳۴۷) .

(۱۶۶) «زنهارنامه» نامه‌ایست رسمی مبنی بربخشایش شورشیان وبزهکاران دیگر ومأموران رسمی خطا کار و نیز گذرنامه ایست برای

بازرگانان بیگانه یافرمانروایان خارجی .

درین جا ابن خلدون اشارهٔ بسیار به «امان» کرده است . درین جا گویا اشاره بنامه ایست که مقریزی از آن یاد کرده است که تیمور با ابن ـ خلدون داده واودر بازگشت بقاهره باخود برده است (سلوك ورق ۲۸ب: ۱۹) . درمیان کسانی که همراه ابن خلدون آمده و «بشفاعت او» آزادشده بودند ، یکی صدرالدین احمدالقیصری بازرس دبیرخانهٔ سپاه دردمشق بود (سلوك ورق ۲۸ب ومابعد ونجوم ج٦ص۱۵:۸۱٦وسخاوی ج۲ص۳۲۳ ـ۲۲٤) .

(١٦٧) بنابر کتاب سلوك (ورق۲۸ب:۱۸) ومنابع دیگر.مهرتیمور عبارت بود از امضای او «أمیر تیمور گورکان» رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ۱۵

(١٦٨) رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱۸ پیش از ابن دربارهٔ «بیتی» .

(١٦٩) چون تیمور در۳شعبان ۸۰۳هـ . ـ ۱۹ مارس ۱٤۰۱م . از دمشق رهسپارشده است (رجوع کنید بسلوك ورق۲۷ب:۷ وابـن عربشاه ج۲ص٤:۱۳٤ پس ازهشتاد روز توقف وبگفتهٔ نجوم ج ٦ص۱:٦۸ پس از نودروز توقف بنابر کتاب یادداشت دربارهٔ تیمورص٤٥٥) و ابن خلدون هم درحدود همین زمان پس ازسه هفته راه پیمائی از دمشق بقاهره رسیده است (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۹۳) پیداشت که ابن خلدون بتاریخی اشاره می کند که پیش از۱۳رجب۷۰۳ هـ . ـ ۲۷فوریهٔ۱٤۰۱م.است ونیز پس ازتاریخ تسلیم حصار شهراست (یعنی زمانی که ابـن خلدون هنوز در دمشق بود) . پس۱۱رجب۸۰۳ هـ . ـ ۲۵ فوریهٔ ۱٤۰۱م ، بنظرمنتفیست.

ابن عربشاه (ج۲ص۱۱۲) می گوید پس ازتسلیم حصار تیمور خواست

(رام) برود (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۹٤) . اگر این درست باشد علت نرفتن او باید بیماری سختی باشد که پس ازسقوط حصار شهر تیمور گرفتار آن شد (رجوع کنید بشرفنامه ج۳ ص۳٤۲) .

(۱۷۰) معنی تحت اللفظ آن چنینست : «پس از آنکه امور عادی را (المعتاد) تمام کردیم» .

(۱۷۱) استر (بغله) مرکوب خاص قضاة بوده است. مقریزی (خطط ج۱ ص٤۰۳) می گوید رنگ استران قاضیان درمصر خاکستری بود. بهر قاضی درهنگام انتصاب یك استر و یك خلعت داده می شد . استر قاضی القضاة گران بها و برابر با بهترین اسبان بود . چون قاضی حق نداشت پیاده برود، خدمتگزارش استری برای او آماده نگاه می داشت (صبح الاعشی ج٤ص ۱۱:٤۲) .

معروفست که تیمور دلبستگی مخصوصی باستر داشت . رجوع کنید بیادداشت هایی دربارهٔ تیمور ص٤٦۳-٤٦٤ که می گوید : «استر را دوست می دارد ومخصوصاً استران بزرگ اسپانیارا» .

(۱۷۲) تحت اللفظ این عبارت چنینست :« ترا بآن خدمت میکنم » (اخدمك بها) درمورد این عبارت رجوع کنید بفرهنگ دوزی ج۱ ص۳٥٤.

(۱۷۳) عبارت« کافاه عن» یا«من» بمعنی دادن پیشکش در برابر پیشکش طرف مقابلست (رجوع کنید بدوزی ج۲ص٤۷۸ باب سوم مزید فیه) وبالاحسان بمعنی انجام دادن کاری در برابر نیکوکاریست و ناچار لازم نیست حتماً پولی پرداخته شود . در حقیقت ممکن نیست اختلاف معانی تنها لفظی باشد . پس ازین آمده است که تیمور برای ابن خلدون پولی بعنوان بهای استر فرستاد (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۹٦) .

(۱۷٤) معنی تحت اللفظ این عبارت اینست که: «استر را نزد او آوردند (یا حمل کردند)».

(۱۷۵) این پاسخ نسبةً مهم ابن خلدون باخوی او که ابن الوقت و متلون بوده است، سازگارست. زیرا درضمن آنکه روزگار را در خدمت فرمانروان افریقای شمالی بسر می‌برده، مایل بخدمت تیمور شده است و این جملهٔ «وگرنه من بدان مایل نبودم» را می‌توان چنین تعبیر کرد که می خواست، است بدنبال تیمور هرکجا و هرگاه که او می‌خواسته است برود اما سخنان تملق آمیز اورا دربارهٔ تیمور نباید چندان جدی تلقی کـرد. تردید ست که وی با سالخوردگی خواستار سفری بوده باشد. حتی چندان مشتاق رفتن ازقاهره بدمشق هم نبوده است.

باوجود این ابهام سخنان او برخی ازنویسندگان تازی را گمراه کرده وسبب شده است ایشان تعبیرات ناروائی ازین ملاقات او باتیمور بکنند. ابن قاضی شهبه (ورق ۱۷۱) آورده است که تیمور با ابـن خلدون گفت: «خودرا برای آمدن همراه وبملك من آماده کن». شایداین تعبیری ازین جملهٔ ابن خلدون باشد که «از شهربلشکرگاه برو ومنتظرمن باش» (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۶۹). وهمین نویسنده می گوید ابن خلدون پاسخ داد: «درقاهره کسی هست که مرا دوست دارد ومن هم اورا دوست دارم». شاید این هم تعبیری باشد ازین گفتهٔ ابن خلدون که: «درقاهره کسان من وخویشاوندان من هستند». (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۵۷).

ابن عربشاه (ج۲ص۳:۷۹۰ وص۶:۷۹۶ وچاپ کلکته ص ٤۳۹- ٤٤۳)وپس ازو حاج خلیفه (ج۲ شمارهٔ ۲۰۸۵: ۱۱۰) ببرخی کتابها اشاره کرده‌اند که ابن خلدون درقاهره جا گذاشته بود ومی گویند ابن خلدون

ببهانهٔ آوردن این کتابها اجازهٔ رفتن بقاهره را ازتیمور گرفت. این مطلب چنانکه از گفتهٔ ابن‌خلدون برمی آید بی‌اساست. ابن خلدون می گوید که تیمور بمیل‌خود خواهش ابن‌خلدون‌راکه مـی خواسته است نزد او بماند ردکرده است و باو گفته است بخانوادهٔ خودبر گردد وافزوده‌است که سپس باکتابها یابی آنها نزداو بازگشت کند.

سخن ابن‌عربشاه که ازملاقات ابن خلدون باتیمورمطالبی بدست می‌دهد (ج۲ص۶۲-۷۰ وچاپ کلکته ص۲۱۱-۲۱۴) شاید تعبیر تقریبی باشد ازشرحی که ابن‌خلدون درین‌زمینه آورده‌است. اما این‌بسیارمورد تردیدست که ابن عربشاه نوشتهٔ ابن خلدون رادردست داشته بوده باشد شاید شرح این ملاقات را افواهاً شنیده باشد و سپس آنچه راکه شنیده بقالب نثرمخصوص‌خود که پراز تزیینات لفظی وتملق فوق‌العاده نسبت به تیمورست ریخته باشد.

(۱۷۶) دربارهٔ خانواده‌اش رجوع کنید بیادداشت‌شمارهٔ ۱۵۷ .

(۱۷۷) تعیین اینکه این‌پسر میرانشاه بوده‌است‌یا شاهرخ ممکن نیست.

(۱۷۸) اشارهٔ ابن خلدون بچراگاه بهاری با تاریخ عزیمت او ازدمشق بی‌ارتباط نیست. مفهوم «چراگاه بهاری» را در عربی بـا لغت «مربع» که اسم‌مکانست ومصدر نیست بیان‌می‌کند این‌جمله بدان معنی نیست که پسر تیمور رفته است تا چراگاه را تعیین‌کند. معمولا بمحض اینکه باران زمستان اندکی سبزه‌در زمین‌می‌رویانید،ستور را بچراگاه می‌فرستادند، یعنی‌شاید درحدود اوایل ژانویه. امرای تیمورمی‌خواستند پیش از آنکه تیمور ازحماعزیمت کند، یعنی پیش‌ازیازدهم‌جمادی‌الاولی

۸۰۳ هـ . - ۲۸ دسامبر ۱۴۰۰ م . (رجوع کنید بشرف‌الدین ج۳ ص ۳۰۸ وابن عربشاه ج۲ص۱۲:۱۴) بروند . درهرحال تیمورراضی نشد وتنها پس از آنکه‌محاصرهٔ دمشق پیشروی کرد وپیش‌ازحمله وهجوم عمومی‌بود که وی دوپسرخود میرانشاه وشاهرخ را فرستاد تاقشلاق را تعیین کنند «تا اسبان دراطراف کنعان چرا کنند» شرف‌الدین ج۳ ص۳۳۷». شاید این کار چندوقتی پیش ازدوم جمادی‌الاخره ۸۰۳ هـ . - ۱۷ ژانویهٔ ۱۴۰۱ روی داده باشد .

پس ازتسلیم‌حصار شهر(درحدود ۱۱ رجب ۸۰۳ هـ . - ۲۵ فوریهٔ ۱۴۰۱ م . هنگامی که تیموربیمار بستری شد «شاهزادگان اصیل»(یعنی میرانشاه وشاهرخ) را «ازکنعان» بدمشق فراخواند (شرف الدین ج ۳ ص۳۴۲) . شاید پس ازبهبود سریع تیمور میرانشاه و شاهرخ یایکی از ایشان بقشلاق بازگشته باشند و درین‌جا اشارهٔ ابن خلدون باین واقعه باشد .

(۱۷۹) معنی‌تحت‌اللفظ آن اینست : «سلطان بپسرش دربارهٔ شما سفارش می کند . »

(۱۸۰) معنی‌تحت‌اللفظ آن چنینست : «درجهت‌روشن نبود» .

(۱۸۱)دربارهٔ کلمهٔ«املك» رجوع کنید بفرهنگ‌لین درهمین کلمه ص۲۷۳۰ستون وسط .

(۱۸۲)درمتن آمده‌است«صفداقرب‌السواحل‌الینا»ومعنی‌تحت‌اللفظ آن‌می‌شود«صفدنزدیك‌ترین‌ساحل[یابندر] بما» (رجوع کنید بدوزی در کلمهٔ‌ساحل). ابن‌خلدون‌درین‌جاو کمی‌بعداز آن (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۹۰) وا نمود میکند که صفد در کنار دریاست درصورتیکه در

حقیقت شست میل تا کرانهٔ دریا فاصله دارد یا آنکه ابن خلدون مطلب خودرا بی‌دقت بیان کرده یا آنکه در متن تحریف کرده‌اند. شایدمقصود وی آن بوده ازدوراهی که ازدمشق بسوی جنوب می روند آن راهـی را ترجیح می‌دهد که اورا بدریا نزدیك‌تر کند(رجوع کنید بیادداشت‌شمارهٔ ۲٤ در بارهٔ راهها). اما اینکه مقصود او این باشد که بصفد برود آنگاه بکرانهٔدریا، یا آنکه ازراه صفد برود وازراهی فرعی خودرا بکناردریا برساندروشن نیست. شاید آهنگ‌او ازرفتن بصفد آن بوده‌است، راهی را برگزیندکه ازراه شقحب بکنار دریا نزدیکترباشد.

(١٨٣) ابن‌عربشاه‌می‌نویسد)ج۲ص۱۰۰)که علاءالدین‌الدواداری حاجب‌صفد، علی‌الرسم مانند حکمران‌شهردرغیاب‌الطنبغاالعثمانـی (که سابقاً بفرماندهان سوریه در دمشق پیوسته بود رجوع‌کنید بنجوم ج ٦ ص٤٩:٦) مشغول بوده‌است.

الدواداری‌دربرابرپیشکش‌های‌گوناگون، ازتیمور برای‌مردم‌صفد زنهارنامه‌ای‌گرفته وبرای تیمور پیامهای متعددی فرستاده بود. سرانجام هردوالعثمانی وعمربن‌الطحان نایب‌غزه را ازبند تیمور آزادکرد (رجوع کنید باابن‌عربشاه‌ج۲ص۱۱۰:۹).

(١٨٤) رجوع‌کنید بیادداشت ۲۱۰ پس ازین.

(١٨٥) درمتن آمده است‌که «وراه موضوع اختلاف باآن‌فرستاده شد» که شیوه وروش آن مهجور ودورازذهنست. زیراکه آوردن حرف اضافه «با» (مع) پس ازافعال دال براختلاف و دوگانگی معمول نیست. بدشواری می‌توان پذیرفت که‌ابن‌خلدون برای‌رفتن بصفد بایکی‌ازمردم بومی برسر راه درست اختلاف پیداکند. شایدعبارت «چون راه ما یکی

نبود» درجای خودنباشد. وجمله در آغاز چنین بوده باشد که :« و من با آن فرستاده براه افتادم و آنگاه چون راه ما یکی نبود از هم وداع کردیم » .

(١٨٦)مردم قبیله (عشیر)ظاهراً دروزیها بوده اند یا آنکه‌دروزی ها نیز درمیان ایشان بوده‌اند (رجوع کنید بدوزی ج ٢ص ١٣٠ بهمین کلمه ونیز باشاره ای که در آغاز سلوك بکلمهٔ ممالیك کرده است) . ابن‌تغری بردی (نجوم‌ج ٧ص٩٤: ٢) وتاریخ ابن‌طولون (ص ١٥٤ :١٦) از«عشیر» مانند «کفار» (روافض) ذکر کرده‌اند. وادی تیم درمغرب کوه هرمون ازروزگارقدیم‌مرکزدروزیها بوده‌است. العینی (ورق٤٠ب :٢٤و ورق٤١ آ:٣) ازوحشی گریهای مردم‌عشیردرکوههای صفدولجون وقفون (درسر راه صفدبغزه) سخن میرانـد .بگفتهٔ اوایشان حتی از لشکریان تیموردررفتار بافراریان ممالیك فرج که دوماه پس از فرار فرج بقاهره رسیدند، بیشتر تباهکاری وبدرفتاری کردند (نیزرجوع کنید بسلوك ورق ٢٧ب :١٢ نجوم‌ج ٦ ص٦١ : ٣).

(١٨٧) معنی تحت‌اللفظ«عرایا» (درین زمینه رجوع کنیدبدوزی ج ٢ص ١٢٣ بهمین کلمه) «برهنه» است،امابیشتر بمعنی جامهٔ زیرمی - آید (لباس، رجوع کنید بابن ایاس ج ١ ص ١:٣٣٥ « تازیان و مـردم قبیله برای [دیگر] فراریانی که باز میگشتند چیزی نگذاشتند بجـز زیر جامه »).

(١٨٨) قلعهٔ صبیبه درحدود سی‌وهشت میلی‌جنوب غربی دمشق و درحدود بیست میلی شمال شرقی صفد بوده است . زبـده (ص٤٦ : ٢٢) ازشهر صبیبه که بنام بانیاس مشهوراست ذکری کرده‌است . راه‌معمولی

دمشق بصفد ازمشرق‌بانیاس می گذشت. دربارهٔ انشعاب این راه ازجمله رجوع کنید بنجوم (ج٦ص ۱۲۰ : ١٦)، آنجامیگوید «شیخ» یشبك و قرایوسف از دمشق براه‌افتادند و بالخربه(احتمال میرود الخریبه باشد که برسر راه‌صفدست) رفتند و آنگاه ازیکدیگر جدا شدند (افترقوا) ویشبك وقرایوسف بسوی صفد رفتندوشیخ بقلعهٔ صبیبه [درحدود دوازده میلی‌خریبه] رفت.

(۱۸۹) حتی‌اگر ابن‌خلدون درآغاز اندیشهٔ‌رفتن بصفدرا نداشته است،اینك‌بنابرمندرجات متن مقتضی‌دیده است بآنجا برود (رجوع کنید با بن عربشاه ج۲ص۷۹٦ :۹).

(۱۹۰)گویا ابن خلدون باردیگر (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۸۲) اشاره میکندکه صفد درکنار دریاست. مگر آنکه چون سابقاً اشاره به« گذشتن» کشتی کرده تنها بواسطهٔ توجه نکردن ودقت نکردن (یابرای اختصار) بوده‌است که نگفته‌ازصفد بکنار دریا رفته است. اما هیچ ذکری ازبندری که ازآنجا بکشتی نشسته نکرده‌است. با این همه بدشواری می‌توان پذیرفت که این بندرصیدا باشد. زیرا این بندربسیار دورست ودر سمت شمالست ودر مغرب شهر دمشقست. حتی صور هم ممکن‌نیست. شاید این‌بندر عکاباشدکه بندر شهر صفدست (زبده ص ۱٤٤ : ۷).

(۱۹۱) بایزید (= ابویزید) بن عثمان، سلطان عثمانی کس بنزد سلطان فرج فرستاد وپیشنهاد اتحاد در برابر «تیمور ستمگر کردتا اسلام ومسلمانان بیش ازین گزند نبینند» (نجوم ج ٦ص٤٥: ١٤) وفرستادگان بایزید ظاهراً درسلخ شوال۸۰۳ه ٠- درحدود ۲۳ژوئن۱٤۰۰م. بدربار

قاهره رسیده اند (نجوم ج٦ص ٤٥: ١٢)وپاسخی داده اند که این پیشنهاد را رد کرده است (نجوم ج ٦ص ٤٥ : ١٩ وص٤٦ :١١) شاید درین جـا اشارهٔ ابن‌خلدون ببازگشت فرستادگان‌سلطان فرج بقاهره باشدودرین صورت‌ایشان‌پیش ازشعبان ٨٠٣ هـ - مارس١٤٠١م . بآن شهررسیده‌اند (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ١٩٣). در آنزمان سفراز قاهره ببـروسه و بالعکس ششماه میکشیده است .

(١٩٢) بسیاری از کسانی که ازدست تیمور گریخته بودند، ازراه دریا بمصررفته اند امااز آنجا نیز سفرخود رااز راه دریا دنبال‌کرده و بدمیاط واز آنجا بقاهره‌رفته‌اند (ابن‌ایاس ج١ص٣٣٥ ،٢٢) . ابن‌خلدون نمی‌گوید که چرااوهم‌ازهمان راه‌نرفته‌وراه دشوار بیابان‌را ازشبه‌جزیرهٔ سینابر آن ترجیح داده‌است .

(١٩٣) بنابرمندرجات سلوك (ورق ٢٨ب : ١٩) ابن‌خلـدون در روز پنجشنبهٔ غرهٔ‌شعبان٨٠٣ هـ . - ١٧ مـارس ١٤٠١ م . بقاهره رسیده است . در بارهٔ طول مدت احتمالی سفر بازگشت وی بیاد داشت شمارهٔ ١٦٩ رجوع کنید .

(١٩٤) این‌سفیر ظاهراًبیسق‌الشیخی یکی‌از «فرماندهان‌سواران» بوده‌است. نامه‌ای ازتیمور در٢١جمادی‌الاخر ٨٠٣هـ -٧فوریه١٤٠١م. بقاهره رسید ودر آن آزادکردن اطلمش (دربارهٔ وی بمطالب‌بعدرجوع کنید) راخواستار شده‌ودر مقابل‌آن تیمورقول داده است اسیران‌مصری واز آن جمله‌صدرالدین المناوی قاضی را آزادکند . اطلمش از زندان آزاد شد ودرخانهٔ امیرسودون طازمنزل‌کرد سپس نامه‌ای بتیموررسید که سلطان‌فرج‌مندرجات نامه‌را می‌پذیرد (سلوك ورق٢٨ آ: ٢٦ ونجوم

ج ٦ص ۷۰: ۱۵-۲۲) . آنگاه بیسق چندروزی پس از ٦فوریه از قاهره رهسپار شد(رجوع کنید بمطالب بعد).

ابن عربشاه (ج۲ص۱۱٤) نیز اشاره می کند که پس از فرار سلطان فرج ازدمشق بیسق با نامه‌ای حاکی ازعلل آن فرار و برخی تهدیدها بتیمور نزدتیمور آمد(ج۲ص۱۱٦:۱-۱۰) هنگامی که تیمور آن نامه را خواند بیسق(چنانکه وی خود در بازگشت بقاهره گفته است) «گفت برو بقلعهٔ خودتان (قلعتکم) .»بیسق آن قلعه‌را ویران یافت(همان کتاب ص ۱۲۲:۳-٤). در مورد تاریخ احتمالی ملاقات بیسق باتیمور بیادداشت شمارهٔ ۱۹۵ رجوع کنید .

در نامهٔ دیگری که بعدها نوشته‌اند نیز اشاره‌ای باین سفارت بیسق نزد تیمور کرده‌اند(تاریخ آن نامه جمادی الاولی ۸۰۳هـ - ۲۷ نوامبر تا ۲٦ دسامبر۱٤۰۲م. است) . این نامه راکه سلطان فرج برای تیمور فرستاده است ، قلقشندی (درصبح الاعشی ج۷ص۳۲۰-۳۲٤) آورده‌است . مضمون آن اینست که پس ازفرار کردن بیسق(ودیگران)ازدمشق نامه‌ای از تیمور آورده‌اند که در آن قید شده بود اگر اطلمش را نزداو بفرستند تیمور بکشور خود بازمی گردد. فرج هم وسایل فرستادن اطلمش را فراهم کرده است(صبح الاعشی ج۷ص۳۲۱:۸-۱۵) . سبب آنکه اطلمش را درهمان زمان نفرستاده است (رجوع کنید به ص۳۲۱:۷) آنست که خبر بیدادگریها و بی رحمی ها و نابکاریهای تیمور دردمشق بایشان رسیده بود و پیمان درمیان ایشان گسسته شد(رجوع کنید بهمان کتاب ص۳۲۱:۱۵-۱۸) . اطلمش را تا مدتی مدید نزد تیمور نفرستادند .ازفحوای این نامه چنین برمی آید که بیسق(چنانکه پیش ازین گذشت) حامل نامهٔ تیمور بسلطان فرج و بگفتهٔ مقریزی و ابن

تغری بردی‌وی‌حامل‌نامهٔ سلطان فرج به‌تیمور هم بوده‌است .

هنگامی که تیمور خواستار آزادی‌اطلمش شده است(صبح‌الاعشی ج ۷ص ۱۳:۳۲۱) گفته‌است که‌درقرا، سلمیه، حمص‌یاحمامنتظراو خواهد بود . این‌منزل‌ها واقعست بر سرراهی که از دمشق بسوی شمال شرقـی می‌رود ودرجانب مشرق کوههای‌لبنان بحلبست . تیمور در آن‌زمان‌تهیهٔ رفتن‌بسوی شمال‌را می‌دیده وچون سرانجام رهسپار شد از همان راهی که درنامه گفته است رفت (شرف‌الدین‌ج۳ص۲٤۷ـ۲٤۸).زیرا که‌چون‌از قبیبات روانه شد بغوطه فرود آمد و (نجوم ج٦ص۵:۷۲) آنگاه بالقطیفه رفت که در بیست و پنج میلی‌شمال‌شرقی‌دمشق و برسر آن‌راهست .

از آنجا که‌نامهٔ تیمورمبنی بر آزاد کردن اطلمش‌در٦فوریه(رجوع کنید بمطالب‌پیش ازین)بقاهره‌رسید اطلمش(اگر آزاد می‌شد)می‌بایست در ده روز یا دوهفتهٔ دیگربیکی ازمنزلهایی که در نامه ذکر شده است برسد پیداست که تیمور می‌پنداشته‌است که درمیان‌شانزدهم و بیستم‌فوریه بآنجا برسد . پیش‌ازین گفته شده است (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱٦۹)که تیمور دراندیشهٔ آن‌بود هنگام سقوط‌حصارشهر دمشق درحدود ۲۵فوریه رهسپارشود، اما در۱۹یا۲۰مارس‌روانه شده است .

(۱۹۵) معنی‌فعل«اعقب» روشن‌نیست. زیرا این‌به‌معنی دنبال‌کردن (یعنی بلافاصله)است. اما بیسق‌پس‌از آنکه‌حصاردمشق تسلیم‌شد،بآن‌شهر رسید. واین مدت مدیدی پس از آمدن ابن خلدون بدمشق بوده است . شاید این کلمه‌درین‌جا بمعنی«دنبال آمدن»باشد ومقصوداز رسیدن‌بیسق‌بد مشق‌است‌پس‌از آنکه‌ابن‌خلدون‌ازین‌شهر رفته‌است(رجوع کنیدبه‌معانی‌مشابه آن در فرهنگ‌لین درتعریف‌همین فعل در ابواب۱و۲و٤ستون۲۰۹۷) .

این تعبیر کاملاً پذیرفتنی بنظر می آید . بیسق اندك زمانی در دمشق مانده‌است، زیرا تیمور بی‌درنگ باو بار دادو پیش از آنکه از تسلیم حصار شهر آگاه شود باوفرمان‌دادفوراً بدمشق باز گردد (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۹٤) . درباز گشت‌چون نمایندهٔ رسمی‌بود بیش از ده روزدرراه نمی‌ماند . مدتی که درمیان عزیمت وی‌ازدمشق‌ورسیدنش بقاهره گذشته است، باندازهٔ سفرپررنج ابن‌خلدون ازدمشق بقاهره نبوده است وچون بیسق پس‌ازابن‌خلدون بقاهره رسیده‌است، می‌بایست پس‌ازعزیمت ابن‌خلدون ازدمشق بآن شهررسیده باشد . گفتهٔ ابن‌خلدون می‌رساند که‌در حین‌اقامت درددربار تیمورهیچ آگاهی ازسفارت‌بیسق بدربارتیمورنداشته است . راستی‌هم‌شگفتست که تیمورپولی‌راکه می‌بایست‌با‌بن‌خلدون‌داده باشد درزمان اقامت ابن‌خلدون‌دردمشق‌ببیسق داده‌است .

(۱۹٦) اگرمطالب متن درست باشد حرف‌اضافه‌ای که‌ابن‌خلدون درین‌جابکار برده‌است‌مصطلح‌نیست.«عَزَمَ»با«الی» (بجای«علی») که‌برای اشخاص بکارمیرودو«من»(بجای «ب» یا اضافهٔ«مفعولی»)،«من» دوم‌شاید برای‌توضیح‌باشدو«قرض او» درحقیقت بمعنی«پول از آن‌شماست» باشد .

(۱۹۷)باآنکه«رئیس حکومت»(صاحب‌الدوله)گویااشاره‌بسلطان فرجست که هم اکنون ذکری ازاورفته است این تنها موردیست که این اصطلاح‌را بکاربرده‌است . درمورد دیگرابن‌خلدون«صاحب» راابا«دوله» برای‌ابومحمدبن‌تافراکین «رئیس‌حکومت»ابواسحق‌سلطان‌تونس(صاحب دولته) بکاربرده است وابومحمدعملاقدرت سلطان را بدست آورده بود (المستبدعلیه). کتاب العبرج۷ص۳۹۸:۹ والمستبدعلی‌الدوله ص۳۹۸:۲۹

رجوع کنید بترجمهٔ فرانسهٔ مقدمه ج ۱ ص ۳۰ که در آنجا نوشته است صاحب اختیار مطلق (tout- puissant) و نیز عبو بن قاسم ابو محمد عبداله، والاترین مأمور حکومت سلطان ابوالحسن علی مرینی (رجوع کنید بکتاب الاستقصا ازسلاوی ص ۱۹۰) را ابن خلدون (کتاب العبر ج ۷ ص ۲۶۵ : ۹) «صاحب دولته» می نامد (نیز رجوع کنید بکتاب العبر ج ۷ ص ۲٤ ببعد).

بکار بردن اصطلاح «صاحب الدوله» در بارهٔ سلطان فرج شگفت ـ ترست. زیرا که در دستگاه ممالیك مصر «دوله» بمعنی لقب مأموران مالیه دولت بوده و چون «صاحب» هم لقب وزیر بوده است که درین زمان تنها بمأمور رسمی گفته می شده است که اختیاراتی محدود حتی در امور مالی داشته اند (رجوع کنید بزبده ص ۹۳ و مقدمهٔ ج ۲ ص ۹ـ۱۷) .

بیشتر احتمال می رود درین جا «صاحب الدوله» اشاره بیشبك الشعبانی باشد که مسئول روانه کردن ابن خلدون از دمشق بوده است (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۷) و کسی بود که پس از بازگشت سلطان فرج بمصر همهٔ کارهای دیوانی مصر را بدست گرفت (مشیر الدوله و مدبر امور، نجوم ج ٦ ص ۷۰ : ٤ می گوید درین مقام با نوروز الحافظی شریك بوده است. در مورد استیلای یشبك رجوع کنید بنجوم ج ٦ ص ۸٦ : ۷ و ۱۱) ، این کار در هفتهٔ دوم جمادی ـ الاخره ۸۰۳ هـ . ـ آخرین هفتهٔ ژانویهٔ ۱٤۰۱ م. صورت گرفته است. یشبك ، تا شوال و اواسط ماه مه در اوج قدرت حکومت بود و ابن خلدون این پول را اندکی پیش از پایان ماه مارس دریافت کرده است (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۹۵) .

(۱۹۸) نامه ای که بمغرب فرستاده شده در سال ۸۰٤ هـ . (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۲۰٤) نوشته شده است . شاید در آغاز این سال برابر

با ماه اوت ۱۴۰۱م . بوده باشد .

آخرین واقعه‌ای که ابن خلدون بدان اشاره می کند(رجوع کنید بمطالب بعد) کارهای تیمورست دردمشق و در آن موردمی گوید :«بکشور خودبازگشت واخباری می‌رسید دربارهٔ رفتن وی بسوی سمرقند.»،رجوع کنید بنجوم ج۶ص۷۳:۱ که می گوید این اخبار درشعبان ۸۰۳هـ . ـ ۱۷ مارس تا ۱۴ آورین ۱۴۰۱م . رسیده‌است . رجوع کنید بمطالب بعد در یادداشت شمارهٔ ۲۲۸ .

(۱۹۹) نامهٔ آن چنانکه درین‌جا آمده است قسمتیست از گزارش مفصل ابن‌خلدون . معلوم نیست این نامه دریکی از کتابخانهای مغرب‌زمین مانده باشد . ابن خلدون درسراسر دوران کار ادبی خود در نامه‌نویسی بسیار زبردست وتندکار بوده است . چنانکه درشرح‌حال خود(مخصوصاً در اوایل آن) باین نکته‌اشاره کرده است . ونیزچنانکه پیش ازین آورده شد ازمصر با دوستان خود درمغرب واسپانیا بسیارمکاتبه‌می کرده‌است .

(۲۰۰) این فرمانروای مغرب گویا ابوسعیدعثمان‌بن ابی‌العباس‌بن ابی‌سالم‌مرینی باشد که درفاس درروزسه‌شنبهٔ ۳۰جمادی‌الاخره ۸۰۰هـ . ـ ۱۹ مارس ۱۳۹۸م. درشانزده سالگی بفرمانروائی‌رسیده . (رجوع کنید بکتاب الاستقصا ازسلاوی‌ص۴۵۴، وی‌تا۸۲۳ هـ . ـ ۱۴۲۰م. حکمرانی کرده‌است همان کتاب‌ص۵۷۶) .

(۲۰۱) نظربدلبستگی که همواره ابن خلدون دربیست و سه‌سال اقامت درمصربمغرب داشته‌است (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۵۴) نباید تعجب کرد که چون‌بقاهره بازگشته بازبا سلطان مغرب‌تجدیدعهدکرده وشرح مفصلی‌از آنچه ازتیمورديده‌است برای اوفرستاده باشد .

ممکن نبود ابن‌خلدون خود ابوسعید را در مدت اقامتش در مراکش شناخته باشد لحن دوستانهٔ نامهٔ وی ظاهراً (آن‌جا که می‌گوید: «اگر از حال من بپرسی» بمطالب بعد رجوع کنید) دلیل بر سوابق مکاتباتی درمیان ایشانست. احتمال بسیار می‌رود که سابقاً از جانب سلطان فرج باو نوشته باشد. قلقشندی نامه‌ای از ابوسعید بسلطان فرج را آورده است که در اواسط شعبان ۸۰۴ هـ. ـ ۱۵ تا ۲۰ مارس ۱۴۰۲ م. نوشته شده است (صبح الاعشی ج۸ ص۱۰۳ـ۱۰۶). درین نامه ابوسعید گفته است (ص۱۰۵:۱۲) که باو خبر رسیده است «دشمنان خدا» حمله برده‌اند (ص۱۰۵:۱۵) امیدوار است بمرز برسند تا سزای «نااندیشیدگی» و «بی‌خردی» را سلطان فرج بایشان بدهد.

امـا چون تیمور بازگشت، دیگر پیشنهاد ابوسعید برای فرستادن لشکر و کشتی بیاری سلطان فرج محمل ومصداقی نداشت (ص۱۰۵:۱۹ـ۲۰). احتمال میرود که ابوسعید ازنامه‌ای که ابن‌خلدون باو نوشته بوده است خبر گرفته و بدان وسیله ازعملیات جنگی تیمور آگاه شده باشد. واشاره‌ای که ابوسعید به «بیخردی» (غفلة) سلطان فرج میکند شاید ناشی از اشتباهی باشد که درخواندن نامهٔ ابن‌خلدون روی داده است (رجوع کنید بنسخهٔ خطی ورق۸۲ آ: ۲۵ از کتاب التعریف) ودرشرحی کـه در نامه دربارهٔ «بازگشت» (قفله) سلطان فرج بمصر نوشته شده بود «قفله» را «غفله» خوانده باشد.

پاسخ سلطان فرج بنامهٔ ابوسعید (که آنرا هم قشلقندی درصبح‌ـ الاعشی ج۷ ص۴۰۷ـ۴۱۱ آورده است) شامل شرح ایـن وقایعست و لشکرکشی دربرابر تیمور و پیشنهاد صلح ازسوی تیمور رسیدن خبر انقلاب قاهره و بازگشت سلطان «آنهم نه از ترس» تیمور و گفتگو بـرای تسلیم

دمشق وتباهی و نابکاریهای تیمور درشهر واین که این حوادث نتیجهٔ بد اداره کردن ویا ناتوانی و کوتاهی (تقصیر) وی نبوده است. این پاسخ را گویا تااندکی پس از جمادی الاولی ۸۰۳ھ.ــ ۲۸ نوامبر تا ۲٦ دسامبر ۱٤۰۳م. نفرستاده‌اند زیرا که درین نامه (صبح الاعشی ج۷ص۱۲:٤۱۱) فرج نوشته است که در گذشته پیش نویس پیمان صلحی را برای تیمور فرستاده که تیمور نیز آنرا امضا کرده است (تمغت بتمغت قانهم) و آنرا برای فرج باز فرستاده، امادر نامهٔ فرج بتیمور مورخ جمادی الاولی ۸۰۳ھ. (صبح الاعشی ج۷ص ٦:۳۲۰) فرج گفته است (ص۱:۳۲٤) که اینك دو نسخه از پیمان را برای تیمور میفرستند یکی باامضای او که باید نزد تیمور بماند ودیگری که باید بامضای تیمور برسد و برای او بفرستد (رجوع کنید بصبح الاعشی ج۷ص ٥:۳۲۹).

(۲۰۲) ابن خلدون در نامه‌های خود همواره متذکر حوادث تاریخی شده است. در نامه‌ای که با ابن الخطیب درغرناطه نوشته (کتاب العبر ج۷ ص۲۱:٤۲۸) درین زمینه سخن رانده است و نیز نامهٔ وی با ابن خلدون (کتاب العبر ج۷ص٥:٤۲٦) شامل برخی از حقایقست.

(۲۰۳) معنی تحت اللفظ عبارت «حال المملوك» اینست «وضع بنده» زیرا کلمهٔ «المملوك» را متکلم درسخن گفتن باسلطان در بارهٔ خود بکار می‌برد. رجوع کنید بکتاب بیور کمان ص۳٥و۱۲۲ و کتاب تاریخ الموحدین مراکشی چاپ دوزی ص۱٤:۲٥۲ که در آنها همین اصطلاح بکار رفته است درمنتخب از کتاب ژنیزای Geniza قاهره ص۲٤ یادداشت ٤ نیز این اصطلاح آمده است اما نه برای سلطان و فرمانروا.

(۲۰٤) سال گذشته «العام الفارط» در برابر اصطلاح «العام الماضی»

شاید اصطلاح مغرب باشد(رجوع کنید بفرهنگ عربی بفرانسه تالیف برشه ص۲۱۱ بکلمهٔ یوم الحادی الفارط) یکشنبه گذشته.

(۲۰۵) بکلمهٔ شا.توجه کنید.

(۲۰۶) فرج در دمشق تنها دو هفته مانده بود(از ٦ تا ۲۱ جمادی الاولی ۸۰۳ه.) (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۲۲).

(۲۰۷) رجوع کنید بیادداشتهای شمارهٔ ٤۰ و ٤۸.

(۲۰۸) پیش از آنکه ابن خلدون نزد تیمور برود بمردم دمشق امان داده بود(رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۳۸) هرچند که ابن خلدون ظاهراً بمردم سفارش کرده بود امان بخواهند.بعدها بدرخواست ابن خلدون بمأموران رسمی که در دمشق مانده بودند امان داده اند (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱٦٦).

(۲۰۹) این جمله گویا اشاره باینست که ابن خلدون سی و پنج روز پی در پی باتیمور بوده است. صبحها (صیغهٔ جمع «اباکر» که درمتن آمده در فرهنگها نیست) و شبها(رجوع کنید بکتاب آ.فیشر بعنوان روزها و شبهای تازیان ص۷٤۱-۷۵۹).درروز ۲٤ جمادی الاولی ۸۰۳ه.- ۱۰ ژانویهٔ ۱٤۰۱م. وی نزد تیمور رفته است(یادداشت شمارهٔ ٤٦) و پس از آنکه حصار شهر راتسلیم کرده اند و چنانکه گفتیم مصادف با ۱۱ رجب ۲۵ فوریه بوده است یعنی دست کم چهل و شش روز پس از نخستین ملاقات با وی از شهر رفته است (رجوع کنید یادداشت شمارهٔ ۱۲۸). ابن خلدون درواقع از پنج یا شش باری که نزد تیمور رفته است بتفصیل سخن می گوید ودر برخی از این شروح اشاره میکند که پس از دیدار وی بخانهٔ خود باز گشته است. اما می توان پنداشت

که ابن‌خلدون از همهٔ جزئیات گفتگوی خود باتیمور یاد نکرده باشد (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۲۳۹)

شاید مقصود ابن‌خلدون این بوده است که درمجالس کنکاش تیمور حاضر بوده، یااینکه (شایددرقصرالابلق) نزد وی سی‌وپنج مرتبه باریافته باشد، گاهی صبح و گاهی شب. اگراین سخن‌را بهمان مفهوم ظاهری بگیریم دیدار آخروی ازتیمور مصادف با۱۳فوریه (یعنی سی‌وپنج روز پس از دیدار نخستین که در۱۰ ژانویه) بوده است . تـاریخ تسلیم حصار شهر (چنانکه دربارهٔ آن بحث کرده‌ایم ، رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲۲) ۱۱رجب ۸۰۳هـ . ـ ۲۵فوریهٔ ۱۴۰۱م . (العینی حتی آنرا ده‌روز بعددر۷ مارس می‌داند) بوده‌است. اگرچنین چیزی پیش آمده باشد با۱۴ فوریه برابر میشود .

(۲۱۰) همهٔ شرحی که ابن‌خلدون از آخرین دیدارخود باتیمور آورده‌است ووضع‌عمومی آن، حاکی‌ازدوستی ومحبتست وجدایی‌وی‌از آن صاحب قران بمیل وخواهش او بوده است واین اشتباهست که‌یکی ازدانشمندان دربارهٔ ابن‌خلدون گفته است وی‌را تیمور«مرخص»یا آزاد کرد، که پنداری وی درزندان بوده است. رجوع کنید بمقدمـه ص۲۳ و یادداشت شمارهٔ۹ درشرح آن ویادداشت شمارهٔ۱۷۵ .

(۲۱۱) ایـن فرستاده بیسق بوده است (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۹۴)

(۲۱۲) این‌شایداشاره‌است بنتیجهٔ همهٔ دشواریها و سختی‌هـایی کـه ابن‌خلدون در دمشق کشیده است و اشارهٔ خاص بپرداخت پول نیست .

(۲۱۳) شرح ذیل دربارهٔ «تاتارها» و پیشرفت کار چنگیز و تقسیم قلمرو وی و جانشینی هولاگو و سرانجام ظهور تیمور مختصریست از آنچه سابقاً برای سلطان مغرب نوشته بوده است (کتاب العبر ج۵ ص۵۰۶-۵۶۳ و مخصوصاً ۵۱۵ ببعد و تعریف نسخهٔ خطی آ ورق ۷۸ آ: ۵ ببعد)

(۲۱۴) شرح حالیست که سابقاً از چنگیزخان نوشته است چنانکه گفتیم (درمقدمه ص۱۴ و یادداشت شمارهٔ ۴۸) «التعریف بجنگیزخان» (کتاب العبر ج۵ ص۵۲۵: ۱۴، تعریف نسخهٔ خطی آ ورق ۷۸ آ)

(۲۱۵) «بزرگترین آنها» مراد «کبیرهم» است که ابن خلدون کلمهٔ «کبیر» را بطور مبهم بکار برده است. زیرا که «کبیر هم» ممکنست اشاره باشد بسالهای عمر و هم بفزونی قدرت و نفوذ. بدین گونه برادر چهارم را اگدای و نیز «کبیرهم» می نامد (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۲۱۹).

در کتاب العبر (ج۵ ص۵۲۷: ۴) جایی که ذکر از مراجع خود می کند دوشی را «کبیر» پسران می نامد. یعنی او را مهتر (یا اولین) ایشان میداند (رجوع کنید بصبح الاعشی ج۴ ص۳۰۸: ۱۵ آنجا که می گوید جوجی یعنی همان «دوشی» «اکبر» پسران بوده است). پس از مرگ دوشی (در زمان چنگیزخان) جغطای ارشد ایشان شد، اما او در نفوذ وقدرت نیز از ایشان برتر بود (رجوع کنید بدایرة المعارف اسلام ج ۱ ص ۸۱۲ مقالهٔ بارتولد بعنوان جغتای خان و یادداشت شمارهٔ ۵۰).

(۲۱۶) این نام بجای بلاساغون آمده است. دربارهٔ اصل احتمالی آن رجوع کنید بدایرةالمعارف اسلام بهمین کلمه و نیز رجوع کنید بسخن‌رانی های بارتولد ص۸۱ ببعد. دمشقی چاپ مهرن ص ۲۰: ۱۹، آنجاکه می گوید بلادالساغون و درست آن درص ۲۲۱: ۹ بلاساغون است. در کتاب

العبر ابن خلدون این نام مکرر بشکل صاغون، ساعون و ساغون آمده است. (رجوع کنید بکتاب العبر ج٦ ص ۳۸۹: ۲۰، ۳۹۲ : ٤، ۷، ۲۲، تعریف نسخهٔ خطی آ ورق ۷۷ ب :۱٤).

(۲۱۷) «الشاش» همان تاشکند امروزست. دربارهٔ شاش و نام های جغرافیایی دیگر رجوع کنید بدایرةالمعارف اسلام (که بیشتر مقالات آن بقلم بارتولد است) و نیز بکتاب مینورسکی حدود العالم (فهرست آ) ومقدمه ج ۱ ص ۱۲۷.

(۲۱۸) دربارهٔ اختلاف درضبط نامهای پسران چنگیزخان رجوع کنید بکتاب العبر ج٥ ص ٥۲۷. تقسیم قلمرو چنگیزخان درمیان پسرانش چنانکه درین جا آمده است با آنچه درشرح های سابق ابن خلدون در کتاب العبر ج ٥ ص ٥۰٦ ببعد و تعریف نسخهٔ خطی آ ورق ۷۸ آ : ٥ تا ۷۸ ب : ۸ هست اختلاف دارد.

شرحی که در بارهٔ چنگیزخان و جانشینان وی نوشته متکی بر مراجع کتابهائیست که در کتاب العبر برخی از آنها را ذکر کرده است، مانند مؤلفات ابن الاثیر (متوفی در ۱۲۳٤ م.) و ابوالفدا (متوفی در ۱۳۳۱ م.) و از همه مهمتر شهاب الدین بن فضل الله العمری (متوفی در ۱۳٤۸ م.) (کتاب العبر ج٥ ص ٥۲٥ - ٥۳٦ ببعد).

(۲۱۹) درین جا «کبیر» بمعنی «رئیس» و «سرکرده» آمده است. رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۲۱٥.

(۲۲۰) دربارهٔ شرح مفصل تاریخ هولاگو و جانشینان وی رجوع کنید بکتاب العبر ج٥ ص ٥٤۲ - ٥٥۱، کتاب التعریف نسخهٔ خطی آ ورق ۷۸ آ، درمقدمه هولاگو بنام «پادشاه تاتاران و مغولان» آمده است (ج ۲ ص

۱۱۷ : ۱۳ و ص ۱۹۲ : ۲) .

(۲۲۱) ممالیك مصر را ابن‌خلدون « ترك » می‌داند (رجوع کنید بمقدمه ج ۱ ص ۲۹۷، ۳۰۵، ۳۲۵) بی‌آنکه توجهی مخصوص بفرمانروایان خاصی داشته باشد. تا آنجا که پای زبان و بحث آن درمیان باشد باید گفت که هر دو قوم بیشتر بزبان ترکی سخن میگفته اند .

(۲۲۲) این اشاره است بمرگ ابوسعید آخرین ایلخان فرمانروای ایران در سال ۷۳۶ هـ . ـ ۱۳۳۵ م .

(۲۲۳) شیخ حسن مؤسس و پایه گذار خاندان جلایر در بغداد بود و بنام حسن « بزرگ » (« الکبیر » بفارسی میشود « بزرگ ») معروفست.

« نوین » یا « نین » لقبیست مغولی که بمأموران رسمی صاحب نفوذ وقدرت داده می‌شد و برابرست با « بك » ترکی (رجوع کنید بسلوك چاپ کاترمر ج ۱ ص ۴۲۳ و ج ۳ ص ۳۸۸ و کتاب الغ بیك بارتولد ص ۱۶ و سخنرانی های او ص ۱۹۸ و کتاب العبر ج ۵ ص ۵۵۲ و دایرة المعارف اسلام در کلمهٔ حسن بزرگ).

(۲۲٤) نام پدر تیمور توغان نبوده، بلکه ازمؤلفات ابن عربشاه و شرف الدین ومنابع دیگر برمی آید که ترغای بوده است. ونیز رجوع کنید بتصحیحی که در حاشیهٔ تعریف نسخهٔ خطی آ ورق ۷۸ ب : ۸ باملای «ترغای» شده است . این نکته مخصوصاً ثابت می‌شود که این عقیدهٔ شخصی ابن خلدون بوده است. زیراکه در نسخهٔ کتاب العبر موزهٔ بریتانیا (جلدچهارم چاپ رایت لوحهٔ ۸٤) ابن خلدون (در حدود سال ۸۰٤ هـ .) تیمور رابی تردید « پسرطرغای» مخصوصا با «ط» گفته است. در نسخهٔ خطی آ ورق ۸۲ : ۱۵ بهر حال « طوغان » دست نخورده مانده است .

(۲۲۵) درمورد اشتباه احتمالی در نام صرغتمش،رجوع کنید بیاد-داشت شمارهٔ ۱۰۱.

(۲۲٦) ابن‌خلدون در کتاب العبر ج٥ص ٥٠٦ : ۲٥ وص٥۳۲ :۹ و ص ٥٤۰ وغیره شرحی مختصر از روزگار اوایل زندگی تیمور آورده است .درزمانی که این‌نخستین شرح را نوشته‌است که شاید از۷۹۷ ه .- ۱۳۹٥ م . ببعدنباشد،هنوز ازهمهٔ جزییات نسب تیمور آگاه‌نبوده است، چنانکه خودصریحاً میگوید :

«نمیدانم چگونه نسب او ببنی جغطای می‌رسد» (کتاب العبر ج ٥ ص ٥۰٦: ۲٦ ، ٥۳۲ : ۱۰).

پس از ملاقات با تیمور در دمشق مستقیماً یاغیرمستقیم آگاهی بیشتری دربارهٔزندگی اوبدست آورده است. بدین‌گونه تاریخ زندگی تیمور راتا آن زمان تکمیل وتدوین کرده است .

(۲۲۷) قرآن سورهٔ۱۲ آیهٔ۱۲.

(۲۲۸) بنابرمحتویات نجوم (ج ٦ ص۷۳ : ۱) این‌اخبار درشعبان ۸۰۳ ه . - ۱۷ مارس‌تا ۱٤ آوریل ۱٤۰۱م. بقاهره رسیده است (رجوع کنید بسلوک‌ورق ۲۸ب). چون تیمور در۳شعبان ۸۰۳ ه . -۱۹ مارس ۱٤۰۱ م . ازدمشق رهسپارشده است (نجوم ج ٦ص۲۲ ببعد ومنهل ورق ۱٤۹ آ والعینی ورق ٤۲ب: ۲٥) ظاهراً برای‌رفتن بوطن خود،این‌اخبار می‌بایست زود بقاهره رسیده باشد .

اما درحقیقت تیمور در آنزمان بدیارخودبازنگشت، بلکه «چنین وانمود کرد» که‌بازمیگردد (نجوم ج ٦ ص ۸۱ : ۸ رجوع کنیدبیادداشت شمارهٔ۱۹۸)تاتوجه دشمنان رابجای‌دیگربرگرداند . حتی‌عمداًلشکریان

خودرا هم‌فریفت و پس از آنکه باردیگر ازحلب ورها و ماردین گذشت، ناگهان بسوی بغداد راند (۹ژوئیهٔ ۱۴۰۱ م.) وسپس چنانکه بر ما معلومست ، بسوی آسیای صغیر راند ولشکریان عثمانی را در جنگ معروف انگوریه شکست‌داد (رجوع کنیدبمقدمهٔ کتاب ص ۳۵ یادداشت شمارهٔ ۲۰) .

(۲۲۹) ابن‌الفرات (ج۹ص۳۷۰:۱۹) می گوید که : « شمارهٔ همهٔ سپاهیان تیمور به ۲۴۰۰۰۰ می‌رسید که شامل ۳۰۰۰۰ مردجنگی بود » ابن‌عربشاه(ج۱ص۶۱۶:٤)شماره‌لشکریان تیمورراروی‌هم‌رفته ۸۰۰۰۰۰ گفته است . نیز رجوع کنید بمقالهٔ ژ. رولوف بعنوان فن لشکر کشی آسیایی واروپائی درمجلهٔ درایسلام der Islam هامبورگ ۱۹۴۰ شمارهٔ ۷۶ ص ۱۰۰- ۱۱۵ .

(۲۳۰) معنی این‌جمله روشن نیست «آیةعجب» شاید تحریفی‌از «عجب‌من‌العجب»باشدکه مانند این‌عبارت‌را دربارهٔ کسان بکارمی‌برندو می گویند:«ایشان(علامت،اشاره‌یامثالی)ازشگفتی‌هاهستند».« آیة عجب» درکتاب‌العبرج۷ ص۱۱٤: ۱٦ نیزدیده می‌شود . اما درین مورد دربارهٔ وقایعست و نه دربارهٔ اشخاص . درمورد مفهوم و موارد استعمال « آیه» درمحاورهٔ مغربی رجوع کنید بکتاب ل . برشه فرهنگ عربی بفرانسه ص۱٤« کان آیةً فی کذا»«سرمشقی‌ازین‌بود.» رجوع کنید بکتاب‌فن کرمر مطالعه‌درلغت نویسی‌عربی‌ص۱۳ که «ایة» (بافتح‌اول وسکون دوم و نصب آخر) یا «ایة» (بامشد دومفتوح) راباپساوندلی آورده است و آنرا «این کارچه‌شگفتست؟» معنی می کند . درجای دیگر ابن‌خلدون آیه رابمعنی معجزه بکاربرده‌است امادرین عبارات این کلمه بمعنی «تحسین» است و

کاملا باوصفی که ازسوختن مسجدامویان آورده است مخالفست. ظاهرا خودداری ابن خلدون ازقضاوت صریح واظهار نظر اخلاقی باوصفی که درذیل از تیمور کرده است سازگار وموافقست.

(۲۳۱) متن این عبارت نیز ایجاب می کند که عبارت «جوانان ایشان» (فتائهم) راباشکال گوناگون بخوانند.

(۲۳۲) عبارت «وبرسم تازیان بدوی» باکلمات پیش مثالی برای شگفتی نسبةً نامربوطست. ابن خلدون درمقدمهٔ خودتازیان رادرماهیت مردمی راهزن ویغماگرمی داند که مزاحم مردم شهرها وده‌ها می شوند. امااین کاررا تابتوانند جنگ ناکرده می کنند (مقدمه ج۱ص۲۶۹: ۱۷) اما همه گونه بیرحمی وسنگدلی راباایشان نسبت نمی دهد وحتی ساده‌دلی و نادانی راکه بتاتاران نسبت می دهد دربارهٔ ایشان روانمی دارد. درخواندن این مطالب خواننده منتظرست ابن خلدون بگوید ایشان ازتازیان بدوی هم دربدرفتاری نسبت بمردم شهرنشین بدترند. کمترممکنست دراینجا «علی» بمعنی «بالا» وبرتر ازرسم بدویان آمده باشد. گویا این کلمه رادیگری درین مورد افزوده باشد.

(۲۳۳) معنی تحت اللفظ این عبارت چنینست: «یکی ازبرجسته ترین پادشاهان ازفراعنهٔ ایشان» لغت «فرعون» درمعنی غرورو گستاخی وزورگویی آمده است (رجوع کنید بفرهنگ لین درهمین کلمه).

(۲۳۴) تیمور هنگام گفتگوبادانشمندان حلب چنان بحث می کرد که گویی هوا خواه تشیع بوده است ودوستدار خاندان علی (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۵۸). اماوی شیعه نبوده وتنها بشریعت وقوانین اسلامی سخت پای بست بوده است ودرمازندران وخراسان شریعت قشری تسنن

راارواج داد. رجوع کنید بکتاب الغ بیك بارتولدص۳۲.

(۲۳۵) شواهد فراوان دربارهٔ زیرکی و فراست تیمور در منابع مختلف دیده‌می‌شود ومخصوصاً ابن عربشاه(مثلا درج۲ص۷۸٤:٥ببعد)و نیز منهل (ورق ۱۵۲ آ:۱۸ ببعدویادداشت۵۸) ونجوم (ج٦ص۲۸۱:۲۰) چنین آمده‌است که «تیموربصیرت شگفت‌انگیزی بکار برده است».

(۲۳٦) همهٔ منابع‌مربوط بتیمور این گفته راتاییدمی کنند،که وی از آموختن جدل‌ومباحثه ومخصوصاًدرمطالب تاریخی لذت‌می‌برد. گویند دانشمندان‌بسیاردرپیرامون وی‌بودندکه باوی‌درمباحث تاریخی‌ومسائل حکمت‌الهی گفتگو می کردند.

(۲۳۷) چون تاریخ ولادت تیموررا عموماً ۲۵ شعبان۷۳٦ه. - ۸ آوریل ۱۳۳٦م. دانسته‌اند، در۸۰۳ه که ابن‌خلدون باوی دیدار کرده می‌بایست شست وپنج‌یاشست وشش‌سال داشته باشد. باید درنظرداشت که اشارهٔابن‌خلدون‌بسن تیموردرنامه‌ایست‌که درسال ۸۰٤ه. -۱٤۰۱م. نوشته است(رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ۱۹۸) .

تیموردر۱۹ شعبان۸۰٦ه- ۱۸ فوریهٔ ۱٤۰٥م. درگذشت(نجوم ج٦ص۲۷۹:۱٦ ومنهل ورق ۱٥٤ آ:۱۹)، بنا برمحتویات نجوم (ج٦ص ۲۸۱:۱۸) وبگفتهٔ ابن‌عربشاه (ج۲ص۷۸۲:۲) بسن هشتاد رسیده بود.

(۲۳۸) رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ۱۱۲. دربارهٔ ظاهر وسیمای تیمور باابن عربشاه ج۲ص۷۸۰ - ۷۸۲ وکلاویخوص ۲۲۰ ویادداشتها (Mémoires)ص٤٦۳رجوع کنید. ابن‌تغری‌بردی که‌ظاهراً ازابن عربشاه گرفته چنین‌وصف‌می کند (نجوم‌ج٦ص۲۸۱:۱٤ و بعد)« او(تیمور)بلندبالا بود وپیشانی‌فراخ‌وسری‌بزرگ داشت‌وبسیارنیرومند وسرخ‌وسفیدوچهار

شانه بود و انگشتان درشت و ریش بلند داشت، یکی از دستهایش فالج و پای راستش شل بود چشمانی درخشنده و بانگ بلند داشت و از مرگ باك نداشت، بهشتاد سالگی رسید و درخرد و نیروی وی سستی و ناتوانی راه نیافت »

(۲۳۹) ازین جا برمی آید که ابن خلدون باتیمور سخنانی هم گفته است که در تعریف ذکری از آن نکرده است و نیز این میتواند دلیلی باشد که از زبان تیمور مطالبی در بارهٔ سوابق زندگی او آموخته است. (نیز رجوع کنید با بن عربشاه ج۲ص۷۹٤: ۱۵وص۷۹٦: ۳،چاپ کلکته ص٤٤۳: ۱ ببعد، آنجا که می گوید تیمور مطالبی در بارهٔ زندگی خود با بن خلدون گفت).

(۲٤۰) این که در آن زمان خبر مرگ ابن خلدون در افواه پیچید بود از حاشیه ایست که در آخرین ورق تعریف نسخهٔ خطی آ(ورق۸۳ آ) بخط مغربی نوشته شده است که: «خدا بزرگست که مؤلف (ابن خلدون) درقاهره بسال۸۰۸ درگذشت (خدایش بیامرزاد) و نیز گفته اند که وی در دردمشق ببیماری رجفه[لرزش، تپش «رجفة قلب» بمعنی تپش قلب]در گذشت واین واقعه باعث اندوه پیروان او (اصحابه) درراه شد. اما گفتهٔ نخستین که او در۸۰۸ درگذشت درست ترست و خدا بدرستی کارها داناترست». مطالب افواهی دیگری راکه دربارهٔ ابن خلدون رواج داشته همه را حاج خلیفه رد کرده است (رجوع کنید بمقدمهٔ این کتاب ص۷ و یادداشتهای مربوط بآن)

(۲٤۱) او بجای قاضی نورالدین بن الخلاّل قاضی القضاة مالکی که درجمادی الاولی ۸۰۳ﻫ.ـ (دسامبر ۱٤۰۰م) درراه دمشق در گذشته است (نجوم ج٦ص۱۵۲: ۱ والعینی ورق ٤۵ آ: ۲) نشست . جمال الدین عبدالله الاقفحصی که در۸۲۳ﻫ.(۱٤۲۰م.) ازجهان رفته بنام اقفسی معروفست

(سخاوی ج۵ص۳:۷۱) مطالب دیگری دربارهٔ او ودرسلوك ورق ۲۹ آ:۲۹ ونجوم ج۶ص۸:۷۰وص۱۹:۴۷۰ وابن‌ایاس ج۱ص ۱۷.۳۳۷ وسیوطی ج۲ ص۱۲۳: ۲۰-۲۴ آمده است (اطلاعات‌غیر دقیق).

(۲۴۲) روشن‌نیست که آیا مقصود ابن خلدون ازین‌عبارت «آنچه مرد بدان نیازمندست» (یعنی‌درروش زندگی‌خودبسیار ساده بود) یا «آن چه مردمی‌خواهد و آرزومی کند» (یعنی‌نفوذبیگانه را ازخود دور کرده، است) . شدت عمل وفروتنی اورا سخاوی (ج۵ص ۸:۷۱) نیزبیان‌کرده اما قاضی‌شهبه (که سخاوی‌هم درکتاب مزبورص۸:۷۱ذکری از آن کرده است) نیزبامانت وبی‌نظری اواشاره کرده و گفته است که درنظرعموم بدین صفت معروف‌شده که یك‌آشپز بایك مأمورعالی‌مقام‌دربرابر وی یکسان وبرابربوده است .

(۲۴۳) انتصاب وی‌در۱۳جمادی‌الاخره۸۰۳ه.- ۲۸ژانویهٔ۱۴۰۱م.، هنگامی که ابن خلدون هنوز در دمشق بود روی داد واندکی بیش از یك‌ماه برسرکار ومأموررسمی‌بود (نجوم‌ج۶ص۸:۷۰ سیوطی‌ج۲ص۱۲۳: ۲۰) .

(۲۴۴) چنانکه گذشت این کاردرروز پنجشنبهٔ ۳شعبان ۸۰۳ه . - ۱۷مارس ۱۴۰۱م. روی داده است (سلوك ورق۲۸ب:۱۸) .

(۲۴۵) منهل(ورق۴۹ب:۱۳)می‌گوید ابن خلدون‌پس‌ازبازگشت بقاهره می کوشید دوباره بمقام قضابرسد .

(۲۴۶) این مصادفست باپیش از ۴ آوریل۱۴۰۱ . اما این تاریخ سومین‌انتصاب‌ابن‌خلدون‌رابمقام‌قضا، العینی(ورق۴۵ب.۲۶)شنبهٔ ۲۳رمضان ۷ه ، نوشته است ودرسلوك هم عین‌این‌تاریخ آمده‌است(ورق۲۹ آ:۲۸).

(۲٤۷) درعبارت «مانندپیش» شاید او باصلی اشاره می کند که او را در کارقضاوت در گذشته و باراول ودوم راهنما وراهبر بوده است ومحافل عالی درباری را با او دشمن کرده است (رجوع کنید بیاد داشت شمارهٔ ٦ و کتاب العبرج۷ص٤٥۳-٤٥٥ وترجمهٔ مقدمه ازدوسلان ج۱ص۷۲-۸۱).

(۲٤۸) این انتصاب در ۲٤رجب ۸۰۳هـ. - ۱۷ فوریهٔ ۱٤۰۲ م. (سخاوی ج۱۰ص۳۱۲:۱۷) روی داده است. برای شرح بیشتر در بارهٔ جمال الدین البساطی (متوفی در۸۲۹هـ - ۱٤۲٦ م.) رجوع کنید بنجوم ج ٦ص۱۲۲:۹ وص۷۹٤ وابن ایاس ج۱ص۳٤۲:۱۵ وسیوطی ج ۲ص۱۲۳-۱۲٤.

(۲٤۹) درمتن«قسمتی ازدارائی او» و «انواع مختلف جانب داری» (ووجوهاً من الاغراض) هر دو بیك مرجع «بذل» بایشان رشوه داد برمی گردد. چنانکه متن درست باشد این نمونهٔ دیگریست ازروش غیر عادی نثرنویسی ابن خلدون. علت عزل ابن خلدون را سخاوی کارهای البساطی ودشمنی های او (سعی علیه) می داند (ج۱۰ ص۳۱۲:۲۳) و عقاید ونظریات نامساعدی دربارهٔ البساطی ازمنابع گوناگون می آورد.

(۲۵۰) درحدود ۵مارس۱٤۰۲م.

(۲۵۱) در٤ذی الحجهٔ ۸۰٤ هـ. -٤ژوئیهٔ ۱٤۰۲م. بنابرمندرجات مآخذ.

(۲۵۲) بنابرین ابن خلدون در مقام قضا چهارماه یعنی تا٦ربیع-الاول ۸۰٦ هـ. -۲۳ سپتامبر ۱٤۰۳ م. مانده است.

(۲۵۳) این انتصاب پنجم، در ۱۱ فوریهٔ ۱۴۰۵ م. روی داده است.

(۲۵۴) این انعزال در ماه مه ۱۴۰۵ روی داده است و بگفتهٔ قلقشندی (صبح الاعشی ج ۱۱ ص ۱۸۹: ۱۵) البساطی در ۲۷ ذیحجه (۲۷ مه ۱۴۰۵ م.) مجدداً برگزیده شده است. اما سیوطی (ج ۲ ص ۱۲۳: ۲۴) می گوید که جانشین ابن خلدون جمال الدین الاقفسی شد.

این کار چندان شگفت نیست که در آن زمان یك قاضی باین سرعت عزل و نصب شود. دانشمند وقاضی دیگری که درین دوران می زیسته، ابن-حجر العسقلانی (متوفی بسال ۱۴۴۹ م.) است که شش بار قاضی شده است (رجوع کنید بکتاب بروکلمان تاریخ ادبیات عرب ج ۲ ص ۶۷).

(۲۵۵) ابن خلدون که بار پنجم عزل خودرا ازمقام قضا اواخر ماه مه ۱۴۰۵ م. ذیقعده ۸۰۷ هـ. ذکر کرده است «شرح حال» خودرا نیز با آن پایان می دهد، اما هنوز دست ازمأموریت رسمی دیوانی نکشیده است. هرچند که شرح ۹ ماه آخر زندگی خویش را ننوشته است باز برخی اشارات و مطالب در مآخذ تازی معاصر وی هست مخصوصاً در کتاب سخاوی (ج ۶ ص ۱۴۶: ۲۵ ببعد) که از کسی بنام جمال الدین البشبیشی (۷۶۲-۸۲۰ هـ.) مطالبی آورده است درین مآخذ آمده است که ابن خلدون بار ششم بمقام قاضی القضاة رسیده است و تاریخ آنرا سیوطی (ج ۲ ص ۱۲۳) رمضان ۸۰۸ هـ. نوشته است که برابرست با اواخر فوریه یا اوایل مارس ۱۴۰۶ م. اما تنها چند هفته کشیده است. (ابن حجر ورق ۲۲۳ می گوید که بار ششم وی هشت روز قاضی القضاة بود) زیرا که درروز چهارشنبهٔ ۲۵ رمضان ۸۰۸ هـ. - ۱۷ مارس ۱۴۰۶ م. که هنوز برمسند قضا نشسته بود درگذشت.

ابن خلدون بتقویم اسلامی هفتاد و شش سال و بیست و پنج روز و بتقویم مسیحی ۷٤ سال عمر کرده است و پیکر وی را در گورستان صوفیه در بیرون دروازهٔ باب النصر در قاهره بخاک سپرده‌اند . اما جایگاه قبرش معلوم نیست (رجوع کنید بمنهل ورق ٤۹ب:۲۰ و نجوم ج٦ص۲۷٦:٦ و سخاوی ج٤ص ۱٤٦:۱٤ و شذرات ج۷ص۷۷) .

فهرست تاریخی وقایع مهم

سال میلادی	روز و ماه	واقعه
۱۳۳۲	۲۷ مه	ولادت ابن خلدون در تونس.
۱۳۳۶	۸ آوریل	ولادت تیمور نزدیك کش در ماوراءالنهر.
۱۳۶٤		مأموریت سیاسی ابن خلدون در دربار پدرو ستمگر در اشبیلیه.
۱۳۸۲	۲٤ اکتبر	عزیمت ابن خلدون از تونس بمصر.
۱۳۸۲	۲٦ نوامبر	بتخت نشستن برقوق بسلطنت.
۱۳۸۲	۸ دسامبر	ورود ابن خلدون باسکندریه.
۱۳۸۳	٦ ژانویه	ورود ابن خلدون بقاهره.
		نخستین ملاقات وی با سلطان برقوق بوسیلهٔ الطنبغا الجبانی.
۱۳۸٤		انتخاب وی بمدرسی مدرسه قمحیه درقاهره.
		انتصاب وی بسمت معید مدرسه ظاهریه در قاهره.

یادداشت: برخی از تاریخهایی که درین جا آمده متکیست برفرضیاتی که درحواشی آمده است.

۱۳۸٤	۱۱ اوت	نخستین انتصاب ابـن خلدون بمقام قضای مالکیان درقاهره.
		هلاکت خانواده و فرزندانش هنگام غرق کشتی که ازتونس بمصر می آمد
۱۳۸۵	۱۷ژوئن	عزل وی از نخستین مقام قضا.
۱۳۸۷	سپتامبر	زیارت حج وی.
۱۳۸۸	مه	بازگشت وی ازمکه.
۱۳۸۹	ژانویه	انتصاب وی بمدرسی مدرسه صرغتمش.
۱۳۸۹	آوریل	انتصاب وی بتولیت خانقاه بیبرسیه در قاهره .
		سرکشی یلبغا الناصری بربرقوق.
		عزل سلطان برقوق .
		عزل ابن خلدون ازخانقاه بیبرسیه.
۱۳۹۰	فوریه	بازگشت برقوق بتخت.
۱۳۹۹	۲۲ مه	دومین انتصاب ابن خلدون بقضای مالکیان.
	۲۰ژوئن	مرگ سلطان برقوق.
		سلطان فرج جانشین برقوق می شود.
۱٤۰۰	مارس	طغیان تنم بر فرج .
		نخستین سفر ابن خلدون با فرج به- دمشق .

مه	ابن خلدون اورشلیم و بت‌اللحم و هبرون را می‌بیند.
۳ سپتامبر	عزل ابن خلدون از دومین مقام قضا،
۳۰ اکتبر	فتح حلب بدست تیمور.
۱۹ نوامبر	فرج مقدمات لشکر کشی بر تیمور را فراهم می‌کند.
	یشباك ابن خلدون را وا می دارد که درعزیمت بدمشق بفرج ملحق شود.
۲۸ نوامبر	ابن خلدون با فرج بسوی دمشق رهسپار می‌شود.
۸ دسامبر	ورود بغزه.
۱٤ دسامبر	عزیمت ایشان ازغزه بسوی دمشق.
۲۰ دسامبر	تیمور از بعلبك بسوی دمشق رهسپار می شود.
۲۳ دسامبر	ورود لشکر فرج بدمشق.
۲٤ دسامبر	ابن خلدون درمدرسهٔ عادلیه سکنی می گیرد.
۲۵ دسامبر	نخستین زد وخورد پیشروان دو لشکر مخالف.
۲۹ دسامبر	تیمور بدروازهٔ دمشق می رسد.

	۳۰ دسامبر	سلطان حسین نوهٔ تیمور بمردم سوریه ملحق می‌شود .
۱۴۰۱	۳-۴ ژانویه	تیمور بمردم دمشق پیشنهاد صلح می کند .
	۶ ژانویه	گزارش دسیسه ای بر ضد فرج در قاهره می‌رسد .
	۷ ژانویه	سلطان فرج و یشباك و امیران دیگر بقاهره باز می گردند.
		ابن خلدون را در دمشق رها می کنند.
		تیمور پیشنهاد صلح را مکرر می کند.
		نخستین بار ابن مفلح با تیمور ملاقات می کند و شرایط صلح را دریافت می-کند .
	۸ ژانویه	دومین ملاقات ابن مفلح با تیمور همراه اعیان دیگر و هدایا.
	۹ ژانویه	ابن مفلح و همراهانش بدمشق برمی گردند.
	۱۰ ژانویه	ابن خلدون را از دیوار های دمشق پائین می فرستند که بنزد تیمور برود.
		نخستین ملاقات ابن خلدون با تیمور.
	۱۴ ژانویه	محاصرهٔ حصار دمشق.

	ژانویه-فوریه	جزیهٔ سنگینی بر مردم دمشق تحمیل می کنند.
		شکنجه و آزار دنباله دارد.
	٤ فوریه	محاصرهٔ شهر دمشق هم‌چنان دوام دارد.
	٦ فوریه	تیمور آزادی اطلمش را در نامه ای بفرج خواستار می‌شود.
	۲۰ فوریه	بیسق الشیخی سفیر فرج بدمشق می رود.
	۲٥ فوریه	محاصرهٔ حصار دمشق.
		گفتگو در حضور تیمور در بارهٔ خلافت عباسیان.
	۲٦ فوریه	آخرین ملاقات تیمور با ابن خلدون.
	۲۷ فوریه	ابن خلدون تیمور را ترك می کند و بقاهره باز می گردد.
	۱۷ مارس	سوزاندن شهر دمشق و مسجد امویان.
۱٤۰۱	۱۷ مارس	ابن خلدون وارد قاهره می‌شود.
	۱۹ مارس	تیمور و لشکریانش از دمشق می روند.
		ابن خلدون پولی را که تیمور برای استر وی فرستاده بود دریافت می کند.
	آوریل	سومین انتصاب ابن خلدون بمقام قاضی قاضی القضاهٔ مالکیان در قاهره.
	اوت	گزارش ابن خلدون بفرمانروای مغرب.
۱٤۰۲	مارس	عزل وی از سومین مقام قضا

	٤ ژویه	چهارمین انتصاب ابن خلدون بمقام قاضی‌القضاة مالکیان درقاهره .
	۲۸ ژویه	تیمور بایزید اول سلطان‌عثمانی رادر انگوریه‌شکست می‌دهد.
۱٤۰۳	۲۳ سپتامبر	عزل‌ابن‌خلدون ازچهارمین‌مقام قضا.
۱٤۰٥	۱۱ فوریه	پنجمین انتصاب ابن‌خلدون بمقام‌قضای مالکیان‌درقاهره .
	۱۸ فوریه	مرگ‌تیمور.
	۲۷ مه	عزل ابن‌خلدون‌از پنجمین‌مقام‌قضا.
۱٤۰٦	فوریه	ششمین انتصاب ابن‌خلدون بمقام‌قاضی مالکیان درقاهره .
	۱۷ مارس	مرگ‌ابن‌خلدون درقاهره.

فهرست منابع و مآخذ

آرشیو اورینتالنی (مجله)-ج۴ پراگ
۱۹۳۲ ص۲۵۰-۲۵۶-ج۶ ۱۹۳۴
ص۴۲۹-۴۶۵
Archiv Orientalni

آرنولد - ت.و.
Arnold, Th.W.
خلافت- آکسفرد۱۹۲۴
The Caliphate

آنتونا- ملکیور م.
یك متن عربی مشتمل بر «تاریخ
اسپانیا» از آلفونسوال سابیو بزبان
اندلس در مجلهٔ مدرسهٔ مطالعات
عربی مادرید و غرناطه-ج۱، ۱۹۳۳
ص۱۰۵-۱۵۱
Antonio, Melchior M.
Una version Arabe compen-
diada de la «Estoria de
España» de Alfonso el
Sabio, in Andalus, Revista
de las Escuelas de Estadios
Arabes de Madrid y Grenada

آیاد - کامیل
زندگانی و معلومات ابن خلدون
لایپزیگ ۱۹۳۰
Ayad, Kamil
Die Geschichts- und
Gesellschaftslehre
Ibn Halduns

ابن الاثیر- عزالدین
کامل التواریخ- تورنبرگ-لیدن
۱۸۶۷-۱۸۷۶

ابن حجر العسقلانی- احمد علی -
(ابن حجر)
الدرر الکامنه فی اعیان المائة الثامنه
ج۴ حیدرآباد ۱۳۴۸-۱۳۵۰ه.
انباء الغمر بابناء العمر نسخهٔ خطی
پاریس شمارهٔ ۱۶۰۳

ابن الخطیب - لسان الدین
الاحاطه فی اخبار غرناطه، قاهره-
۱۳۱۹ه.

ابن العذری المراکشی
کتاب البیان المغرب چاپ کولن و
لوی پروانسال - لیدن ۱۹۴۸
ابن العماد - ابوالفلاح
شذرات الذهب فی اخبار من ذهب-
ج۸-قاهره ۱۳۵۰-۱۳۵۱ ه .
ابن الفرات - ناصرالدین محمد
التاریخ-ج۹ چاپ بیروت ۱۹۳۶-
۱۹۳۸
ابن الوردی - زین الدین
تتمة المختصر فی اخبار البشر
(ادامهٔ تاریخ ابوالفداء)-ج ٤ قاهره
۱۳۲۵ه .
ابن ایاس - محمدبن احمد
بدائع الزهور فی تاریخ الدهور، ج۱-
۳ چاپ بولاق ۱۳۱۱-۱۳۱۲ه .
ابن بطوطه - محمدبن عبدالله
تحف النظار فی غرایب الامصار و
عجایب الاسفار - چاپ و ترجمهٔ
دفرمری و سانگینتی پاریس ۱۸۹۳-
۱۹۱٤ م .
ابن تغری بردی - ابوالمحاسن یوسف
المنهل الصافی نسخهٔ خطی پاریس
شمارهٔ ۲۰۶۹-۲۰۷۱، النجوم الزاهره
فی ملوك مصر و القاهره، چاپ پاپر-
بر کلی ج۵ و ۶ قاهره ۱۳۲۵ه.
ابن خلدون - ولی الدین عبدالرحمن
رجوع کنید به فهرست کتابخانهٔ ایا-
صوفی چاپ استانبول ۱۳۰٤ه. شمارهٔ
۳٤۰۰ نسخ خطی و فهرست کتابخانهٔ
اسعد افندی استانبول ۱۲۶۲ه .
شمارهٔ ۲۲۶۸ نسخ خطی و فهرست
کتابهای عربی کتابخانهٔ خدیوی
قاهره ۱۳۰۸ه. مقدمه چاپ کاترمر-
پاریس ۱۸۵۸ کتاب التعریف
ترجمهٔ دوسلان در مجلهٔ آسیائی
۱۸٤٤- تاریخ بربربان و سلسله
های سلاطین شمال افریقا ج۲ چاپ
الجزیره ۱۸٤۷- ۱۸۵۱ کتاب العبر
ج ۷ - ۱۲۸٤ه. ج۲-۱۳۵۵ه .
ابن عربشاه - احمدبن محمد
عجایب المقدور فی اخبار تیمور
چاپ جاکوب گولیوس-لیدن ۱۶۳۶

ابن قاضی شحبه ـ تقی الدین
الذیل علی التاریخ الاسلام، نسخهٔ
پاریس شمارهٔ ۱۵۹۹

ابوالفداء ـ اسمعیل بن علی
مختصر تاریخ البشر ـ ج ٤ ـ قاهره،
۱۳۲۵ هـ.

ادریسی (الادریسی) محمد بن محمد
نزهة المشتاق ـ ترجمهٔ ژوبر ـ
Jaubert پاریس ۱۸۳٦ـ۱۸٤۰

اسمیث ـ و.ا.
اکبر، پادشاه مغول (۱۵٤۲ـ۱٦۰۵)
آکسفرد ۱۹۱۰
Smith, V.A
Akbar, the Great Mongol

انان ـ م.ا
ابن خلدون و زندگانی و آثار او.
لاهور ۱۹٤۱
Enau, M.A.
Ibn Khaldun, His Life and Work

انون
یادداشتهای روزانهٔ فرقه کار ملیت
در ایران و مبلغین پاپ در قرن هفدهم
و هیجدهم ج ۲ لندن ۱۹۳۹ (۱)
Annon
A Chronicle of the Garmelites in Persia

اولکن ـ حلمی ضیاء و فندك اوغلو
ضیاءالدین فخری
ابن خلدون کتابخانهٔ آنکارا ج ٦٤
استانبول ۱۹٤۰

بابینگر ـ ف.
نویسندگان بزرگ عثمانی و آثار
آنها لایپزیگ ۱۹۲۷
Babinger, F.
Die Geschichtschreiber der Osmanen und ihr werker

بارتلد
الغ بیك و دوران او
لایپزیگ ۱۹۳۵

---

(۱) ترجمهٔ صحیح این نام وقایعنامهٔ کشیشان فرقه کرملی است. اماچون درهمه‌جا درمتن چنین نوشته شده بود ناچار از آن پیروی کردیم.

ترکستان درزمان هجوم مغول چاپ
اوقاف گیب لندن ۱۹۲۷

Barthold, W.
Turkistan at the Time of
Mongol Invasion

دوازدهمین سخن رانی در بارهٔ
تاریخ ترکان در آسیای میانه (ترجمه
آلمانی ت.منتزل) سلسله انتشارات
دربارهٔ شرق اسلام - برلن ۱۹۳۵.

بایگانی مراکش - رجوع کنید به
سلاوی

Archives Marocaines

براون - ا گ.

ادبیات ایران در دوران سلطهٔ تاتار -
کیمبریج ۱۹۲۰

Brown, E.G.
Persian Literature
under Tatar Dominion

برشه - ل.

فرهنگ عربی - فرانسه ، تونس
۱۹۳۸

Bercher, L.
Lexique Arabe -français

بروکلمان

تاریخ ادبیات عرب - ج ۲ برلن
۱۸۹۸ وضمائم آن ج ۳ لیدن ۱۹۳۷-
۱۹۴۲

Brockelmann, C.
Geschichte der Arabischen
Literatur.

برونشویگ - ر.

بربرهای مشرق در زمان حفصیها
ازابتدا تا پایان قرن پانزدهم ج ۲
پاریس ۱۹۴۰-۱۹۴۷

Brunschwig, R.
La Barbarie orientale sous
les Hafasides dés origines
à la fin du xve siécle

بل - ا.

فهرست کتابهای عربی کتابخانهٔ
مسجد القاروئیین در فاس ۱۹۱۸

Bel, A.
Catalogue des livres arabes
de la Bibliothèque de la
mosquée d'el - Qarouiyine
à Fas

بلاذری (البلاذری) احمدبن یحیی،
فتوح البلدان چاپ دوخویه لیدن
۱۸٦٦

بلوشه ـ ا.
مقدمه بر تاریخ مغولان، لندن ۱۹۱۰
Blochet, E.
Introduction à
l'histoire des Mongols

بوتول ـ گاستون
ابن خلدون و فلسفهٔ اجتماعی او
پاریس ۱۹۳۰
Bouthold, Gaston
Ibn Khaldun, sa
philosophie social

روح اجساد طبق نظریات ابن ـ
خلدون مجلهٔ بین‌المللی جامعه ـ
شناسی پاریس ۱۹۳۲ ص ۲۱۷ ـ
۲۲۱
L'esprit de corps selon Ibn
Haldoun, Revue Internationale
Sociologique

بومباچی ـ آلسیو
نظر ابن خلدون در مطالعات تاریخی
سالنامهٔ دانشسرای عالی شهر پیزا
۱۹٤٦ ص ۱۵۹ـ۱۸۵
Bombaci, Alessio
La dottrina storiografica
de Ibn Haldun

بیورکمان ـ و.
مطالعه در بارهٔ سازمان دولتی
مصر در دورهٔ اسلامی هامبورگ ۱۹۲۸
Björkman, W.
Beiträge zur Geschichte
der Staatskanzlei im
Islamischen Äpygten

پدرو پروندینو دپراتی
زندگانی تیمور بزرگ ـ فلورانس
۱۵۵۳
Pedro Perondino de Prati
Magni Tamarlanis Vita

پلسنر ـ م.
(مقاله) دربارهٔ تاریخ ادبیات اسلام
مجلهٔ اسلامیکا ـ ج ٤ ـ لایپزیگ ۱۹۳۱
ص ۵۳۸ـ۵٤۲
Plessner, M.
Beiträge zur
islamischen Literetur-
geschichte

تاور ـ ف.

(مقاله) مقدمه بر تصحیح ظفرنامه

درمجلهٔ آرشیواوریئتالنی پراگ-

۱۹۳۶-ج۴ص۲۵۰-۲۵۶

توینبی-ا.ج.

مطالعه‌ای درتاریخ ـ لندن ۱۹۳۴

Toynbee, A.J.

A Study of History

تیان-ا.

تاریخ‌تشکیلات‌قضائی‌در کشورهای

اسلامی‌پاریس‌ج۱، ۱۹۳۸، ج۲، ۱۹۴۴

Tyan, E.

Histoire de l'organisation

Judiciare en pays d' Islam

تورنبرگ. س.ا.

(مقاله)ابن‌خلدون‌وداستان سفراو

در قلمرو اسلامی اروپا ـ مجلهٔ

نوا آکتا ـ اوپسالا۱۸۴۴

Tornberg, C.I.

Ibn Khalduni . Narratio

de expeditione Francorum

in terras islamismo

subjectas

حاج‌خلیفه ـ مصطفی‌بن‌عبدالله

کشف‌الظنون‌چاپ فلوگل ـ ج ۷

لایپزیگ۱۸۳۵-۱۸۵۸

حمدالله مستوفی ـ حدودالعالم ـ

مینورسکی-چاپ‌اوقاف گیب‌لندن

۱۹۳۷

حمزهٔ اصفهانی ـ سنی‌ملوك‌الفرس

بمبئی ۱۹۳۲

خلیل‌الظاهری

زبدة کشف الممالك چاپ راوس

پاریس۱۸۹۴

خمیری-ت .

اصطلاح‌عصبیه‌درمقدمهٔ‌ابن‌خلدون

(مقاله) در مجلهٔدر‌ایسلام ـ ج۲۱

۱۹۳۶ص۱۶۳-۱۸۸

Khemiri, T.

Der' Asabiya-Begriff in

der Moqaddima des

Ibn Haldun

خوارزمی (الخوارزمی)-محمدبن

احمد

مفاتیح العلوم ـ وان فلوتن ایدن

۱۹۸۵ دایرةالمعارف‌اسلام

چاپ لیدن۱۹۰۸-۱۹۳۸
Encyclopedia of Islam

دایرةالمعارف یهود-ج۱۲ نیویورك
۱۹۰۵ ببعد
Jewish Encycl.

دربه‌لو - بارتلمه
کتابخانهٔ شرقی پاریس ۱۶۹۸
d'Herbelot Barthelemy
Bibliothèque Orientale

دمشقی (الدمشقی)
نخبةالدهر فی عجایب البروالبحر
چاپ مهرن لایپزیگ ۱۹۲۳

دوخویه - م. ژ.
فهارس کتابخانهٔ جغرافیایی عربی
ج ٤ لیدن ۱۸۷۹
de Goeje, M.J.
Indices, Glossarium
Bibliotheca Geographorum
Arabicorum

دوخویه- م. ژ.وهوتسما
فهرست‌قوانین‌عربی‌ج ۱لیدن۱۸۸۸
de Goeje, M.J. and Th. Houts-
ma
Catalogue, Codicum
Arabicorum

دوزی - ر.
تاریخ پادشاهان مسیحی اسپانیا -
تحقیقی در تـاریخ اسپانیا-چـاپ
۱۸۸۱
Dozy, R.
Histoire des rois chrétiens
de l'Espagne. Recherches
sur l'histoire d' Espagne

ذیـل قـوامیس العرب - چاپ
دوم
ج ۲ - پاریس ۱۹۲۷
Supplèment aux
dictionnaires arabes

دوسلان
فهرست نسخ خطی‌عربی‌درکتاب-
خانهٔ ملی پاریس ۱۸۸۳ - ۱۸۹۵
de Slane
Catalogue des
manuscrits arabes
dans la Bibliothèque
Nationale

راس - د.ا.
(خطابه)تیمورلنگ‌وبایزیددرکار-
نامهٔ کنگرهٔ بیستم‌بین‌المللی‌خاور-
شناسان - لیدن ۱۹٤۰
Ross, D.E.
Tamerlane and Bayazid,
Acts de XXe Congrés.

رنو-ه.پ. ژ.
اخبار و تاریخ افریقای شمالی در زمان ابن خلدون-مجلهٔ هسپریس ج ۳۰- ۱۹۴۳ ص ۲۱۳-۲۲۱

Renaud, H.P J.
Divinations et histoire nord-africaine aux temp d'Ibn Khaldoun

روا - ب.
منتخبی از فهرست نسخه‌های خطی وچاپی کتابخانهٔ مسجد بزرگ تونس- چاپ تونس ۱۹۰۰

Roy, B.
Extrait de Catalogue des manuscrits et des imprimés de la Bibliothèque de la Grand Mosquée de Tunis

رودنسون - م.
(مقاله) مطالعه ای در اسناد عربی مربوطه به آشپزی- مجلهٔ مطالعات اسلامی - پاریس ۱۹۴۹ ص ۹۵- ۱٦۵

Rodinson, M.
Recherches sur les documents Arabes relatifs à la cuisines, Revuè des Etudes Islamique

روزنتال-ا.
نظر ابن خلدون دربارهٔ دولت-مطالعه در تاریخ سیاست قرون وسطی مونیخ ۱۹۳۲

Rosenthal, E.
Ibn Khalduns Gedanken über den Staat. Ein Beitrag zur Geschichte der mittelalterlichen Staatlehre

روزنتال-فرانس
(مقاله) اصول فنی و تطبیق معارف اسلامی- مجلهٔ آنالکتااوریانتالیا رم ۱۹۴۷

Rosenthal, Franz.
The Technique and approach of Muslim Scholarship

شرح حال عربی درمجلهٔ مطالعات عربی آنالکتااوریانتالیا ج ۱٤ رم ۱۹۳۷

Die Arabische Autobiographie, Studia Aarbica-Analecta Orientalia

روسی-ژ. (دوروسی)

فرهنگ تاریخی مؤلفان تازی

رم ۱۸۰۷

Rossi, J. de
Dizionario storico
degli autori arabe

رولوف - گ.

(مقاله) جنگ انگوریه - مجلهٔ تاریخی

مونیخ ۱۹۴۰

Roloff, G.
Die schlacht bei
Angora, Historische
Zeitschrift.

زبده - رجوع کنید به خلیل -

الظاهری

زترستئن - ك. و.

مختصری در بارهٔ تاریخ سلسلهٔ -

ممالیك

لیدن ۱۹۱۹

Zetterstèen, K. V.
Beiträge zur Geschichte
der Mamlukensultane

زوتنبرگ - ه.

یادداشتهائی در بارهٔ چند نسخهٔ خطی

هزار و یکشب - داستان علاءالدین

منتخبات از نسخ خطی کتابخانهٔ

ملی ج ۲۸ پاریس ۱۸۸۷

Zotenberg, H.
Notices sur quelques
manuscrits de Mille et
une Nuits, Histoire d'Ala
ad-Din. Notices et
Extraits des manuscrits
de la Bibliothèque Nationale

زکی ولیدن - طوغان ا.

اصول تاریخ (تاریخده اصول)

استانبول ۱۹۵۰

زیدان - جرجی

تاریخ الادب واللغة العربیه -

قاهره ۱۹۱۳

ژورگا - ن.

یادداشتها و منتخبات برای روشن

شدن تاریخ جنگهای صلیبی - پاریس

۱۸۹۹ ص ۵۲۹ - ۵۴۲ د

Jorga, N.
Notices et Extraits
pour servir
l'histoire de Croisade
aux XIVe siécle

سارتن - ژ.

مقدمه بر تاریخ علـوم - بالتیمور

ص ۳ لوح ۲

Sarton G.
Introduction to the
History of science

ساطع الحصری
دراسات عن مقدمة ابن خلدون
ج۲ - بیروت ۱۹٤۳

سایریر ـ م.
(مقاله) ابن خلدون و تصوف اسلامی
مجلۀ فرهنك اسلام ـ حیدر آباد
۱۹٤۷ ـ ص ۲۱ مقدمه ص ۲٦٤ ـ
۳۰۲

Syrier, M.
Ibn Khaldun and
Islamic Mysticism
Islamic Culture

ستوری ـ س. ا
ادبیات فارسی لندن ۱۹۳٦
Storey, C.A.
Persian Literature

سخاوی (السخاوی) محمد بن عبد ـ
الرحمن ـ الضوء اللامع لاهل القرن التاسع
قسمت ۱۲ ـ قاهره ۱۳۵۳ ـ ۱۳۵۵ ه.

سلاوی (السلاوی) ـ احمد بن
خالد الناصری کتاب الاستقصاء
لاخبار الدول المغرب الاقصی ـ
ترجمه فرنسی در بایگانی مراکشی ـ
پاریس ۱۹۳٤

سواژه ـ ژ.
(مقاله) نامها و القاب مملوکها ـ
مجلۀ آسیائی ـ پاریس ۱۹۵۰
ص ۳۱ ـ ۵۸
Sauvaget, J.
Noms et Surnoms de
Mamlouks

سور ـ ه.
(مقاله) توصیف دمشق در مجلۀ
آسیائی ـ پاریس ۱۹۸٤
Sauvaire, H.
Description de Damas

سیلوستر دوساسی
تراجم جهانی ـ پاریس ۱۸۱۸
یادداشت در بارۀ یك نامۀ چاپ نشدۀ
تیمور لنگ از کارنامه فرهنگستان
کتیبه‌ها ـ پاریس ۱۸۲۲
Silvestre de Sacy
Biographie Uuiverselle,
Memoire sur un Corres-
pondance inèdie de
Tamerlan avec Charles

منتخبات عربی ـ پاریس ۱۸۱٦ ـ
۱۸۲۷
Chrestomatie Arabe

سیوطی (السیوطی) ـ عبدالرحمن
جلال الدین کتاب حسن المحاضره

فی اخبار مصر و القاهره ـ قاهره ۱۳۲۱ ه .

شتاینگاس ـ ف .

فرهنگ جامع فارسی بانگلیسی لندن .

Steingas, F.
A comprehensive Persian English Dictionary

شرف‌الدین علی یزدی

ظفرنامه‌چاپ مولوی محمدالهداد کلکته ۱۸۸۷ـ ۱۷۸۸

شمیدت ـ ن .

ابن خلدون ، مورخ وجامعه‌شناس وفیلسوف ـ نیویورك ۱۹۳۰

Schmidt, N.
I bn Khaldun, Historian Sociologist and Philosopher

شیلتبرگر ـ یوهان

اسارت و سفرهای ... در اروپا و آسیا وافریقا ۱۳۹۶ ـ ۱۴۲۷ ـ انجمن هکلویت لندن ۱۸۷۹

Schiltberger, Johan
The Bondage and Travels of ... in Erope...

صبح الاعشی ـ رجوع کنید به قلقشندی.

طبری ـ محمدبن جعفر (الطبری)

تاریخ الرسل و الملوك ـ چاپ دوخویه ـ لندن ۱۸۷۹ ـ ۱۹۰۱

طلس ـ اسعد

مقالهٔ مساجد دمشق برحسب توصیف یوسف بن عبدالهادی بیروت ۱۹۴۳

Talass, Asad
Les mosquées de Damas d'aprés Yoasof Ibn abd al Hadi

طه ـ حسین

مطالعهٔ تحلیلی وانتقادی از فلسفهٔ ابن خلدون ـ پاریس ۱۹۱۷

Taha - Hossain
Étude analytique et critique de la philosophie d' Ibn Khaldoun

علی پاشا مبارك

الخطط الجدیدة التوفیقیه ـ بولاق ۱۳۰۶ه .

عمری ـ ابن فضل‌الله (العمری)

مسالك الابصار فی ممالك الامصار ـ باترجمه وحواشی گود فر وادو ـ مومبین پاریس ۱۹۲۷

عیسوی ـ چ

فلسفهٔ تاریخ از نظر اعراب ـ منتخباتی

از مقدمهٔ ابن خلدون تونسی ۱۳۳۲-

۱۴۰۶- لندن ۱۹۵۰

Issawi, Ch.
An Arab Philosophy
of History

عینی - بدر الدین (العینی)

عقد الجمان فی تاریخ الزمان - نسخهٔ

خطی پاریس شمارهٔ ۱۵۴۴

فانیان - ا.

اضافات قوامیس عرب - الجزیره -

۱۹۲۳.

مطالب چاپ نشده دربارهٔ مغرب -

جغرافیا و تاریخ - الجزیره ۱۹۲۴

Fagnan E.
Additions aux dictionnaires arabes
Extraits inédits relatifs au Maghreb

فندك اوغلو فخری

مجموعهٔ آثار ابن خلدون (ایش

مجموعه‌سی) شمارهٔ ۸۰-۸۱

استانبول - ۱۹۳۴-۱۹۴۰

فیشر - ا.

«روز و شب» در زبان عرب و سامی -

لایپزیگ ۱۹۰۹ ص ۷۳۹-۷۵۸

Fischer, A.
«Tag und Nacht.»

فیشل - والتر ج.

(مقاله) یهود در اقتصاد و سیاست

قرون وسطی ممالك اسلامی مجلهٔ

سلطنتی آسیائی لندن ۱۹۳۷

Fischel, Walter J.
Jews in the Economics and
Polital Life of
Medieval Islam

فعالیتهای ابن خلدون در زمان

سلاطین مملوك مصر (۱۳۸۲-۱۴۰۶)

در کتاب مطالعات سامی و شرقی

Ibn Khaldun's Activities
in Mamluk Egypt

ابن خلدون و تیمور لنگ - سخنرانی

در بیستمین کنگرهٔ بین‌الملل -

خاورشناسان در کارنامهٔ بیستمین

کنگره - پاریس ص ۲۸۶-۲۸۷

Ibn Khaldun and Tamerlane,
Acts de XXe corgrès des
orientalistes

قلقشندی - احمد

صبح الاعشی - قاهره ۱۹۱۳- ۱۹۱۹

کاراباساك - ژ.

کاغذ عربی - وین ۱۸۸۷

Karabacek, J.
Das Arabische Papier

کانرمر-رجوع کنید به ابن خلدون
مقدمه.

کتاب الفاکهه و مفاکهة الظرفاء -
چاپ فرایتاگ- بن ۱۸۳۲-۱۸۵۲
کرد-علی محمد

مجلات المجمع العلمی العربی- مجلهٔ
آکادمی عرب دردمشق ۱۹۴۶ ببعد
کرمر-ا. فن

ابن خلدون و تاریخ فرهنگ دول
اسلامی او
در مجلهٔ فرهنگستان علوم وین
۱۸۷۹

Kremer, A. von
Ibn Chaldun und seine
Kulturgeschichte der
islamischen Reiche

مطالعه دربارهٔ فرهنگ نویسی عربی
چاپ وین ۱۸۸۳

Beiträge zur arabischen
Le icographie

کلاویخو-روی گنزالس (د کلاویخو)
شرح مسافرت هیئت سفارت اسپانیا
بدربار تیمور در سمرقند از ۱۴۰۳ تا
۱۴۰۶ چاپ لسترانج ۱۹۲۸

Clavijo, Ruy Gonzales
Narrative of the Spanish
Embassy to the Court of.

کماندان (کماندانت) - فرقه
کماندان عمر هالیس
سفر تیمور به آناطولی و جنك انگوریه
استانبول ۱۹۳۴
کوبرت-ر.

نظری به فرهنگ لغات سامی
مجلهٔ اریئتالیا ج ۱۵ رم ۱۹۴۶ ص
۱۵۱-۱۵۴

Kôbert, R.
Gedanken zum semitischen
Wort - und Satsbau

گابریلی- گوسپ (یوسف)
مطالعه در بارهٔ مراجع و فهرست
اصطلاحات تاریخ ابن خلدون
مجلهٔ مطالعات شرقی - ج ۱۰ رم
۱۹۲۴ ص ۱۶۹-۲۱۱

Gabrieli, Giuseppe
Saggio di bibliografia e concordanza della storia d' Ibn - Haldun

گابریلی-فرانچسکو
معنی عصبیه درمفهوم تاریخ نویسی
ابن خلدون مجلهٔ فرهنگستان شاهی
علوم تورن ۱۹۳۰-ص ۴۷۳- ۵۱۲

Gabrieli , Francesco
Il concetto del'a ' asabiyyah nel pensiero Storico di Ibn Haldun . Atti della Reala Accademia della Scienze di Torino

گدلیه‌بن ـ یحیی
شلشلث هك کبله ـ چاپ زلـویو
۱۸۰۳

گرابرگ ـ دوهموزـ ژ.
شرحی از کارهای بزرگ تاریخی
فیلسوف افریقائی قرن شانزدهم چاپ
فلورانس ۱۸۳٤ص۱ـ۵۸
Graeberg di Hemose. J.
Notizia in torno alla famoza opera istorica d'Ibn Khaldun

گلدزیهرـای.
سخنرانی در بارهٔ اسلام
هایدلبرگ ۱۹۱۰
Goldziher, I.
Vorlesungen über den Is - lam

گلوبویچ ـپ.
مجموعهٔ شرح‌حال مردم ارض اقدس
وخاور نزدیك
فیرنس ۱٦۲۷
Globovich , P.
Bibliotheac Bio - Bibliografica della Terra Santa della Oriente

گودفرواو وموم‌بین‌ـم.
سوریه‌در دوران پادشاهی مملوکها
پاریس ۱۹۲۳
Gaudefroy - Demombynes , M.
La Syrie à l'époque des mam - lôuks

لندبرگ‌ـ کارلو(دولندبرگ)
ضرب‌المثلها و اصطلاحات اعراب
لیدن ۱۸۸۳
Landberg , Carlo de
Proverbes et Dictions du peuple arabe

لوی‌پروانسال ـ ا.
(مقاله)یادداشتی در بارهٔ نسخهٔ کتاب
العبر اهدائی ابن‌خلدون بکتابخانهٔ
القروئیین در فاس ـ مجلهٔ آسیائی
ج۲۰۳ـ۱۹۲۳ص۱٦۱ ـ ۱٦۸
Levi Provençal,E.
Note sur l' éxemplaire du Kitab al - 'ibar offert par Ibn Khaldoun

لوی دلاویداـ گ.
(مقاله) دوران مفرغ در اسپانیای
اسلامی‌ـمجلهٔ آمریکائی مطالعات

شرقی - ج ۶۳ - ۱۹۴۳ ص۱۸۳-
۱۹۱

Levi della Vida, G.
The «Bronze Era» in
Musulman Spain - Journal
of the American Oriental
Society.

ترجمهٔ عربی داستان اروسیو-میلان
۱۹۵۱ص۱۸۵-۲۰۳

La traduzione Araba della
Storia di Orosio

لین- پول - استانلی
فهرست سکه‌های شرقی در موزهٔ
بریتانیا (سکه‌های بخارا درزمان
تیمور) ج۷-لندن۱۸۸۲ ومجموعهٔ
ضمیمه ج۱۰-۱۸۹۰

Lane-Poole, Stanly
Catalogue of Oriental
Coins in B ...

لین - ا . و.
فرهنگ عربی بانگلیسی
لندن ۱۸۶۳-۱۸۹۳

Lane, E.W.
An Arabic- English
Lexicon

ماکادو - ا.ب.
تاریخ قادس ازنظر ابن خلدون در
مجموعهٔ تاریخ اسپانیا
ج ۱و۲ بوئنوس آیرس ۱۹۴۴
ص ۱۳۹-۱۵۵

Machado O.A
La Historia de los Godos
segun Ibn Jeldun in
Cuadernos de Historia
de Espana

مجلهٔ آسیائی
مجلهٔ انجمن شرقی آمریکائی

مراکشی-عبدالوحید (المراکشی)
کتاب المعجب فی تلخیص اخبار -
المغرب
چاپ دوزی - لیدن ۱۸۸۱

مغربی - عبدالقادر (المغربی)
ابن خلدون بـالمدرسة العـادلیه
بدمشق درکتاب محامدوالمرئی -
دمشق ۱۳۴۷ . ص۳۸-۸۲

مقری-احمدبن محمد (المقری)
نفح الطیب من غصن الاندلس الرطیب
ج ٤ - بولاق ۱۳۱۱-۱۳۱۲هـ .

مقریزی - تقی الـدین احمد
(المقریزی)
الخطط - المواعظ والعتبار بذکر

الخطط والآثار ج ۲ بولاق ۱۲۷۰ه.
مکدونالد ـ د.ب.
منتخبی ازمقدمهٔ ابن‌خلدون لیدن
۱۹۰۵ .
Macdonald, D. B.
A Selection from the Prolegomena of Ibn Khaldun
ماك‌لگان ـ ادوارد
یسوعین و پادشاه‌مغول ـ لندن ۱۹۳۲
Maclagan, Edward
Jesuits and the Great Mongol
منسرات ـ آنتونیو
شرح مسافرت او بدربار اکبر ـ
ترجمهٔ هویلاند ـ لندن ۱۹۲۲
Monserrat, Antonio
The commentary on his Journey to the Court of Akbar – trans. J.S. Hoyland
منهل ـ رجوع کنید به‌ابن تغری
بردی .
مورانویل ـ رجوع کنید بیادداشت
هائی‌دربارهٔ تیمورلنگ
مولر ـ ا.
اسلام در سرزمینهای شرق و غرب
ج ۲ ـ چاپ برلن ۱۸۸۵ـ۱۸۸۷
Müller, A.
Der Islam im Morgen und Abendland
میگنانلی ـ برتراند (دومیگنانلی)
زندگی تیمورلنگ ـ چاپ
استفانی بالوزی ـ ۱۸٦٤
Mignanelli, Bertrand I. de
Vita Tamerlani
نجوم‌الزاهره ـ رجوع کنید به‌ابن
تغری بردی.
نشریهٔ مطالعات عربی ـ چاپ‌پرس
درالجزیره ۱۹۵۳ ببعد
Bulletin des Études Arabes
نظام‌الدین شامی
ظفرنامه ـ چاپ تاور پراگ ۱۹۳۷
نیکلسون ـ ر.
تاریخ ادبی اعراب ـ لندن ۱۹۲۳
Nicholson, R.
A literay History of Arabs
واتزنیگر ـ س. وولزنیگر ـ ك
دمشق در دولت اسلامی ـ برلن
۱۹۲٤
Watzinger, C. and Wulzinger, K.
Damascus, die islamische Stadt.

ووستنفلد ـ ف.

تاریخ نویسان عرب در مجلهٔ انجمن

تاریخ فلسفه

گوتینگن ۱۸۸۲

Wüstenfeld, F.
Die Geschichtsschreiber
der Araber-Abhandlungen d.
hist. – phil, Kl.
d. Gesellschaft d. Wiss.

ووستنفلد ـ ماهلر

جدول مقابلهٔ تاریخهای اسلامی و

مسیحی .

چاپ دوم لایپزیگ ۱۹۲۶

Wüstenfeld - Mahler
Vergleichungs – Tabellen
der mohammedanischen und
christlichen Zeitrechnung.

هارتمان ـ ریشار

نسخه منتخبانی از یادداشتهای تاریخ

ابن طولون از توبین گن در مجله

انجمن ادبی شاهی برلن ۱۹۲۶

Hartman, Richard
Das Tübinger Fragment der
Chronik des Ibn
Tulün

هامر ـ پورکشتال

منابع مطالعات شرقی

ج ۵ وین ۱۸۱۶ وج ۱۸۱۶،٦

Hammer-Purgstall, J. V.
Fundgruben des Orients.

هوری ـ ك.

تاریخ افزارهای توپخانه ملل شرقی

درقرون وسطی فصل « افزار های

توپخانهٔ اسلامی » هلسینفکرس ۱۹٤۱

Huuri, K.
Zur Geschichte des
mittelaterlichen
Geschültzwesens aus
orientalischen Quellen(1)

یادداشتهائی در بارهٔ تیمورلنگ و در

باراو نوشتهٔ یك کشیش دومینیکن

در ۱٤۰۳ چاپ مورانویل کتابخانهٔ

مدرسهٔ شارت ـ پاریس ۱۸۹٤

Memoire sur Tamerlane et sa
cour par un Dominicain – ed.
Moranvillle

یاقوت بن عبدالله الرومی

معجم البلدان ـ چاپ ووستنفلد ـ

ف. لایپزیگ ۱۸٦٦ ببعد

یوسف بن عبدالهادی (رجوع کنید

به طلس)

(۱) در ص ۱٤۰ کتاب اصلاح شود

فهرست نام جاها

فهرست نامهای کسان و مراجع

ش

پایان

غلطنامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
	٢	الطجی	الطنجی
	٩	نشر	نثر
	١٤	قاضی القضات	قاضی القضاة
	١٤	لشگر	لشکر
١	١٠	مجله	مجلد
١	٩	با	یا
١٠	١٦	العبدوس	العبدوسی
٢٠	٢٠	Philotopher	Philosopher
٣	٢١	282	287
٣٠	١٧	Balugius	Baluzius
٤٠	٥	قوانین	قوامیس
٤٠	١٠	مجمع الغوی	مجمع اللغوی
٤٥	١٢	این تعری بردی	ابن تغری بردی
٥٠	٣	لشگریان	لشکریان
٥١	٤	باز کردر	باز کردو
٥٤	٢٠	جقطای	جغطای
٥١	١٥	(٥٠)	(٦٠)
٥٥	١٤	فارس	فاس
٥٨	١٥	ناز	در
٦١	٣١	کربه	کریه
٦٥	٨	درست	دست
٦٨	١٤	بصفه	بصفد
٧٠	١٠	حماد	حما
٧١	١١	لوشی	دوشی
٧٢	١١	جفتای	جغتای
٧٥	٧	Catslogue	Catalogue
٧٦	١٧	مالیك	ممالیك
٧٧	١٨	نجوم الزاهر	نجوم الزاهره
٨٣	٧	1934	1943
٨٩	٢٠	میسره	میسره

صفحه	سطر	درست	نادرست
۹۰	۱۲	کسی را	کسی
۹۰	۱۶	زدوخوردی که	زدوخوردی روداد که
۹۱	۵	نورالحافظی	نوروزالحافظی
۹۲	۱۶	بکناره	کناره
۹۳	۱۵	این ایاس	ابن ایاس
۹۵	۱۵	Ariatipus	Asiatique
۹۵	۱۹	mesquées	mosquées
۹۶	۱۰	253	223
۹۷	۱۴	این تیمیه	ابن تیمیه
۹۸	۱۶	گزاران	گزارانی
۹۹	۳	تا هنگامی	تا اوراهنگامی
۹۹	۷	ابن مفلح آن	ابن مفلح وآن
۱۰۳	آخر	مستخراج	مستخرج
۱۰۷	۱۲	بارتولد	Vorlesungen بارتولد
۱۱۰	۱۰	کلاویخور	کلاویخو
۱۱۱	۱۶	بیوسند	بیوسد
۱۱۴	۱۲	اسکندرنه	اسکندریه
۱۱۶	۲۱	شروع	رجوع
۱۱۹	۷	معرف	معروف
۱۲۳	۳	علی ابن	علی بن
۱۳۳	۱۸	کیقبا	کیقباد
۱۳۶	۱۹	توبیگز	توبینگر
۱۴۹	۳	اساسها	اثاثها
۱۴۹	۳	اساسیهٔ	اثاثهٔ
۱۵۰	۱۵	اشرف	شرف
۱۵۸	۱۴	ازدست دوستانش	دوستانش
۱۵۹	۱۱	۱۱۸	۱۱۷
۱۶۳	۲۰	صقد	صفد
۱۷۳	۱۹	قشلقندی	قلقشندی
۱۷۵	۳	شا.	شاه
۱۸۱	۲۰	(با	(یا
۱۹۱	۱	بت اللحم	بیت اللحم
۱۹۷	۱	شجبه	شهبه